

گفت و گوی جهانی

۴ شماره در سال به ۱۶ زبان

دابلو.ای.ابی. دوبوآی نجات یافته

آلدون موريس

کثرت‌گرایی مطالعات جنبش اجتماعی

دوناتلا دلا يورتا

جامعه‌شناسی
در جهان عرب

ساری حنفی

سیاست در خاور میانه

- < بحران زباله لبنان
- < عادی سازی خشونت شدید
- < محافظت از غیر نظامیان

جامعه‌شناسی بعد از کمونیسم

- < در باب انسان بودن در جهانی غیر انسانی
- < پیدایی یک جامعه شناس مردم مدار در چین

گردهمایی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در اتریش

< به سوی منطقه‌ای شدن، به سوی جهانی شدن
< مسائل اجتماعی در اتریش

ستون ویژه

- < جامعه‌شناسی و تغییرات اقلیمی
- < آزادی و خشونت در هند
- < نویسندگی پژوهش‌مدار
- < معرفی گروه قزاقستان

جامعه‌شناسی از حاشیه



آلدون موريس، جامعه‌شناس برجسته ایالات متحده، روشنفکر و سیاست‌مدار آفریقایی-آمریکایی، دابلو.ای.بی. دوبوا را در جایگاه اصلی خود یعنی چهره مؤسس جامعه‌شناسی ایالات متحده می‌نشانند.



دوناتلا دلا پورتا، جامعه‌شناس ایتالیایی، حکایت می‌کند که چه‌طور به یکی از دانشمندان برجسته حوزه جنبش‌های اجتماعی جهان امروز تبدیل شد.



ساری حنفی، نایب‌رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و سردبیر مجله عربی جامعه‌شناسی درباره چالش‌هایی حرف می‌زند که جامعه‌شناسی عربی با آن روبرو است.

خلاقانه‌ترین جامعه‌شناسی‌ها اغلب از سوی حاشیه‌های دانشگاهی و گاهی حتی یک‌سره از خارج از دانشگاه می‌آید. شاهد این مدعا، دابلو.ای.ای. دوبوآی است که احتمالاً مهم‌ترین جامعه‌شناس آمریکایی است که بر زمین پای گذاشته. او سوژه کتاب جدید آلدون موريس پژوهشگری که/انکار شد است که در این شماره به آن پرداخته‌ایم. موريس نشان می‌دهد که دوبوآی، جامعه‌شناسی آفریقایی-آمریکایی که در آلمان و هاروارد آموزش دید، مکتب جامعه‌شناسی آتلانتا را سازمان داد و رهبری کرد که دقیقاً همان اندازه مهم و جدی است که مکتب شیکاگو. اگر به‌خاطر نژادپرستی آن زمان و قطعاً اکنون دانشگاه نبود، دوبوآی به عنوان پایه‌گذار واقعی جامعه‌شناسی آمریکا شناخته شده بود. بی‌آنکه از او قدردانی شود و به رسمیت شناخته شود دانشگاه را ترک کرد تا سردبیر و مفسر امور عمومی شود؛ در آنجا بود که او برخی از مهم‌ترین کتاب‌ها را درباره نژاد و طبقه، تجربه ذهنی از نژادپرستی، پان‌آفریقاگرایی و امپریالیسم آمریکا نگاشت.

در این شماره دیگر نمایندگان جامعه‌شناسی حاشیه‌ها را هم داریم. دیمیتری شالین شجاعت و صداقتی را توصیف می‌کند که ولادیمیر یادوف با آن در ساختارهای بوروکراتیک اتحاد شوروی درگیر شد، و همچنین نگرشی را وصف می‌کند که به دوره پسا شوروی منتقل کرد. به‌شکلی مشابه، فرانسوا لاشاپل توصیف می‌کند که چگونه تجربه شن یوان به‌عنوان یک مارکسیست‌لنینیست و پاسدار گارد سرخ او را به جامعه‌شناسی انتقادی کشاند و به چهره‌ای کاربزماتیک بدل کرد که به تخیلات دانشجویانش الهام می‌بخشد. ساری حنفی که در اینجا محمد الادیسی با او مصاحبه کرده، راهی دشوار را از اردوگاه پناهندگان فلسطینی در سوریه تا دکتری جامعه‌شناسی در فرانسه و دوره‌ای طولانی در مصر و رام‌الله طی کرده است و اکنون در بیروت مستقر است، جایی که *اضافات*، مجله عربی جامعه‌شناسی را بنیان گذارده و سردبیری می‌کند. او که در نقدش از مقامات بی‌باک است، حیاتی مخاطره‌آمیز دارد و به جامعه‌شناسی در خاورمیانه انرژی می‌دهد.

همچنان در خاورمیانه، نسرينه شاعر تحلیلی شگفت‌انگیز ارائه می‌دهد از بحران زبانه در لبنان و جنبش‌های اجتماعی‌ای که پدید آورد؛ و لیزا حجار و آمیتی اتریونی درباره مشروعیت گسترش واقعی و احتمالی خشونت اسرائیلیان علیه شهروندان لبنانی با یک‌دیگر بحث می‌کنند.

در پایان به انجمن‌های ملی می‌رسیم. مجموعه مقالاتی از اتریش داریم: معرفی سومین گردهمایی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی که ۱۰-۱۴ جولای ۲۰۱۶ در وین برگزار خواهد شد، و به دنبال آن چهار مقاله که پژوهش‌های موجود جامعه‌شناسان جوان اتریش را به نمایش می‌گذارد. رایلی دانلپ و رابرت برال از ایالات متحده آمریکا مجموعه درخشان‌شان درباره تغییرات اقلیمی را خلاصه می‌کنند، مجموعه‌ای که از کارگروهی انجمن جامعه‌شناسی آمریکا سر برآورد. همچنین بیانیه کمیته اجرایی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسان هندی در محکومیت خشونت و تهدید آزادی بیان در دانشگاه‌های هند را دوباره منتشر کرده‌ایم. ریوین کانل از استرالیا در اینجا گلچینی از تجربه سالیان آموزش چگونگی نوشتن پژوهش به دانشجویانش را آورده است. این شماره را با معرفی گروه پیشگام قزاقستان در گفتگوی جهانی به پایان می‌بریم که چالش دلهره‌آور ترجمه جامعه‌شناسی به زبان ملی‌شان را پذیرفته‌اند.



گفتگوی جهانی با کمک سخاوتمندانه انتشارات SAGE امکان‌پذیر شده است.

< گفت‌وگوی جهانی را به ۱۶ زبان در وب‌سایت انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی دنبال کنید.

< نوشته‌هایتان را به نشانی burawoy@berkeley.edu بفرستید.

< در این شماره

سرمقاله: جامعه‌شناسی حاشیه‌ها

۲

< جامعه‌شناسی به مثابه حرف

دابلو.ای.ای. دوبوآی نجات‌یافته
آلدون موريس، ایالات متحده آمریکا

کثرت‌گرایی مطالعات جنیش اجتماعی
دوناتلا دلا پورتا، ایتالیا

۴

۷

< جامعه‌شناسی و سیاست در خاورمیانه

جامعه‌شناسی در جهان عرب: مصاحبه‌ای با ساری حنفی
محمد الادریسی، مراکش

۹

زیست‌سیاست بحران زباله در لبنان
نیسرین چائیر، هلند

۱۲

عادی‌سازی خشونت شدید: مورد اسرائیل
لیزا حجار، ایالات متحده آمریکا

۱۴

محافظت از غیر نظامیان: پاسخ به حجار
آمینای اتریونی، ایالات متحده آمریکا

۱۸

< جامعه‌شناسی تحت سلطه کمونیسم

در باب انسان‌بودن در جهانی غیر انسانی: به یاد ولادیمیر یادوف
دیمیتری ان. شالین، ایالات متحده آمریکا

۲۰

پیدایی یک جامعه‌شناس مردم‌مدار در چین
فرانسوا لاشاپل، کانادا

۲۳

< گردهمایی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در اتریش

به سوی منطقه‌ای‌شدن، به سوی جهانی‌شدن
برجیت اولنباخر، رودولف ریشتر، ایدا سلجسکوگ، اتریش

۲۵

نابرابری، فقر و رفاه در اتریش
کورتلیا دلایا، جولیا هافمن، و آلبان نشت، اتریش

۲۸

نابرابری اجتماعی، پناهندگان و «رویای اروپایی»
روث آبراموفسکی، بنیامین گروشل، آلن شینک و دزیره ولکه، اتریش

۲۹

تساوی جنسیتی و دانشگاه‌های اتریش
کریستینا پیتر، سوزان کینک، اتریش

۳۱

زمان کاری و مبارزه برای زندگی بهتر
کارینا آتزیتر، فرانتس استلیتتر و ترزا فیپیش، دانشگاه وین، اتریش

۳۲

< ستون ویژه

جامعه‌شناسی و تغییرات اقلیمی
رابلی ای. دانلپ، رابرت جی. برال، ایالات متحده آمریکا

۳۳

آزادی و خشونت در هند
کمیته اجرایی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

۳۵

نویسندگی پژوهش‌مدار: منطق و عمل
ریوین کانل، استرالیا

۳۷

معرفی گروه قزاقستان
آیگول زیبروا، بیان سمگمیت، عادل رودیانوف، مدیاربوکوف گانی

۳۹

< شورای سردبیری

سردبیر: مایکل بورووی.

دستیار سردبیر: گی سیدمن.

سردبیران اجرایی: لولا بوسوتی، آگوست باگا.

همکاران تحریریه: تینا اویس، راکاتل سوسا، جنیفر پلات، رابرت ون کریکن.

سردبیران مشاور: مارگارت آبراهام، مارکوس شولز، ساری حنفی، وینیتا سینا، بنجامین تجربنا، رزماری بربرت، ایزابلا بارلینسکا، دیلک جینداگلو، فیلمومین گوتیرز، جان هولمود، گویلرمینا جاسو، کاپالانا کانایران، مارینا ماریانا کورکچیان، سایمون ماپادیمنگ، عبدالمؤمن سعد، آیه ساکتانبر، سلی سکالون، ساواکو شیراهاسه، گرازینا سکاپسکا، اونجلینا تاستسگلو، چین-چان یی، النا زدرارومیسلاوا.

ویراستاران منطقه‌ای

جهان عرب: ساری حنفی و منیر السعیدانی.

آرژانتین: خوان ایگناسیو پیووانی، پیلار پی پویگ، مارتین اورتاسن.

برزیل: گوستاو تانیگوتی، آندریزا گالی، آنجلو مارتینز جونیور، لوکاس آمارال، سلیا آریباس، رافائل دِسوزا، بنو آلوز، خولیو داویس.

هند: ایشوار مودی، راجیو گوپتا، راشمی جین، جویتی سیدانا، پراگیا شارما، نیدهی بانسال، پانکاج بهاتناگار.

اندونزی: کامانتو سونارتو، هاری نوگروهو، لوسیا راتیه کوسومادوی، فینا ایتریاتی، ایندرا آرتنا ایراواتی پاتیناسرانی، بندیکتوس هاری جولیاوان، محمد شهیدین، دومینگوس السید لی، آنتونیوس آریو ستو هارجانا.

ایران: ریحانه جواد، عبدالکریم باستانی، نیایش دولتی، سعید نوروزی، وحید لنجان‌زاده.

ژاپن: ساتومی یاماموتو، هیکاری کبوتا، شوهی ماتسو، یوتارو شیموکاوا، ماساکی یوکوتا.

قزاقستان: آیگول زاپیروا، بیان اسمگامیت، آدیل رودینوکوف، گانی مدی، آیماش تلسپایوا، الماس رخیمبایف.

لهستان: جاکوب بارسزوسکی، اوا سیچوکا، ماریوسز فینکیلسزتان، کریستف گوبانسکی، کینجا جاکیلا، ژوستینا کوشسیسکا، مارتینا ماکویچ، میکولاژ میرژویسکی، کرولینا میکولژوسکا، آدام مولر، پاتریشا پندراکوسکی، سوفیا پنزا، ترسا تلزینسکا، آنا وندزل، ژوستینا زلینسکا، جاکک زیچ.

رومانی: کوسیم روگینز، کورینا برآگارو، روکسانا آلیونته، کاستینل آنتو، روکساندرا ایورداجه، میهای بوگدن ماریان، رومانا ماریانچه، آنسا میهای، آدلینا موروشانو، رارش-میهای موشات، ماریان والتین ناستازه، آوانا النا نگره‌آ، دنیل پوپا، دیانا تیهان، الیزابت توما، النا تدور، کارمن وینه‌آ.

روسیه: النا زدرارو میسلووا، آنا کادنیکووا، آسجا ورونکووا.

تایوان: جینگ‌موآ هو.

ترکیه: گل چورباچیوگلو، ایرمک اورن.

مشاور رسانه‌ای: گوستاو تانیگوتی.

مشاور سردبیر: ابیگیل اندروز.



« دابلیو.ای.بی. دوبوآی نجات‌یافته

آلدون موریس، دانشگاه نورث‌وسترن، ایوانستون ایالات متحده آمریکا

آلدون موریس به دلیل پژوهش متحول‌کننده پارادایمش بر روی جنبش‌های اجتماعی و به‌ویژه به دلیل کتابش با عنوان ریشه‌های جنبش حقوق مدنی که برنده جوایزی شده است و بر بنیاد سازمانی و فرهنگی اعتراض اجتماعی تأکید دارد، معروف شده است. وی در این مقاله، اثر جدید خود که مدّت‌ها منتظرش بودیم، یعنی پژوهشگری که انکار شد (انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، ۲۰۱۵) را معرفی می‌کند؛ اثری که تاریخچه اولیه جامعه‌شناسی آمریکا را چونان شرحی از استیلای مکتب شیکاگو و به حاشیه راندن مکتب آتلانتا ترسیم می‌کند، چنانکه رقابت میان دو چهره پیشروی این مکاتب، رابرت پارک و دابلیو.ای.بی. دوبوآی افریقایی‌آمریکایی مظهر آن است. موریس نشان می‌دهد که مکتب آتلانتای دوبوآی چطور برنامه‌ای پژوهشی پروراند که هر جزء آن به اندازه مکتب شیکاگو جذاب بود، هرچند به‌هیچ‌وجه به اندازه آن معروف نشد. نژادپرستی تنیده در جامعه‌شناسی حرفه‌ای به ظهور جامعه‌شناسی شیکاگو و به‌طور کلی تحول جامعه‌شناسی شکل داد. امروزه درحالی که دیگر کسی به سراغ رابرت پارک نمی‌رود، دوبوآی همچنان در درون و بیرون جامعه‌شناسی، چهره الهام‌بخشی در تفکر اجتماعی است. به‌راستی دابلیو.ای.بی. دوبوآی را به لحاظ دستاوردهایش، باید بنیانگذار جامعه‌شناسی ایالات متحده بدانیم.



آلدون موریس

اعضای آن را پژوهشگران سیاه‌پوست، دانشجویان کارشناسی و تحصیلات تکمیلی و رهبران اقلیت تشکیل می‌دادند. مکتب آتلانتای دوبوآی به دلیل اینکه در حاشیه آکادمی‌های نخبگان متولد شد، پژوهشگران حرفه‌ای و آماتور را در خود جای داده بود و کارهای تجربی و تحلیل‌های نظری ایشان رویکرد علمی‌ای را پروراند که در اجتماعی سرکوب‌شده ریشه داشت.

اقدامات دوبوآی شورش‌گرانه بود و تحلیل‌های ضد هژمونیک درباره نابرابری‌های نژادی و اجتماعی را بسط و توسعه داد. طی این دوره، رویکرد جامعه‌شناختی حاکم، داروینیسیم اجتماعی بود که آپارتاید نژادی آمریکا و استعمار اروپایی رنگین‌پوستان در سراسر جهان را توجیه می‌کرد و امپراتوری‌های سفیدپوستان در اروپا و آمریکا به لحاظ ایدئولوژیک به آن اکتفاء داشتند. نژادپرستی شدید دست در دست اجتماعی در علوم اجتماعی و طبیعی آمریکا داشت که در آن اجماع، سیاه‌پوستان به لحاظ بیولوژیکی پست‌تر بودند. دوبوآی به‌عنوان یک پژوهشگر جامعه‌شناسی

دابلیو.ای.بی. دوبوآی مورخ، رمان‌نویس، شاعر، روشنفکر مردمی، روزنامه‌نگار، فعال اجتماعی/رهبر و جامعه‌شناس افریقایی‌آمریکایی سده بیستم بود. باوجوداین، دوبوآی کمتر به‌خاطر کارهایش به‌عنوان یک جامعه‌شناس پیشگام شناخته شده است. درعوض، او را غالباً به‌عنوان روشنفکر مردمی رادیکالی می‌شناسند که به دلیل مبارزه‌های ایدئولوژیک قهرمانانه‌اش در برابر رهبر سیاه‌پوست محافظه‌کار و قدرتمند، بوکر تی. واشنگتن، رهبری برای آمریکایی‌های سیاه‌پوست شد.

با این حال من در کتاب جدیدم، پژوهشگری که انکار شد: دابلیو.ای.بی. دوبوآی و تولد جامعه‌شناسی مدرن، نشان می‌دهم که دوبوآی اولین مکتب علمی جامعه‌شناسی آمریکا را پروراند: مکتب آتلانتای دوبوآی که در دو دهه اول سده بیستم شکوفا شد. از آنجایی که این مکتب در دانشگاه آتلانتا (و اکنون در کلارک آتلانتا، که دانشگاهی کوچک، به لحاظ مالی ضعیف و با اولویت سیاه‌پوستان در آتلانتای جورجیا است) پرورش یافت،

ادغام بسیاری از کمک‌های دوبروآ در جریان اصلی جامعه‌شناسی ایالات متحده را تا اواخر قرن بیستم به تأخیر انداخت؛ حتی امروزه با وجود این که بسیاری از ایده‌های تأثیرگذارش در اصول جامعه‌شناختی جذب شده است، این بینش‌ها به غلط به جامعه‌شناسان سفیدپوست نسبت داده می‌شود.

مکتب آتلانتای دوبروآ باید بر مشکلات فوق‌العاده‌ای غلبه می‌کرد. برخلاف جامعه‌شناسان سفیدپوست که برنامه‌شان برای حفظ وضع موجود از سوی صاحبان صنایع با گشاده‌دستی حمایت شد (صاحبانی که از مشروعیتی که به واسطه به اصطلاح «علم عینی» ایجاد شده بود استقبال می‌کردند)، استادی دوبروآ در دانشگاه‌های معتبر انکار شد و منابعی را که احتمالاً آن دانشگاه‌ها تأمین می‌کردند، نداشت. دوبروآ در دانشگاه سیاه‌پوست خودش که به لحاظ مالی در تنگنای سختی قرار داشت، حقوق بسیار ناچیزی دریافت می‌کرد، از بودجه‌های کافی پژوهشی محروم بود و ایده‌های رادیکالش تحت نظر قرار داشت و اغلب از سوی مراکز نشر معتبر پس زده می‌شد.

من در اثر پژوهشگری که *انکار* شد، مستند کرده‌ام که مکتب دوبروآ به چه نحوی برنامه جامعه‌شناختی بومی‌ای را پروراند که نژادپرستی علمی را به مبارزه طلبید و بعدها نیز در سراسر دانشگاه‌های آمریکا به‌طور گسترده‌ای مورد حمایت قرار گرفت. دوبروآ لنگر کشتی این مکتب را در ساحل اجتماع سیاه‌پوست تحت انقیاد انداخت، جایی که او به منابع ناچیز اعضای نسبتاً صاحب‌امتیاز آن اجتماع نزدیک شده بود. این پژوهشگران، دانشجویان و رهبران اجتماع برای کارهای پژوهشی خود دستمزدهای نازلی می‌گرفتند؛ برخی از آن‌ها داوطلبانه نیروی کار خود را برای تولید نوعی جامعه‌شناسی شورشی وقف کردند. آن‌ها به همراه دوبروآ، با زحمتکشی داوطلبانه با این امید که کارشان در آینده به آزادی خواهد انجامید، باور داشتند که پژوهش علمی می‌تواند به‌مثابه سلاحی به کار رود که برتری نژاد سفید را از ارزش ساقط کند.

مکتب دوبروآ برای اجرای نوعی جامعه‌شناسی بومی از سرمایه آزادی‌بخش بهره گرفت. مکتب آتلانتا با حمایت اجتماع، برنامه پژوهشی‌ای را ایجاد کرد که بورووی آن را همچون برنامه‌ای توصیف می‌کند «خودمختاری ریشه‌دار جامعه‌شناسی مردم‌مدار که به دوبروآ و همکاران افریقایی‌امریکایی‌اش اجازه داد جامعه‌شناسی متمایزی را خلق و حفظ کنند که از جامعه‌شناسی شیکاگو (که هیچ‌گاه تأثیرپذیری قوی خود از فلسفه نظرپردازانه (speculative) تاریخ را از دست نداد) به مراتب علمی‌تر بود و همچنین نسبت به وضع موجود موضع نقادانه‌تری داشت».

مکتب آتلانتا جامعه‌شناسی منزوی و بی‌اعتنایی را ایجاد نکرد. در عوض برای آنکه ریشه‌کنی نابرابری‌های ملی و جهانی را پیگیری کند، درگیر نوعی جامعه‌شناسی مردم‌مدار شد. در اوایل سده ۱۹۰۰، دوبروآ اقدام به سازمان‌دهی کنگره پان‌افریقایی‌ها کرد و رهبران و پژوهشگران افریقایی‌تبار را از سراسر دنیا گردهم آورد تا ایده‌هایی را بررسی کنند که ممکن است به سرنگونی رژیم‌های نژادپرست جیم کرو (قوانینی که سیاست‌های جداسازی نژادی را در ایالات متحده جنوبی اعمال می‌کند) و استعمار کمک کند. دوبروآ در موطنش به سازماندهی جنبش نیاگارا و انجمن ملی پیشرفت مردم رنگین‌پوست یاری رساند که هردوی آن‌ها مستقیماً به برتری نژاد سفید حمله می‌کردند. وی مجله *بحران* را تأسیس کرد، نشریه‌ای که سرکوب جنسیتی و طبقاتی و همچنین جنگ را تجزیه و تحلیل می‌کرد و علیه آن‌ها می‌توفید. دوبروآ در طول عمر طولانی‌اش، منتقد سرسخت وضع موجود بود و همواره به دنبال افشای ساختارهای اجتماعی یا صورت‌بندی‌های فرهنگی‌ای بود که موجب انسداد آزادی بشر شده است.

همان‌طور که مایکل بورووی استدلال کرده است جامعه‌شناسی اگر می‌خواهد در عرصه باقی بماند، باید به ریشه‌های رادیکال خودش بازگردد.

این ادعا را رد کرد که نابرابری نژادی ناشی از صفات نژادی‌ای است که به لحاظ بیولوژیکی تعیین شده‌اند. وی در عوض استدلال کرد که نابرابری نژادی ناشی از تبعیض و سرکوب است. مکتب دوبروآ با اثر *سیاه‌پوست فیلا دلفیا* که در ۱۸۹۹ منتشر شد، آغاز به ایجاد شواهدی تجربی کرد که نژادپرستی «علمی» را به‌طور نظام‌مند از اعتبار ساقط کرد و این کار را در خلال مطالعات بعدی‌اش ادامه داد.

پژوهشگری که *انکار* شد، کوشش‌های دوبروآ برای گردهم‌آوردن تیمی تحقیقی برای تولید نوعی جامعه‌شناسی شورشی زیر سایه لابراتوار جامعه‌شناسی آتلانتا را مستند می‌کند. مکتب دوبروآ برخلاف جامعه‌شناسی پشت‌میزنشین مسلط، با استفاده از پژوهش‌های کمتی و کیفی، رویکردهای روشی متعددی را به کار بست تا ادعاهای مبنی بر پستی ذاتی سیاهان را براندازد. پروژه اضطرابی نظری (و آزادی‌خواهانه)‌ای که نوآوری‌های مکتب در جمع‌آوری داده را برانگیخت از این قرار بود: تعیین علل علمی نابرابری نژادی و بنابراین بی‌اعتبارکردن اصول جامعه‌شناختی و پرطرفدار مسلط، که اعتقاد داشتند سیاهان طبیعتاً پست بوده‌اند و به همین علت همواره در نازل‌ترین سطح تمدن بشری متوقف شده‌اند.

دوبروآ و همکارانش با این کوشش‌های علمی شروع به تدوین سهم نظری گسترده‌تری کردند. با این استدلال که خط رنگ (color line)، یعنی ساختار جهانی بادوامی مبتنی بر برتری نژاد سفید که توسط نیروهای اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک مشابه در سراسر جهان پشتیبانی می‌شود، طبقه‌بندی نژادی‌ای را تولید کرده که جهان اجتماعی قرن بیستم را شکل داده است. در این دیدگاه، نژادها مخلوقات جامعه‌شناختی هستند، نه موجودیت‌های بیولوژیک. در اوایل قرن بیستم، جامعه‌شناسان امریکایی به استدلال‌های بیولوژیک‌محور به‌عنوان توضیحاتی برای واقعیت‌های جامعه‌شناختی دلبستگی داشتند؛ درمقابل، دوبروآ برای تحلیل‌های ساختاری مزیت قایل بود، ضمن اذعان به اینکه عاملیت انسانی بر ساختارهای اجتماعی تأثیر می‌گذارد و گاهی می‌تواند آن‌ها را تغییر دهد. علاوه بر این، دوبروآ تأکید داشت که برای توضیح نابرابری اجتماعی، جامعه‌شناسان باید به بررسی تعامل بین طبقه، نژاد و جنسیت بپردازند. به این معنی که تلاش برای آزادی انسان باید به صورت هم‌زمان مبارزات برای سرنگونی سرکوب‌های طبقاتی و نژادی را در برگیرد.

دوبروآ در کارهای اولیه‌اش، مفهوم «آگاهی دوگانه» را پروراند و خود (self) را به‌مثابه محصول اجتماعی به‌وجودآمده از تعامل و ارتباطات اجتماعی تئوریزه کرد که به‌طور چشمگیری به‌واسطه نژاد و قدرت شکل داده شده است؛ وی بعدها استدلال کرد که مدرنیته روی تجارت برده‌های افریقایی و برده‌داری بنا شده که نیروی کار و کالاهای اساسی‌ای را در دسترس قرار داد که بورژوازی غرب برای توسعه سرمایه‌داری مدرن به استثمار گرفته بود.

خرد جامعه‌شناسی امریکایی که مدتی طولانی است پذیرفته شده، جامعه‌شناسی علمی را تا دانشگاه شیکاگو پی گرفته است، جایی که گفته می‌شود این استادان تماماً سفیدپوست مرد هستند که نوعی جامعه‌شناسی علمی را پرورش داده و سپس این رویکرد را به سایر دانشگاه‌های نخبه سفیدپوست امریکا اشاعه داده‌اند. اما پژوهشگری که *انکار* شد با نشان‌دادن اینکه مکتب آتلانتای دوبروآ چطور جامعه‌شناسی علمی را دو دهه زودتر پروراند، این داستان را که منشاء افسانه‌ای داشت در هم فرو ریخت. باین‌حال، گرچه دوبروآ اولین مکتب علمی جامعه‌شناسی امریکا را پروراند، جامعه‌شناسان سفیدپوست که از سوی ایده‌های رادیکال مکتب، به‌ویژه ایده‌های مربوط به نژاد، تهدید می‌شدند، قدرت اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی را به کار بستند تا برای یک قرن از انتشار دیدگاه دوبروآ جلوگیری کنند. پژوهشگری که *انکار* شد نشان می‌دهد که مکتب دوبروآ دانش برتری تولید کرد نسبت به آنچه جامعه‌شناسان شیکاگو و سایر بنیانگذاران سفیدپوست ایجاد کردند. باوجوداین، تبعیض نهادی

در پژوهشگری که /نکار شد، باید این ادعاهای گمراه‌کننده را برطرف سازد و دوبوآ و مکتب وی را به‌طور تزلزل‌ناپذیری در معبد خدایگان جامعه‌شناسی و در کنار مارکس، وبر و دورکیم یعنی جایی که بدان تعلق دارد قرار دهد، تا به این وسیله به جامعه‌شناسان فرصت دهد تا برای غنی کردن تخیلات جامعه‌شناسانه خویش، میراث‌دارِ خرد مکتب دوبوآ-آتلانتا باشند.

در پایان پژوهشگری که /نکار شد با تأملی نهایی بر آنچه سهم دوبوآ به جامعه‌شناسی افزود، نتیجه‌گیری می‌کنم که: اگر مکتب علمی نوآورانه‌ای توانست در بدترین زمان‌ها ریشه دهد، در بحبوحه تروریسم گانگسترهایی (lynch mobs) که به‌طور فراقانونی اعدام می‌کردند و در میان حملاتی از سوی نخبگان حاضر در اجتماعی که خود به دنبال آزادی بود و تبعیض‌های جامعه‌ای نژادپرست که منابع حیاتی را دریغ می‌کرد، پس شاید برای تمامی کسانی که برای تولید معرفت و با هدف فهم و تغییر بشریت کار می‌کنند امیدی وجود داشته باشد. ■

نامه‌های‌تان را به این نشانی بفرستید:

Aldon Morris <amorris@northwestern.edu>

تحلیل‌های انتقادی را که قدرت و سلطه انسان را آشکار می‌کند، می‌توان در جامعه‌شناسی بومی، جامعه‌شناسی پسااستعماری و نظریه کشورهای جنوبی (southern theory) یافت؛ حتی درون جامعه‌شناسی بورژوازی غربی نیز می‌توان باریکه‌های رادیکالی را جست که به‌طور جسورانه‌ای به دنبال گفتن حقیقت به قدرت هستند. مکتب دوبوآ چیزی را ارائه می‌دهد که بورووی آن را «طلایه‌دار پارادایمی مبارزه علیه رویکردهای مسلط» می‌خواند؛ سهمی که اغلب به‌واسطه به حاشیه‌راندن مکتب، نادیده گرفته می‌شود. پژوهشگری که /نکار شد، بر مبنای نمونه دوبوآ، نشان می‌دهد که دانش پژوهی جامعه‌شناختی خصوصاً اگر می‌خواهد در بحث‌های عمومی وارد شود، لازم است که سیاسی، متعهد و دقیق باشد. درواقع جامعه‌شناسی‌های فرودست می‌باید حتی از آن جامعه‌شناسی‌هایی که از درون وضع موجود تولید شدند، بسیار دقیق‌تر باشند؛ دقیقاً به این دلیل که موفقیت و شکستش جدی است. جامعه‌شناسان همچنان اهمیت جامعه‌شناسی دوبوآ را درک نمی‌کنند چون فکر می‌کنند که وی در نقش خود به‌عنوان یک روشنفکر مردم‌مدار برجسته، صرفاً «جامعه‌شناسی تجربی سیاه‌پوستان» را ایجاد کرده یا صرفاً به «مسائل سیاهان» پرداخته است؛ اما چنین دیدگاهی بینش دوبوآ را به گتویی (getto) تنگ و تاریک محدود می‌کند که فقط در جامعه‌شناسی مردم سیاه‌پوست قابل کاربرد است و در نظریه و روش‌شناسی گسترده‌تر سهمی ندارد. شواهد ارائه‌شده

«کثرت‌گرایی مطالعات جنبش اجتماعی»

دوناتلا دلا پورتا، مدرسه عالی نرمال، فلورانس، ایتالیا

| دوناتلا دلا پورتا



علاقه من به جنبش‌های اجتماعی از خلال مسیرهای متفاوتی تکوین یافت. در مرکز آن مطمئناً علاقه عمیقی به اعتراض بود که در پیوند با تجربه‌های فعالیت‌های دانشجویی‌ام و همچنین سرخوردگی از چیزی بود که در آن زمان به نظر می‌آمد ثمرات بسیار ناچیزی برای آن سرمایه‌گذاری‌ها و منابع و امیدهای بزرگ باشد. به‌هرحال پیشامد هم بود، که فکر می‌کنم همیشه عاملی علی در زندگی پژوهشگران است. در مورد من، درگیر شدنم با این زمینه پژوهشی به‌طور اتفاقی رخ داد، پس از آنکه از آلن تورن که آثاری درباره جوامع بسته منتشر کرده بود (موضوعی که خصوصاً فراخور حال جنوبی‌ای چون من بود) تقاضا کردم که راهنمای تز کارشناسی ارشدم در مدرسه عالی مطالعات علوم اجتماعی در پاریس باشد. او پاسخ داد که راغب است، اما تمرکز خود را تغییر داده و بر روی جنبش‌های اجتماعی گذاشته است. و من فکر کردم، چرا که نه؟

چندین پیشامد مساعد دیگر مرا در تماس با شبکه در حال رشد و پرانرژی پژوهشگرانی قرار داد که به دنبال پارادایم‌های جدیدی برای توضیح جنبش‌های اجتماعی بودند، از جمله سیدنی تارو که روی اولین مقاله من درباره جنبش‌های اجتماعی نظر داد و آموزگار و دوستی در تمام زندگی بوده است. نوشتن تز دکترایم در برنامه‌های بین‌المللی در موسسه دانشگاه‌های اروپایی نه‌تنها مهارت‌های زبان را به من اعطا کرد، که خصوصاً طعم فرهنگ‌های دیگر را هم به من چشاند. آموزگاران در آنجا از فیلیپ اشمیتر گرفته تا الساندرو پیزورنو، کنجکاوی‌ام را برانگیختند که مرا به فراتر از مرزهای رشته‌ای کشاند. پس از دوره دکتری‌ام، پارتی‌بازی آکادمیک در محیط دانشگاهی ایتالیایی من را به سوی تجارب هیجان‌انگیزی در خارج از کشور روانه کرد و تجربه منفی مهاجرت را به تجربه بسیار مثبتی از نوعی «جهان‌وطن‌گرایی ریشه‌دار» تبدیل کرد. درضمن، پیشامدهای بسیار مساعدی، برای توسعه همکاری با پژوهشگران جوان و ساخت شبکه‌ها و مراکز پژوهشی، از جمله برپایی مرکز مطالعات جنبش اجتماعی (Cosmos) که هم‌اکنون در مدرسه عالی نرمال در فلورانس ایتالیا واقع شده است، فرصت‌هایی را در اختیار من گذاشت.

ضمن اکتشاف سایر موضوعات در پژوهش و تدریس خود، به چند دلیل شناختی، عاطفی و رابطه‌گرایانه، ارتباط تنگاتنگ خود را با مطالعات جنبش اجتماعی حفظ کرده‌ام. اول از همه اینکه اکثر پژوهشگرانی که این موضوع را مطلوب خود دانستند، همچون انسان‌هایی می‌دانم که اغلب با علاقه‌ای صادقانه در جهت بهبود جهان حرکت کردند. تجربه تعهد اجتماعی و سیاسی آن‌ها را اغلب پژوهشگرانی نقد کرده‌اند که

دوناتلا دلا پورتا یکی از پژوهشگران شناخته‌شده در سطح بین‌المللی و از پرکارترین پژوهشگران در حوزه جنبش‌های اجتماعی است. کارهای او بسیاری از کشورها به‌ویژه اروپا و امریکای لاتین را در برمی‌گیرد و رشته‌های متعددی از جمله جامعه‌شناسی و علوم سیاسی را به یکدیگر پیوند می‌دهد. وی قهرمان رویکردی چندروشی در پژوهش و مؤلف یا همکار مؤلف ۳۸ کتاب بوده است. پژوهش اخیر وی حول حوزه جامعه‌شناسی سیاسی است: از خشونت سیاسی گرفته (خشونت سیاسی زیرپوستی، ۲۰۱۳)، تا سیاست‌گذاری اعتراض (آیا دموکراسی می‌تواند نجات پیدا کند؟ ۲۰۱۳)، فساد سیاسی (نظم پنهان فساد نوشته شده با همکاری آلبرتو وانوچی، ۲۰۱۲)، روابط جنبش‌های اجتماعی با دموکراسی (بسیج برای دموکراسی، ۲۰۱۴) و پاسخ‌هایی به نئولیبرالیسم (جنبش‌های اجتماعی در دوران ریاضت، ۲۰۱۵). وی مدتی طولانی است که خود را وقف پژوهشگران جوانی از کشورهای مختلف کرده است؛ او گاهی در مقام جدید خود به‌عنوان رئیس موسسه علوم انسانی و علوم اجتماعی در مدرسه عالی نرمال در فلورانس مشغول به کار می‌شود، جایی که درعین حال مرکز مطالعات جنبش اجتماعی (Cosmos) را نیز مدیریت می‌کند. وی در مقاله زیر به‌طور مختصر به دیدگاه و تعهد خود به مطالعات جنبش اجتماعی می‌پردازد.

مطالعات جنبش اجتماعی در مورد استفاده از تکنیک‌های دسترس‌پذیر برای جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها عمل‌گرا بوده است. و درعین‌حال که به نظر می‌رسد تعداد کمی از پژوهشگران جنبش اجتماعی یا معتقدند که علوم اجتماعی بی‌طرف است یا باور دارند که باید تابع اهداف سیاسی باشد، میزان تعهد سیاسی در کار علمی در محدوده پیوستاری رواج یافت که مباحثات جذاب هنجاری و اخلاقی را برانگیزد.

توضیحات گوناگونی برای این کثرت‌گرایی نظری نیروبخش وجود دارد. البته با توجه به فقدان پایگاه‌های داده‌های قابل اعتمادی که می‌توان یافت، مثلاً در مطالعات انتخابات یا قشربندی اجتماعی، پژوهشگران جنبش اجتماعی تکنیک‌های مختلفی را برای جمع‌آوری داده به کار می‌گیرند. پیمایش‌های موجود از سراسر جمعیت برای بررسی اقلیت‌های فعال کمک ناچیزی می‌کنند و این در حالی است که سازمان‌های جنبش اجتماعی هم به‌ندرت آرشوها و یا حتی لیست مشارکت‌کنندگان را حفظ می‌کنند. وارد کردن و تطبیق روش‌های جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها از میدان‌های دیگر و همچنین ابداع انواع جدید روش‌ها در قوی‌تر شدن تحلیل‌های تجربی سودمند بوده است. در ضمن در جهت خلق معرفت، فشاری هنجاری وجود دارد که نه فقط رو به سوی نظریه‌پردازی علمی بلکه حتی رو به سوی مداخله اجتماعی دارد: پژوهش‌های همپایه‌ای (co-research) که به‌واسطه هدف مطالعاتی با یکدیگر طرح‌ریزی می‌شوند نیز بازاندیشی‌های روش‌شناختی تازه‌ای را موجب شده است.

مطالعات جنبش اجتماعی با وجود این روندهای مثبت، دائماً در معرض خطر تبدیل‌شدن به قربانی موفقیت‌های خود است. به‌خصوص که با وجود رشد فوق‌العاده در دهه‌های اخیر، تمرکز این مطالعات همواره بر کشورهای شمالی جهان (Global North) بوده و اغلب برایشان دشوار است که با پژوهش‌هایی درباره سیاست‌های ستیزه‌جو در کشورهای جنوبی جهان (Global South) ارتباط برقرار کنند. روند عمومی در جهت بین‌المللی‌شدن علوم اجتماعی جنبه‌های مثبت زیادی دارد: به‌ویژه هنگامی که بین‌المللی‌شدن به صورت کسب تجربه‌هایی در کشورها، موسسه‌های دانشگاهی یا فرهنگ‌های مختلف فهمیده شود. بین‌المللی‌شدن می‌تواند با قراردادن تجربه ملی فرد در چشم‌اندازی مقایسه‌ای، ما را به رویکردها، روش‌ها، سبک‌ها و شیوه‌های عمل آگاه سازد و نوعی نگاه انتقادی و کثرت‌گرایی فکری را تقویت کند. به هر تقدیر، بین‌المللی‌شدن از خلال دلبستگی به سنتی خاص (یا تحول آن سنت) می‌تواند پرمسئله‌تر باشد. به‌واسطه داشتن این بخت بزرگ که راهنما و آموزگار پژوهش‌هایی درباره جنبش‌های اجتماعی بوده‌ام که توسط دانشجویان دکتری و دستیاران پسادکتری از بالغ بر ۳۵ کشور جهان نوشته شده است، از آن‌ها آموخته‌ام که ما با فرارفتن از رویکردهای آنگولاساکسون و راست‌گیشی‌های دیگر، تا چه اندازه بهره‌مند خواهیم شد. ایمان من به این انگیزه مستمر که از نسل‌های جوان‌تر به‌دست آمده، مرا به ظرفیت بازاندیشی در خویشتن در مطالعات جنبش اجتماعی خوشبین می‌کند.

نامه‌های‌تان را به این نشانی بفرستید:

Donatella della Porta <donatella.dellaporta@sns.it>

به موضوعات جریان اصلی‌تر توجه می‌کنند؛ اما درعوض من دریافتم که آن‌ها در توسعه میدان‌های فرعی و در بهبود فضای انفعالی در بین پژوهشگران در میدان متمرکزتر بوده‌اند. علاوه‌براین، شرایط سیاسی نیز نوآوری نظری مداومی را حکم می‌کرد: میدانی که سیاست‌های غیرمتعارف در آن، حاشیه‌ای یا آسیب‌شناختی انگاشته شده بود، توسط موج جدیدی از اعتراضات به چالش کشیده شد؛ اعتراضاتی که به افزایش پذیرش اجتماعی و دانشگاهی «سیاست‌هایی از نوع دیگر» در بیرون از زمین بازی هنجارمند پارلمانی منجر شد.

این تعریف وسیع‌تر از سیاست‌ها همچنین توضیح می‌دهد که چرا مطالعات جنبش اجتماعی به تلفیق متقابل (cross-fertilization) نظری تمایل دارد. پژوهشگران جنبش اجتماعی از خلال ظهور پیوندهایی میان رویکردهای رشته‌های گوناگون (از کنش متقابل نمادین تا جامعه‌شناسی سازمانی، از نظریه جامعه‌شناختی تا علوم سیاسی) با ترکیب اطلاعاتی از معرفت‌های میدان‌های مختلف، جعبه ابزاری از مفاهیم و فرضیات ایجاد کردند. این روند در طول زمان گسترش یافت، از جامعه‌شناسی به علوم سیاسی و تا در برگرفتن جغرافیا، تاریخ، انسان‌شناسی، نظریه هنجاری، حقوق و (حتی) اقتصاد وسعت گرفت، به‌طوری‌که هر تیر تازه‌ای که از سیاست‌های ستیزه‌جویانه شلیک شد، نسل‌های جدیدی را برای دانش جنبش اجتماعی به ارمغان آورد.

چیزی که من نیز آن را ستایش می‌کنم (و امیدوارم در آن سهمی داشته باشم) نگرش مثبتی نسبت به پژوهش تجربی است. مطالعات جنبش اجتماعی به لحاظ نظری التقاطی است و از نقطه‌نظر روش‌شناختی نیز کثرت‌گرا است. پژوهش در جنبش‌های اجتماعی روش‌های گوناگون بسیاری را به کار گرفته و بین روش‌های کیفی و کتی پیوند برقرار کرده است. درعین‌حال که به برنامه‌ریزی و اجرای روش‌های خاصی انتقاد و خودانتقادی وجود داشته است (از مطالعات موردی گرفته تا «تحلیل رویداد» کتی)، هیچ جنگ روش‌شناختی‌ای درنگرفته است و کثرت‌گرایی روش‌شناختی بر میدان حکمفرما بوده است. درحالی‌که، در بسیاری از میدان‌های فرعی علوم اجتماعی، روایتی رایج رویکردهای پوزیتیویستی را در سطح معرفت‌شناختی در برابر رویکردهای تفسیری قرار می‌دهد یا درباره فرضیه‌های هستی‌شناختی متضاد درباره وجود دنیای واقعی مباحثه می‌کند، پژوهشگران جنبش‌های اجتماعی به سوی دیدگاه‌های متنوع‌تری گرایش دارند. حتی پژوهشگرانی که به فرضیات نئوپوزیتیویستی‌تری اتکاء می‌کنند اهمیت برساخت مفاهیم را به رسمیت می‌شناسند و درعین‌حال، برساخت‌گرایان نیز جستجو برای معرفت بین‌الذهانی را رها نکرده‌اند. اکثر پژوهش‌های جنبش اجتماعی توجه به ساختارها و ادراکات را با هم ترکیب می‌کنند (به‌عنوان مثال فرصت‌های سیاسی و قالب‌های وابسته به آن) و آن‌ها را در پیوند نزدیک با یکدیگر در نظر می‌گیرند. همچنین اغلب پژوهشگران، کمی شک‌گرایی درباره قوانین عمومی را با میلی به فرارفتن از مطالعات موردی غیرنظری ترکیب می‌کنند.

این دیدگاه فراگیر، تلفیق متقابل و ظرفیت خاصی برای ساخت معرفت مشترک را ترغیب می‌کند. رویکردهای استقرائی و قیاسی در این فرایند همانند روش‌شناسی‌های کیفی و کتی با هم ترکیب شده‌اند. استراتژی‌های روش تلفیقی، به‌طور گسترده‌ای همراه با چندبعدی‌سازی (triangulation) روش‌های مختلف به کار گرفته شده است. درواقع،

«جامعه‌شناسی در جهان عرب مصاحبه‌ای با ساری حنفی»

ساری حنفی در حال حاضر استاد جامعه‌شناسی و رئیس گروه جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و مطالعات رسانه دانشگاه آمریکایی بیروت است. او همچنین سردبیر *اضافات: مجله عربی جامعه‌شناسی* (به زبان عربی) و نایب‌رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و شورای عربی علوم اجتماعی است. علائق پژوهشی او شامل جامعه‌شناسی مهاجرت، سیاست‌های پژوهش‌های علمی و همچنین جامعه مدنی، شکل‌گیری نخبگان، و عدالت انتقالی است. آخرین کتاب او، *تولید دانش در جهان عرب: نویدی ناممکن همراه با آر. آر. آروانیتیس* نوشته شده و به زبان انگلیسی و عربی منتشر شده است. کمتر کسی بیش از این در توسعه جامعه‌شناسی جهان عرب مشارکت داشته است؛ کمتر کسی گام‌هایی بیشتر و بهتر از ساری حنفی برای میانجی‌گری میان جامعه‌شناسی غربی و عربی برداشته است. محمد الادریسی استاد جامعه‌شناسی در الجدیده مراکش با او مصاحبه کرده است.



ساری حنفی |

محمد الادریسی: شما در اردوگاه پناهندگان فلسطینی در یارموک دمشق بزرگ شده‌اید و در اصل پیش از رفتن به جامعه‌شناسی، در رشته مهندسی عمران ثبت‌نام کرده بودید. آیا زمینه اجتماعی‌تان در تصمیم‌تان برای این تغییر تأثیر داشت؟

ساری حنفی: بله قطعاً! در آن زمان، در اوایل ۱۹۸۰، من بسیار سیاست‌زده بودم، می‌خواستم جهان را تغییر دهم! البته حالا به‌ندرت درکش می‌کنم. در آن زمان، دو مسئله مرا به خود مشغول می‌کرد: فلسطین مستعمره و اقتدارگرایی در سوریه؛ این مسائل مرا به سمت جامعه‌شناسی سوق داد. اولین دستگیری‌ام بعد از تظاهرات روز زمین در اردوگاه پناهندگان یارموک دمشق که در آن بزرگ شده بودم، بر من بسیار تأثیر گذاشت. در آن زمان یک مأمور اطلاعات به من گفت: «همه گروه‌تان یک اتوبوس را هم پر نخواهد کرد؛ خیلی راحت می‌توانی به زندان بروی!». دولت‌های اقتدارگرای عربی همواره اهمیت این «افراد اتوبوسی» را در به‌حرکت درآوردن تظاهرات دست کم می‌گیرند، خواه این افراد را به عنوان روشنفکرانی دگراندیش تعریف کنیم یا عمومی‌تر از آن به عنوان طبقه متوسطی آگاه. من به تحلیل میکروفیزیک قدرت و

زیست‌سیاست فوکو پناه بردم. به فرانسه رفتم تا اندیشه او را دنبال کنم. خواستار تحلیلی علمی از نخبگان دولت بودم اما همزمان فعالیت‌های خودم به من کمک کرد تا جامعه‌شناسی را نه صرفاً به عنوان امر خطیر انتقادی و حرفه‌ای (آنگونه که بوروی طبقه‌بندی می‌کند) فهم کنم، بلکه همچنین آن را به عنوان درگیری عمومی و حمایت از سیاست‌گذاری بفهمم.

محمد الادریسی: چالش تلفیق جامعه‌شناسی حرفه‌ای و مردم‌مدار چه بود؟

ساری حنفی: در جهان عرب، این کار آسان نبود. جامعه‌شناسی همچون دیگر علوم اجتماعی، نه آنگونه که پیر بوردیو می‌گوید به عنوان هنری رزمی که عقل سلیم و ایدئولوژی مردم را از آن‌ها می‌ستاند، بلکه به عنوان ابزار دولت در پروژه‌های مدرن‌سازی، فهم می‌شود. دو نیرو به دنبال مشروعیت‌زدایی از علوم اجتماعی‌اند: نخبگان اقتدارگرایی سیاسی و برخی گروه‌های ایدئولوژیک، و به طور خاص اقتدارگرایان مذهبی مشخصی. هر دو بر خاستگاه پرابلماتیک علوم اجتماعی (برخاستن‌شان در دوره استعماری) و سرمایه‌گذاری‌های خارجی‌شان تأکید می‌کنند. امروزه باور دارم که مشکل فقط با گروه‌های مذهبی نیست بلکه همچنین با چیزی است که من آن را چپ «لیبرال» عربی می‌نامم. هر دو آن اندازه مغرورند که مایلند تغییرات در میدان را نادیده بگیرند و در برابر ارزش‌هایی جهان‌شمول همچون دموکراسی مقاومت کنند. البته، خیزش‌های عربی پیشرفت‌های شناختی مثبتی را آشکار کرد، اما علوم اجتماعی تأثیر چندانی در فشار برای تغییر و عقلانی‌شدن بحث نداشته است؛ به غیر از تونس که موردی استثنائی است که دانشگاهیان در پرورش گفتگو در جامعه و همکاری با جامعه مدنی نقشی مهم داشته‌اند. جایزه نوبل سال ۲۰۱۵ به گروه‌های چهارگانه گفتگوی ملی پیروزی نمادین چشمگیری بود.

محمد الادریسی: آیا جامعه‌شناسان در این پیشرفت‌های شناختی مثبت در دوره پس از خیزش‌های عربی سهم بوده‌اند؟

ساری حنفی: بیشتر مطالعات پسااستعماری در منطقه، ساده‌سازی شده و ناتوان از درک تغییرات در جهان عرب بوده‌اند. بسیاری از خیزش‌های عربی تا کنون، نه فقط به‌خاطر امپریالیسم و سلطه پسااستعماری بلکه به‌خاطر اقتدارگرایی عمیقاً ریشه‌دوانده و حمایت‌شده شکست خورده‌اند، و همچنین به‌خاطر فقدان اعتماد از سوی مردمی که در فرآیند یادگیری ارزش‌های همچون تکررگاری، دموکراسی، آزادی و عدالت اجتماعی‌اند. جهان عرب به ابزار جامعه‌شناختی برای فهم جنبش‌های اجتماعی نیاز دارد، مشابه آنچه آصف بیات می‌گوید که دست‌اندازی ساکت، دنباله‌دار اما فراگیر مردم عادی است به امر خاص و قدرتمند، تا بتوانند زنده بمانند و زندگی‌شان را بهبود بخشند.

از نگاه من، جامعه‌شناسی مردم‌مدار همواره به دنبال برانگیختن بحث درباره ظرفیت کنشگران اجتماعی برای تحوّل در جامعه‌شان بوده است. به عنوان یک جامعه‌شناس، نقش من این است که نشان دهم هیچ خیر و شر مطلق وجود ندارد. جامعه‌شناسی، با تصوّر جامعه‌شناختی‌اش و تمرکز بر عاملیت کنشگران، ماهیت پیچیده پدیده‌های اجتماعی را به ما یادآوری می‌کند. به عبارت دیگر، جامعه‌شناسی به عموم یادآوری می‌کند که به کشمکش مردم، فراتر از توضیحات تکراری تضادها به عنوان امری ژئوپولیتیک (دولت‌های ایکس و ایگرگ اسلحه در اختیار «مخالفان») قرار می‌دهند) فکر کنند و همچنین فراتر از تضاد میان گروه‌های قومی (که این هم شیوه‌ای است که بسیاری از محققان و رسانه‌ها و افراد مذهبی، تضاد در کشورهایی همچون سوریه و بحرین را براساس آن می‌فهمند). جامعه‌شناسی همچنین به ما یادآوری می‌کند همبستگی را از لحاظ منافع همگرا تحلیل کنیم نه از لحاظ اردوگاه‌ها (اردوگاه مقاومت در برابر اردوگاه امپریالیسم و...)؛ که این تنها دولت اسلامی (داعش) نیست که از تکفیر (اتهام ارتداد) استفاده می‌کند تا هوموسکر بسازد (یعنی انسانی که می‌تواند

بدون قضاوت‌شدن و بدون طی شدن روندهای قانونی کشته شود)، بلکه آن‌ها که بمب‌های بشکه‌ای بر سر غیرنظامیان می‌ریزند نیز اینگونه‌اند. جامعه‌شناسی به ما یادآوری می‌کند که جوانان صرفاً به این خاطر به داعش نمی‌پیوندند که کتاب‌های خاصی را خوانده‌اند یا شیوه‌های خاصی از تفسیر قرآن را دنبال می‌کنند بلکه به این خاطر می‌پیوندند که در زمینه‌ای از طردشدگی اجتماعی و سیاسی زندگی می‌کرده‌اند.

محمد الادریسی: و جامعه‌شناسی مردم‌مدار واقعاً چه نقشی در جهان عرب داشته است؟

ساری حنفی: جامعه‌شناسی هنوز تا به رسمیت شناختن اهمیت نقش علوم اجتماعی در عقلانی‌کردن بحث‌های اجتماعی و ارائه راه‌حل برای مشکلاتی که در مدرنیته‌مان با آن روبرو می‌شویم، راه دارد. در مناطق عربی، به‌ندرت از «کاغذی سفید» می‌شنویم که عالمان اجتماعی به درخواست مسئولان دولتی نوشته باشند و بعد در فضای عمومی درباره آن بحث شده باشد. حتی زمانی که دیکتاتور تونس، زین‌الدین بن علی در طول دهه ۱۹۹۰ از علم به‌عنوان سلاحی ایدئولوژیک در کشمکش بی‌رحمانه‌اش علیه اسلام‌گرایان تونسی استفاده کرد، نه به علوم اجتماعی که به علوم‌سخت ارجاع داد. با نشست‌های علمی همچون هر نشست عمومی دیگری برخورد می‌شود و تحت نظارت پلیس برگزار می‌شوند. همزمان، جامعه‌شناسان هم به خودشان کمکی نکرده‌اند: در تشکیل اجتماعی علمی شکست خورده‌اند که می‌توانست صدایی تأثیرگذار پرورش دهد یا از آنانی که به قدرت انتقاد دارند دفاع کند.

محمد الادریسی: این نکته بسیار مهمی است: چرا اجتماعی علمی در منطقه این اندازه ضعیف است؟

ساری حنفی: برای تقویت اجتماع علمی دو فرآیند نیاز است: حرفه باید جایگاهی داشته باشد، اما آن جایگاه همچنین باید از راه انجمن‌های ملی نهادینه شود. هر دوی این موارد در جهان عرب غایبند. تنها سه انجمن جامعه‌شناسی لبنان، تونس و مراکش فعال هستند و جالب آنکه سرکوب دولتی بسیار کمتری در این سه کشور در مقایسه با دیگر کشورهای عربی وجود دارد. اخیراً، شورای عربی علوم اجتماعی که به تازگی تأسیس شده، در این باره بحث می‌کرد که چگونه این سازمان ممکن است ضرورت چنین انجمن‌هایی را ترویج کند.

همانطور که قبلاً گفتم، اجتماعی علمی باید به‌گونه‌ای سازمان یابد که هم با سرکوب دولتی روبرو شود هم با آن نیروهایی که به دنبال مشروعیت‌زدایی از علوم اجتماعی‌اند. مقامات مذهبی اغلب از سوی جامعه‌شناسی احساس خطر کرده‌اند، چرا که دو گروه در گفت‌وگو عمومی رقابت می‌کند. یک‌بار بحثی پرچالش را در تلویزیون با حضور یک رهبر مذهبی و یک فعال دیدم: شیخ محمد سعید رمضان البوطی فقید که استدلال می‌کند که اسلام مخالف هر نوعی از تنظیم خانواده است و یک فعال ضدروحانیت از اتحادیه عمومی زنان سوریه که سازمانی است که دولت از آن حمایت مالی می‌کند. در حالیکه تنظیم خانواده کاملاً در حوزه جامعه‌شناسی و جمعیت‌شناسی قرار دارد، هیچ عالم اجتماعی‌ای به این بحث‌های عمومی دعوت نشده است. مثال دیگر قطر است. مقامات قطری با درخواست از شعبات قطری دانشگاه‌های خارجی برای آموزش با برنامه‌های درسی مشابه با برنامه مراکز اصلی دانشگاه، از خودشان در برابر نهادهای نظارتی محافظه‌کار سیاسی و مذهبی دفاع می‌کنند. اما چه کسی از استادان این دانشگاه‌ها دفاع خواهد کرد؟ رئیس دانشگاه کارینگ ملون قطر به تازگی در مصاحبه‌ای برای «دفاع از خودش» تأکید کرد که مقامات قطری مسئول برنامه درسی دانشگاه هستند. بنابراین در زمینه‌ای پرابلماتیک که آزادی بیان بسیار محدود است، هرکس تلاش می‌کند تا در بحث پیش‌دستی کنند. پرورش یک «قلمرو برای علم» می‌تواند فضای فراسرزمینی استثنائات شود، به این معنا که قوانین داخلی لزوماً به کار برده نخواهد شد و آزادی برای انتقاد از جامعه اطراف اهدا

خواهد شد، اما خطر قطع ارتباط با نیازهای اجتماعی وجود دارد.

محمد الادریسی: به عنوان نایب‌رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، چگونه می‌توانید نهادینه‌شدن اجتماع جامعه‌شناختی را ترویج کنید؟

ساری حنفی: انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی می‌تواند نقشی اساسی در این زمینه بازی کند. در کنگره جهانی سال ۲۰۱۴ یوکوهاما، من انتخاب شدم تا برای چهار سال به همه انجمن‌های ملی خدمت کنم. من پنج اولویت برای خودم تعریف کردم: نخست، همکاری بیشتر شمال-جنوب را در سطح ملی، نهادی و اجتماعات جامعه‌شناختی جمعی تشویق می‌کنم. دوم، امیدوارم جامعه‌شناسان را از سراسر جهان، اما به‌ویژه از امریکای جنوبی، آفریقا و خاورمیانه دعوت کنم تا به انجمن بپیوندند چرا که تعداد اعضای انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی از این مناطق هنوز نسبتاً کم است. سوم، تلاش می‌کنم کمک‌های مالی را برای یارانه مشارکت

جامعه‌شناسان کشورهای فقیر (کشورهای طبقه‌بندی‌شده در گروه بی و سی) در کنفرانس‌های انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بالا برم. چهارم، انجمن‌های ملی در امریکای جنوبی، آفریقا و خاورمیانه و همچنین اروپا را تشویق می‌کنم تا عضو جمعی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی شوند. در آخر، می‌خواهم انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، از راه بازدید بیشتر از انجمن‌ها و تشویق شبکه‌های منطقه‌ای، به شکلی مؤثرتر در حمایت از اجتماعات علمی ملی مشارکت کند. بنابراین وظیفه پیش روی من عظیم است. ■

نامه‌های‌تان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Sari Hanafi <sh41@aub.edu.lb>

Mohammed El Idrissi <mohamed-20x@hotmail.com>

«زیست‌سیاست» بحران زباله در لبنان

نسرینه شاعر، دانشگاه اوترخت، هلند

| زباله‌های انباشه شده در بیروت



در آگوست ۲۰۱۵، اعتراضات لبنان، که به بحران زباله واکنش نشان می‌داد، به یک جنبش محبوب ضدفساد بدل شد. بحران مدیریت پسماند، چشم‌اندازی به سوی زیست‌سیاست در لبنان می‌گشاید و راه‌هایی را آشکار می‌کند که دولت لبنان و گروه‌های فرقه‌گرا الگوهای خشونت طبقاتی و شهروندمحور را بازتاب می‌دهند و تقویت می‌کنند.

بحران زباله بیروت در جولای ۲۰۱۵ و زمانی آغاز شد، که پسماندها به تدریج در خیابان‌های شهر انباشته شدند. دولت قرارداد طولانی‌مدت با شرکت جمع‌آوری پسماند ساکلین را خاتمه داد؛ رابطه‌ای که به عنوان رویه معمول الگوی خصوصی‌سازی لبنان به حساب می‌آمد که در آن قراردادهای دولت از راه تعلقات سیاسی، فساد و دزدی شکل گرفته‌اند. کارزار «بو می‌دهی» که از جامعه مدنی طبقه متوسط و فعالان رسانه‌های اجتماعی شکل گرفته بود، با گروه‌های گسترده‌تری از مردم، از جمله سازمان‌های اجتماعی، گروه‌های دانشجویی،

چپ‌ها، و اجتماعات فمینیستی و مخالف فرقه‌گرایی ارتباط برقرار کردند. و معترضان را با صحبت درباره مشکلاتی بزرگتر همچون فساد، خویشاوندگرایی، فقدان فضای عمومی، الغای نظام فرقه‌گرایانه، و اعمال مسئولیت‌پذیری برای خشونت‌های پلیس، بسیج کرد.

بیش از ۷۰ هزار نفر در اعتراضی مهم در ۲۹ آگوست شرکت کردند. اما نقطه عطف یک هفته پیش از آن رخ داد یعنی زمانی که سازمان‌دهندگان بو می‌دهی از معترضان در خیابان فاصله گرفتند. اعتراضات چرخشی خشونت‌آمیز به خود گرفت و بسیاری به مندسین بودن، واژه‌ای عربی برای ارادل و اوباش و نفوذی‌ها، و خرابکاری در اعتراضات غیرخشونت‌آمیز متهم شدند؛ بو می‌دهی حتی با این ادعا که این جوانان معترض «ارادل و اوباش» حزب سیاسی امل هستند، از مقامات خواست تا «نفوذی‌ها» را سوکوب کنند و خیابان‌ها را از معترضان خشن «پاک کنند». در روزهای بعد از آن، بسیاری از تظاهرکنندگان (عمدتاً چپ‌ها)

با شعارهایی همچون «من یک مندرس هستم» («من نفوذی هستم»)، بو می‌دهی را به چالش کشیدند و فخر فروشی موهن ملازم واژه مندرس را تقبیح کردند و رهبران بو می‌دهی را برانگیختند بیانیه عذرخواهی صادر کنند.

اما این حادثه شکافی عمیق را آشکار کرد. فعالان، سیاستمداران و رسانه‌های لبنان در استفاده‌شان از مندسین گفتمانی طبقاتی‌نژادی را بازتولید کرده، معترضان را نادیده گرفتند و بر «ظاهر جسمانی متفاوت» شان تأکید کردند. یک روزنامه لبنانی آنها را «سگ‌ها» خواند و دیگر روزنامه‌ها آنها را به عنوان «مردانی با سینه‌های عریان» و «مردانی با نقاب» نادیده می‌گرفتند. برخی از رسانه‌های وابسته به احزاب سیاسی مسیحی و سنی ادعا کردند که معترضان از محله‌های شیعه‌نشین کارگری همچون خندق الغمیق می‌آیند و آنها را به حزب حزب الله پیوند دادند؛ دیگران ادعا کردند معترضان پناهندگان سوری و فلسطینی هستند.

پاسخ به معترضان بیرحمانه بود؛ پلیس

<<



زندشوروش برای از بین بردن و بازداشت بدن‌های آنان از اسلحه استفاده کرد. فناوری انسان‌زدایی، که با برچسب مهندسین مسلح شده بود، کاربرد خشونت را علیه معترضان از طبقات پایین اجتماع و زمینه‌ای غیرلبنانی توجیه کرد. درون نظام زیست‌سیاست لبنان، به اصطلاح مهندسین، یعنی طبقه کارگر و سوژه‌های غیرشهروند مجرم شناخته شده و رها شده‌اند تا بمیرند؛ برخلاف نخبگان مرفه که بدن‌هایشان شایسته زندگی تلقی می‌شود و اجازه دارند زنده بمانند.

معارضان از راه سازماندهی و مشارکت در اشکال غیررسمی مراقبت برای حفاظت از معترضان در برابر خشونت پلیس، واکنش نشان دادند. بعد از هر موج بازداشت‌های خودسرانه، تحصن‌ها به شکل خودجوش در مقابل زندان‌ها آغاز شده و تکرار می‌شدند و به شیوه‌هایی از مقاومت تحوّل یافتند. بنرهای طعنه‌زن و مطایبه‌آمیز از قلع و قمع و اهریمن‌سازی و استفاده از واژه اندسیس (نفوذی) انتقاد کردند. برخی نوشتند «Je suis Khanda» (نام منطقه‌ای که گفته می‌شد مهندسین از آنجا آمده بودند). «ما مهندسین هستیم»، «#Indiseis»، «این انقلاب اندسیس است»، «بیا و در خفا باش و ببین من چقدر نرم‌ام»، در حالیکه دیگران پلیس‌های مخفی «نفوذی» در بین جمعیت را مسخره می‌کردند.

این نوع از بازپس‌گیری مهندسین گسترش یافت. زمانی که رئیس انجمن بازرگانان بیروت

ادعا کرد که تظاهرکنندگان «کمونیست» («آن استفراغ روسیه») اقتصاد و چهره «مدنی» کشور را از بین خواهند برد، تظاهرکنندگان به مرکز شهر بیروت به سوق/بورخوصه، «بازار/رزان فروشان»، رفتند و یک بازار دست‌دوم‌فروشی در فضای «شیک»، غیرقابل دسترسی و به شکل غیرقانونی خصوصی‌شده مرکز شهر ایجاد کردند و هزاران نفر را جذب کردند که به شکل جمعی تقلیدی طنزآمیز از اظهارنظرها انجام می‌دادند و خودشان را در فضای به تازگی بازپس گرفته سرگرم می‌کردند.

از تظاهرات علیه پسماند شهری، چه بینشی در رابطه با نظام طبقاتی و شهروندی در لبنان می‌توانیم به دست آوریم؟ نظام مقررات لبنان به نخبگان سیاست‌مدار اجازه می‌دهد تا از مزایده در مدیریت پسماند بهره برند؛ این نخبگان از راه بافت پیچیده‌ای از روابط اقتصادی سرمایه‌دارانه که از راه فرقه‌گرایی سیاسی تقویت شده‌اند، با جمعیت موجود پیوند دارند. زیست‌سیاست در لبنان شامل دولتی نتولیبرال و بازیگرانی فرقه‌گراست که زندگی و بدن‌های نخبگان را به طبقه‌بندی‌های برتر اقتصادی تبدیل می‌کنند در حالی که بدن‌های غیرنخبگان را تحت انقیاد درآورده و کنترل می‌کنند.

بیشتر محل‌های دفن زباله در نواحی حاشیه‌ای قرار دارند. در واقع، قرارداد ساکلین درست در زمانی پایان یافت که ساکنان منطقه ناعمه جاده‌ای را که به سمت یکی از محل‌های

بزرگ دفن زباله می‌رفت، مسدود کردند؛ محل دفن زباله‌ای که از زمان آغازش در سال ۱۹۹۸ خطرات بهداشتی و آسیب‌های زیست‌بومی جدی‌ای برای ناحیه داشته است. هرچند دولت قول داده بود تا سال ۲۰۰۴ تعطیلش کند، همچنان در سال ۲۰۱۵ از آن استفاده می‌شد. آنان که در نزدیکی محل دفن زباله زندگی می‌کردند، در معرض خطرات زیست‌محیطی خوفناک، مسموم‌شدن و مواد سرطان‌زا هستند، که نشانگر رابطه بین طبقه و بحران زباله است؛ دولت و احزاب فرقه‌گرا بدن‌های افرادی را که در نزدیک محل دفن زباله زندگی می‌کنند کنترل می‌کند و آن‌ها را در معرض مرگ تدریجی قرار می‌دهد.

الگوهای انسان‌زدایی و بی‌رحمی پلیس و خشونت محیط‌زیستی که از محل‌های دفن زباله سرچشمه گرفته‌اند، نمایانگر معماری نظم لبنان است که رهبران فاسد ثابتی در چندین دهه گذشته اداره‌اش کرده‌اند. بحران زباله و انباشت پسماند در خیابان‌ها نه تنها فساد اقتدارگرایان سیاسی، بلکه همچنین ابعاد طبقاتی و نژادی خشونت را آشکار کرد که به شکلی عمیق در دولت‌ملت فرقه‌گرا و سیاست‌هایش حکاکی شده است. ■

نامه‌های‌تان را به این نشانی بفرستید:

Nisrine Chaer <nisrine.chaer@gmail.com>

«عسادی سازی خشونت شدیدی: مورد اسرائیل

لیزا جبار، دانشگاه کالیفرنیا، سانتا باربارا، ایالات متحده آمریکا



جولای ۲۰۱۴، دود و آتش برخاسته بر فراز شهر غزه از انفجار حمله‌ای اسرائیلی.

با استناد به رئیس ستاد ارتش اسرائیل، ارزیابی می‌کند که اکثر این موشک‌ها در خانه‌های شخصی قرار دارند. اتزیونی می‌گوید فرستادن نیروهای زمینی اسرائیل برای نابودکردن موشک‌ها «کاملاً» محتمل است به تلفات فراوان اسرائیلی و همچنین شهروندان لبنانی منجر شود؛ «گزینه دیگری که او پیشنهاد می‌دهد شامل استفاده از مواد منفجره گرمافشاری (Fuel-Air Explosives) است

۱۵ فوریه ۲۰۱۶، آمیتای اتزیونی، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه جورج واشنگتن، یادداشتی در هآرتص اسرائیل منتشر کرد با عنوان «آیا اسرائیل باید به استفاده از سلاح‌های ویرانگر علیه موشک‌های حزب‌الله فکر کند؟»^۱. اتزیونی که در ابتدا، نقل‌قولی از یک مقام اسرائیل ناشناسی می‌آورد که ادعا می‌کند حزب‌الله صد هزار موشک دارد که تهدید امنیتی بزرگی محسوب می‌شود،

برای «پراکنده کردن ابری از افشانه سوخت که با یک چاشنی مشتعل می شود و انفجارهایی مهیب ایجاد می کند [که قادر به با خاک یکسان کردن] همه ساختمان ها در شعاعی چشمگیر است». او اذعان می کند که حتی اگر به افرادی که در مناطق هدف زندگی می کنند، هشدار داده شود، تلفات غیرنظامی غیرقابل اجتناب است. بنابراین، او استدلال می کند که از آنجا که «ممکن است اسرائیل ناچار به استفاده از مواد منفجره گرمافشاری باشد»، کارشناسان نظامی خارجی و روشنفکران مردمی، «که به خاطر موضع گیری خصمانه علیه اسرائیل شهره نیستند»، باید به دنبال دست و پا کردن پاسخی برای تأثیرات این موشک ها باشند؛ با این امید که «حتی اگر نه پذیرشی آشکار، درکی گسترده تر از استفاده از این سلاح های قدرتمند با در نظر گرفتن اینکه هیچ چیز دیگری کارگشا نیست»، ایجاد کنند.

دولت ها حق دارند از خود در برابر تهدیدات امنیتی دفاع کنند، اما استفاده از نیروی نظامی تحت حاکمیت قوانین بین المللی بشردوستانه است که فراتر از هر چیز، بر تعهد برای تمایز بین جنگجویان و اهداف نظامی از یک سو و غیرنظامیان و اهداف غیرنظامی از سوی دیگر استوار است. دولت ها ممکن است از زور متناسب با اهداف نظامی، و زور لازم برای دست یافتن به مقاصد نظامی مشروع، استفاده کنند؛ اما حتی اگر این درست بود که موشک های حزب الله در خانه های غیرنظامیان قرار دارند، هر طرحی که شامل استفاده از سلاح های ویرانگر انبوه همچون مواد منفجره گرمافشاری باشد، قواعد بنیادین بشردوستانه تمایز و تناسب را زیر پا می گذارد.

پیشنهاد اتزیونی مبنی بر اینکه کارشناسان خارجی و روشنفکران مردمی باید به عادی سازی پیشگیرانه خشونت شدید ناشی از استفاده از مواد منفجره گرمافشاری، یاری رسانند، با رویکرد اسرائیل به قوانین بین المللی بشردوستانه مشابهت دارد. برخلاف دولت ها و گروه های شبه نظامی که وقیحانه، قوانین بین المللی بشردوستانه را نادیده می گیرند، اسرائیل سابقه ای طولانی در مداخله در بازتفسیر راهبردی دارد با این امید که خشونت خودش را «در قانون» وارد کند. به طور مثال، در سال ۲۰۰۰، اسرائیل اولین دولتی بود که به صورت علنی از حق انجام اعدام های فراقانونی به عنوان گزینه ای در سیاست های امنیتی دفاع کرد. همانگونه که دنیل ریزنر، مدعی العموم نظامی سابق اسرائیل در شاخه حقوق بین الملل توضیح می دهد:

چیزی که اکنون می بینیم یک بازنگری در قوانین بین المللی است [...] اگر کاری را، برای زمانی به اندازه کافی طولانی انجام

دهید، دنیا آن را می پذیرد. کلیت قوانین بین المللی اکنون بر این مفهوم استوار شده است که کاری که اکنون ممنوع است اگر توسط چندین کشور انجام پذیرد، مجاز می شود [...] قوانین بین المللی از راه نقض قوانین پیشرفت می کنند.^۲

طرح اتزیونی از جمله استفاده از مواد منفجره گرمافشاری، بر چند تغییر مشخص در درگیری های نظامی اخیر اسرائیل، و همچنین بر منطقی بنا شده است که دولت برای توجیه چرخش راهبردیش به سوی خشونت بیشتر بی قید و شرط و ویران کننده ارائه کرده است. در سپتامبر ۲۰۰۰، در آغاز انتفاضه دوم، که مسئولان آن را یک «درگیری مسلحانه بدون جنگ»^۳ توصیف کردند، اسرائیل مدعی شد که در دفاع از خود، این حق را دارد که به آنچه «موجودیت دشمن» می نامد حمله کند؛ یعنی مناطق اشغالی کرانه باختری و غزه که تحت کنترل نیمه خودمختار تشکیلات خودگردان فلسطین است. در اواخر مارس ۲۰۰۲، در پاسخ به بمب گذاری انتحاری مرگبار یکی از عوامل حماس در هتل نتانیا، اسرائیل کارزار نظامی گسترده ای در کرانه باختری به راه انداخت. «عملیات سپر دفاعی» نشانه راهبردی جدید با عنوان «چمن زنی»^۴ بود که برای تحمیل سطوحی تنبیهی ای از خشونت و ویرانگری طراحی شده بود با این هدف که ظرفیت های فعلی را تضعیف کند و از خشونت های آتی علیه اسرائیل پیشگیری کند. در ۹ آوریل، هنگام نبرد جنین (بزرگترین عملیات نظامی اسرائیل از زمان تعرض به لبنان در سال ۱۹۸۲)، سیزده سرباز اسرائیلی که همگی عضو نیروی احتیاط بودند، در یک کمین کشته شدند؛ فشار شدید سیاسی ای درون اسرائیل پدید آمد تا به سرعت و بدون تلفات بیشتر بین سربازان کمپ را بگیرد. به تبع، به جای فرستادن سربازان به ساختمان ها برای دستگیری یا کشتن جنگجویان، ابتدا برخی از ساختمان ها بمباران شدند و فلسطینیان را وادار کردند برای پیش روی و محافظت از سربازان، به عنوان سپر انسانی عمل کنند.^۵ در آن زمان، با توجه به اهداف نظامی، استفاده از نیروهای زمینی به گونه ای فراخور متناسب تر از بمب های هوایی در نظر گرفته می شد. اما عملیات های شهری از نظر تاکتیکی دشوارتر و برای نیروهای خود دولت خطرناک ترند. استفاده از سپر انسانی یک راهبرد حفاظت از نیرو بود، اما دادگاه عالی عدالت اسرائیل در حکمی در سال ۲۰۰۵ این اقدام را ممنوع کرد.

این عوامل با هم چرخشی راهبردی بود به سوی خشونت عظیم تر که از هوا یا راه دور می رسید. در ۲۲ جولای ۲۰۰۲، در عملیاتی هدفمند برای کشتن صلاح شحاده، یکی از

رهبران حماس، یک اف ۱۶، بمبی یک تنی را در محله بسیار پرجمعیت الدرج انداخت. بمب آپارتمانی را که شحاده در آن زندگی می کرد و هشت ساختمان نزدیک به آن را از بین برد و نه آپارتمان دیگر را تا حدودی تخریب کرد. علاوه بر شحاده و نگهدانش، ۱۴ فلسطینی از جمله ۸ بچه کشته و بیش از ۱۵۰ نفر مجروح شدند. اعتراض عمومی از اندازه بمب و هدف قراردادن منطقه ای مسکونی، ارتش اسرائیل را برانگیخت تا در این زمینه تحقیقاتی انجام دهد که نتیجه این بود که ارتش در هدف قراردادن شحاده، به عنوان مرتکب خشونت تروریستی محق بود؛ هرچند اذعان کرد که «کاستی هایی در اطلاعات در دسترس» بوده است از جمله حضور «غیرنظامیان بی گناه» در مجاورت آنچه «مخفیگاه عملیاتی» شحاده توصیف شده بود.^۶

این لفاظی «غیرنظامیان بی گناه» در میان «اهداف مشروع» بر صورت بندی دوباره اسرائیل از «غیرنظامیان دشمن» به عنوان سپرهای انسانی بالفعلی دلالت دارد که گروه هایی که اسرائیل علیه آنان جنگ راه انداخته است، از آنان استفاده می کنند؛ اسرائیل [با این صورت بندی دوباره] در تلاش است تا سرزنش ها به خاطر تلفات غیرنظامی حاصل از بمباران های اسرائیلی را به سوی سازمان هایی بچرخاند که اسرائیل آن ها را هدف قرار می دهد. به همین سیاق، اولویت راهبردی اسرائیل برای حمله هوایی به جای عملیات هایی با نیروهای انسانی، در سال ۲۰۰۵ در یادداشت تأثیرگذاری به قلم آسا کاشار، استاد دانشگاه تل آویو و مشاور ارتش اسرائیل، و ژنرال آموس یادلین، به مثابه انتخابی «اخلاقی» صورت بندی می شود. آن ها می نویسند:

اگر تروریست ها خارج از طبقه بندی غیرجنگجویان باشند، معمولاً وظیفه کاهش تلفات جنگجویان در میدان مبارزه، آخرین مورد در لیست اولویت ها، یا یکی مانده به آخر است. ما قاطعانه چنین برداشتی را رد می کنیم چرا که غیراخلاقی است. جنگجو، شهروندی در لباس نظامی است. در اسرائیل، غالباً این جنگجویان، سرباز وظیفه و یا وظیفه ذخیره هستند [...] این واقعیت که افرادی که در ترور دخیلند [...] در مجاورت افرادی که در ترور دخیل نیستند سکونت و عمل می کنند، دلیلی بر به خطر انداختن زندگی مبارزان در تعقیب آنان نیست.^۷

چنین بازتفسیرهای راهبردی برای اولویت دادن به امنیت سربازان در مقابل غیرنظامیان برخلاف قواعد مصونیت غیرنظامیان است و از «غیرنظامی سازی» تمام و کمال مبارزان دامن زننده به جنگ پدید می آید. همچنین به

شکل بنیادین با این واقعیت در تضاد است که قوانین بین‌المللی بشردوستانه، برای تمایز میان شهروندان براساس هویت ملی‌شان، هیچ جایی نگذاشته است. گرگوری چامایو این موضوع را اینگونه توصیف می‌کند: «اصل مصونیت برای مبارزان امپریالیستی»^۸؛ و استدلال می‌کند که «این پروژه چیزی کمتر از منفجر کردن قانون درگیری مسلحانه نبود آنگونه که در نیمه دوم قرن بیستم بنا شده بود: دریده شدن اصول قوانین بین‌المللی به نفع یک صیانتِ نفسِ ملی‌گرا»^۹.

در سال ۲۰۰۵، اسرائیل به صورت یک‌جانبه، نیروهای زمینی خود را از غزه بیرون کشید و منطقه را محصور کردند. به دنبال انتخابات قانون اساسی فلسطین در سال ۲۰۰۶ که حماس برنده آن بود و پس از اختلافات جناحی سال ۲۰۰۷ که تشکیلات خودگردان فلسطین را از غزه بیرون راند، محاصره نوار غزه شدت یافت. توالی رخدادها ادعای اسرائیل را تقویت کرد که غزه یک موجودیت خصمانه است که توسط تروریست‌ها کنترل می‌شود و جمعیتی دارد که با تروریست‌ها همدلاند و حماس از غیرنظامیان به عنوان سپر انسانی استفاده می‌کند.^{۱۰} این صورت‌بندی رسمی با لفاظی‌های اسرائیل درباره مناطق تحت کنترل حزب الله در لبنان، به تبع عقب‌نشینی یک‌جانبه اسرائیل از جنوب لبنان در سال ۲۰۰۰، قابل مقایسه است. به نظر می‌رسد توصیف غزه به عنوان خارجی، خصمانه و قابل حمله تلویحاً اشاره می‌کند که اسرائیل نباید مسئولیت امنیت غیرنظامیان را، حتی در زمان حمله‌های اسرائیل، بپذیرد. همانگونه که نوه گوردون و نیکولا پروگینی توضیح می‌دهند «صورت‌بندی تعقیبی برای این فرایند [مشروعیت‌بخشی به بمب‌هایی که تعداد زیادی از غیرنظامیان را می‌کشد] حیاتی است چرا که به اسرائیل اجازه می‌دهد تا ادعا کند که خشونت مطابق با قوانین بین‌المللی بوده و به تبع آن اخلاقی بوده است»^{۱۱}.

در طول تعرض سال ۲۰۰۶ اسرائیل به لبنان، ارتش تعمداً تحت راهبردی با نام «دکترین ضاحیه» از توسل به زور نامتناسب استفاده کرد؛ که به نابودی کامل حومه پرجمعیت شیعه‌نشین جنوب لبنان اشاره داشت. در سال ۲۰۰۸، سرلشکر گادی آیزنکوت، رئیس مرکز فرماندهی ناحیه شمال اسرائیل گفت «چیزی که در سال ۲۰۰۶ در منطقه ضحیه بیروت رخ داد، در هر دهکده‌ای که از آن به سوی اسرائیل شلیک شود اتفاق خواهد افتاد [...] ما از زور نامتناسب در آن استفاده خواهیم کرد و خرابی و ویرانی گسترده‌ای به بار خواهیم آورد. از نگاه ما، این‌ها دهکده‌های غیرنظامی نیستند، پایگاه‌های نظامی‌اند [...] این یک توصیه نیست. این یک برنامه است. و مورد تأیید قرار گرفته است»^{۱۲}.

منطق راهبردی در اکتبر ۲۰۰۸ توسط گدی سیبونی، کلنل بازنشسته و تحلیل‌گر راهبردی، اینگونه بیشتر بسط داده شد:

اصل حمله نامتناسب علیه نقاط ضعف دشمن به عنوان نخستین اقدام جنگی [است] و عملیاتی برای از کار انداختن توانایی پرتاب موشک دشمن به عنوان دومین اقدام جنگی [...] چنین پاسخی به دنبال آسیب مخرب و تعیین کردن زیان به میزانی است که فرآیند طولانی و پرهزینه بازسازی را طلب کند. حمله باید تا جایی که می‌تواند سریع باشد و باید به آسیب‌زدن به دارایی‌ها بیشتر از یافتن همه پرتاب‌کنندگان موشک‌ها اولویت دهد [...] چنین پاسخی حافظه‌ای طولانی‌مدت ایجاد خواهد کرد [...]، بنابراین، بازدارندگی اسرائیلی را افزایش می‌دهد و احتمال خصومت‌ها علیه اسرائیل را برای دوره‌ای طولانی می‌کاهد.^{۱۳}

در واقع دو ماه بعد از اینکه دکترین راهبردی جدید اعمال زور نامتناسب آشکار شد، اسرائیل «عملیات سرب گداخته» را در غزه به راه انداخت. براساس گزارش یک کمیته حقیقت‌یاب بین‌المللی با مجوز سازمان ملل، هم ارتش اسرائیل و هم شبه‌نظامیان فلسطین مرتکب جنایات جنگی و احتمالاً جنایت علیه بشریت شده‌اند. براساس این گزارش، اسرائیل «مردم غزه را به‌مثابه یک کل» مورد هدف قرار داده است و در تمایز بین غیرنظامیان و جنگجویان ناکام مانده است؛ حملات اسرائیلی به زیرساخت‌های غیرنظامی تعمدی، نظامند و بخشی از راهبردی گسترده‌تر بوده است.

جنگ سال ۲۰۱۴ غزه، با اختلاف بسیار، خشن‌ترین و ویران‌کننده‌ترین دوره تا به امروز بوده است. «عملیات ستون دفاعی» شامل بیش از ۶۰۰۰ حمله هوایی و شلیک ۵۰۰۰ توپخانه و گلوله تانک، تقریباً ۲۱ کیلوتن مواد منفجره سنگین، بوده است. اسلحه‌ها شامل هواپیماهای بدون سرنشین، هلوکوپترهای آبیچی که موشک‌های آتش‌دوزخ (Hellfire) شلیک می‌کردند، و اف ۱۶هایی با ۲۰۰۰ پوند بمب بودند.^{۱۴} هدف‌ها شامل صف گسترده‌ای از زیرساخت‌ها شامل کارخانه آب شیرین‌کن، شبکه‌های برق، بیمارستان‌ها، مدارس و دانشگاه‌ها، آپارتمان‌های چندین طبقه، و مراکز خرید بود، و همچنین هر ساختاری که متعلق به حماس بود یا ادعا می‌شد که به آن تعلق دارد. در پایان جنگ، بیش از ۲۱۰۰ فلسطینی کشته شده و بیش از ۱۱ هزار نفر مجروح شده بودند که اکثریت آنان غیرنظامی بودند. خانواده‌های کاملی از بین رفتند و محله‌های کاملی با خاک یکسان شدند.^{۱۵}

تفسیر اینکه در جنگ چه چیزی قانونی است، به‌ویژه در این قرن که عداوت به‌شکلی

چشم‌گیر تغییر کرده است، تا حدی توسط اقدامات دولت‌ها، به‌ویژه دولت‌های قدرتمند شکل می‌گیرد. استفاده از خشونت شدید توسط اسرائیل و نادیده گرفتن تعمدی مصونیت غیرنظامیان خارجی قطعاً دیگر دولت‌ها را که در درگیری‌های نامتقارن درگیرند، وسوسه خواهد کرد تا توجیهات مشابهی بترانند. قطعاً، پیشنهاد اتریونی که کارشناسان نظامی و روشنفکران مردمی باید استخدام شوند تا به‌گونه‌ای پیشگیرانه استفاده‌های آتی از مواد منفجره هوافضاری را توجیه کنند، دعوت به مشروع کردن خشونت شدید است. این سناریو بالعکس نقشی را پیشنهاد می‌دهد که می‌تواند توسط عالمانی اجتماعی بازی شود که از رابطه بین قوانین و جنگ آگاهند و به تفسیرهای بین‌المللی اجماع‌محور از قوانین بین‌المللی بشردوستانه پایبندند. این نقش شامل تلاش‌هایی برای گسترش تخصص ما برای غیرمشروع نگه‌داشتن اعمال زور نامتناسب و سلاح‌های بی‌قید و شرط است. ■

نامه‌های تان را به این آدرس بفرستید:

Lisa Hajjar <lhajjar@soc.ucsb.edu>

۱. در واقع عنوان دوبار تغییر کرد پیش از اینکه در این نسخه نهایی شود. نوشته بن نورتون را ببینید «استاد مشهور آمریکایی پیشنهاد می‌کند اسرائیل "بیروت را با خاک یکسان کند" - شهری با یک میلیون جمعیت که پیشتر آن را ویران کرده بود». سالن (Salon). ۱۸ فوریه ۲۰۱۶، February 18, 2016.

2. Yotam Feldman and Uri Blau, "Consent and Advise," Haaretz, January 29, 2009,

می‌توانید در اینجا ببینید:

<http://www.haaretz.com/consent-and-ad-vise-1.269127>

۳. این را ببینید:

"War and Peace: An Israeli Perspective," Constitutional [جنگ و صلح: چشم‌اندازی اسرائیلی] Forum 14 (2) (Winter 2005): 35-76.

4. Efraim Inbar and Eitan Shamir, "Mowing the Grass: Israel's Strategy for Protracted Intractable Conflict," [راهبرد اسرائیل برای] Journal of Strategic Studies 37(1) (2014): 65-90.

5. Yael Stein, Human Shields: Use of Palestinian Civilians as Human Shields in Violation of High Court of Justice Order [سپر انسانی: استفاده از غیرنظامیان فلسطینی به‌عنوان سپر انسانی] (Jerusalem: در نقض دستور دادگاه عالی عدالت B'tselem, 2002).

6. IDF Spokesperson, "Findings of the inquiry into the death of Salah Shehadeh," [یافته‌های تحقیق درباره مرگ صلاح شحاده] August 2, 2002.

می‌توانید در اینجا ببینید:

<http://www.mfa.gov.il/mfa/government/communiques/2002/findings+of+the+inquiry+into+the+death+of+salah+sh.htm>.

7. Kashar and Yadlin, "Assassination and Preventive Killing," [ترور و کشتار پیشگیرانه] SAIS Review, 25(1) (Winter-Spring 2005): 50-51.
8. Grégoire Chamayou, A Theory of the Drone, [نظریه هواپیمای بدون سرنشین] trans. Janet Lloyd (New York: The New Press, 2015): 130.
9. Ibid., p.134.

۱۰. این را ببینید:

Neve Gordon and Nicola Perugini, "The Politics of Human Shielding: On the Resignification of Space and the Constitution of Civilians as Shields in Liberal Wars," [سیاست سپر انسانی: در باب بازدلالیت فضا و قوانین غیرنظامیان به عنوان سپر در جنگ‌های لیبرال] Society and Space, 34(1) (2016): 168-187.

11. Ibid

12. "Israel Warns Hizbullah War Would Invite Destruction," [اسرائیل هشدار می‌دهد که جنگ با حزب‌الله ویرانی در پی خواهد داشت] Ynet, October 3, 2008, <http://www.ynetnews.com/articles/0,7340,L-3604893,00.html>.

13. Gabi Siboni, "Disproportionate Force: Israel's Concept of Response in Light of the Second Lebanon War," [اعمال زور نامتناسب: تصور کلی] INSS Insight, 74 (October 2, 2008), <http://www.inss.org.il/index.aspx?id=4538&articleid=1964>.

14. Rashid Khalidi, "The Dahiya Doctrine, Proportionality, and War Crimes," [دکترین ضاحیه، تناسب و جنایت جنگی] Journal of Palestine Studies, 44(1) (2014-15): 5.

۱۵. این را ببینید:

"50 Days of Death and Destruction: Israel's 'Operation Protective Edge'," [پنجاه روز مرگ و ویرانی: عملیات لبه حفاظتی] Institute for Middle East Understanding, September 10, 2014, <http://imeu.org/article/50-days-of-death-destruction-israels-operation-protective-edge>

«محافظت از غیر نظامیان: پاسخی به حجار

آمی‌تای اتزیونی، دانشگاه جرج واشنگتن، واشنگتن دی سی، ایالات متحده آمریکا

عدالت جهت مطالعه گذشته زمان کافی خواهد بود^۱. و اشاره کردم که این سرزمین فضای کافی برای هر دو ملت دارد- برخلاف کسانی که استدلال می‌کنند یک طرف باید طرف دیگر را به مدیترانه یا اردن بیافکند^۲. تضمین می‌کنم که این اظهارات کوتاه، ارزش چندانی ندارند. تنها به خاطر چهار نوهام در اسرائیل و والدین آنها هم که شده، آرزو داشتم کاش بسیار بیش از این‌ها انجام داده بودم.

اکنون به یادداشت اخیرم برسم. حجار معتقد است که این مقاله در جستجوی تبدیل خشونت به قانون است. کاملاً برعکس، مقاله در جستجوی پرهیز از سیل خون است. من قطعاً این را حقیقتی مسلم می‌دانم که حزب الله حدود صد هزار موشک انباشته کرده و به دنبال نابودی اسرائیل است. هرگز به دنبال این نبوده که نیات و توانش را پنهان کند. قطعاً حزب الله در بارش موشک بر سر اسرائیل در سال ۲۰۰۶ تردید نکرد، علی‌رغم این واقعیت که، حتی بر اساس نظر سازمان ملل که به‌ندرت به نفع اسرائیل موضع‌گیری می‌کند، اسرائیل به تمام تعهدات بین‌المللی خود درباره لبنان پس از خروج نیروهایش از آن عمل نمود (جایی که اسرائیل از همان نخست هیچ حقی نداشت برود). افزون بر این، معتقدم مدرکی وجود دارد حاکی از اینکه بیشتر موشک‌های حزب الله در خانه‌های شخصی قرار دارند. مطمئناً کاملاً مشروع است که پرسیده شود اگر آنجا قرار گرفته‌اند، چه باید کرد.

به این ترتیب در یادداشت کوتاهم سخت توصیه می‌کنم، پیش از اینکه این موشک‌ها بار دیگر رها شوند، باید پرسشی اخلاقی و قانونی و عملگر طرح کنیم: چگونه اسرائیل باید به چنین حمله‌ای پاسخ بگوید؟ هدف قانونمند کردن خشونت نیست، جلوگیری از آن است. اگر نیروهای اسرائیلی مجبور شوند خانه به خانه برای تخریب این موشک‌ها بروند، اشاره کردم که تلفات بسیاری در هر دو طرف خواهد بود- و بنابراین باید از آن پرهیز کرد. نوشتیم که در گذشته ایالات متحده جمعیت غیرنظامی را در توکیو و درسدن هدف گرفته بود، گفته می‌شود اسرائیل هم در سال ۲۰۰۶ در بیروت مشابه عمل کرد. من علیه این پاسخ استدلال کردم^۳. سپس گزارش دادم که دو متخصص نظامی آمریکایی پیشنهاد دادند که مواد منفجره متعارف با توان زیاد می‌تواند استفاده شود، بعد از اینکه به جمعیت غیرنظامی زمان داده شود تا مناطقی که موشک‌ها در آن‌ها متمرکز شده را ترک کنند. اذعان می‌کنم که هرچقدر احتیاط به کار گرفته شود، متأسفانه برخی خسارت‌های جانبی وجود خواهد داشت: آسیبی که

لیزا حجار یادداشتی را که من نوشته بودم را به عنوان گامی دیگر در کمپین چند وجهی اسرائیل در جهت تبدیل «خشونت به قانون» قرار داد. در پاسخ، ابتدا طرح کلی انگیزه‌ام از نگارش این یادداشت را ترسیم می‌کنم و سپس تلاش می‌کنم تا در چارچوب فضایی که فراهم شده، به آنچه به عنوان موضوع زیربنایی می‌فهمم و اینکه چگونه باید درموردش سخن گفت، بپردازم.

من در طول جنگ ۱۹۴۸-۱۹۵۰ بیشتر دوستانم را ازدست دادم و شاهد کشتار و اندوه بسیار چه یهودیان و چه اعراب بودم. این تجربه سازنده (من در میانه جنگ ۲۰ ساله شدم) این حس عمیق را در من باقی گذاشت که همه جنگ‌ها -ضوابط جنگ منصفانه را داشته باشند یا نه- غم‌انگیزند و باید مسیر طولانی را برای دوری گزیدن از آن‌ها طی کنیم. من دو کتاب مسیر سخت تا صلح و پیروزی بدون جنگ را وقف جستجوی راه‌هایی برای پرهیز از جنگ‌های هسته‌ای کردم: در میدان ترافالگار علیه سلاح‌های هسته‌ای تظاهرات کردم؛ و چیزی نمانده بود که شغل خود را در دانشگاه کلمبیا به خاطر فعالیتیم از دست بدهم. در آن زمان یکی از نخستین فعالان، علیه جنگ در ویتنام شدم؛ هر دوی این تجربه‌ها در کتاب نگهبان برادرم: یک خاطره و یک پیغام، شرح داده شده است. به حمله ایالات متحده به عراق اعتراض کردم. در کتاب نخست امنیت، بر اساس پژوهش وسیع دانشگاهی استدلال می‌کنم که بررسی دقیق متون دینی اسلامی نشان می‌دهد اسلام به خودی خود به خشونت مشروعیت نمی‌بخشد. اخیراً، مقالات و یادداشت‌هایی نوشته‌ام و هشدار داده‌ام که اینکه ایالات متحده و چین به سمت جنگ می‌روند و گروهی متشکل از روشنفکران مردمی چینی و آمریکایی سازماندهی کردم که از (رویکرد) توان مهار متقابل حمایت می‌کنند. کوتاه آنکه، اگرچه هیچ‌کس نمی‌تواند خوانش خیلی خوبی از کارهای خود داشته باشد، اما بیشتر زندگی خود را از سال ۱۹۵۰ وقف جلوگیری از خشونت و محدود کردن آن کرده‌ام.

متأسفانه، نتوانسته‌ام راه‌های عینی بسیاری برای حرکت اسرائیل و فلسطین به سمت چاره دو کشوری (two-state solution) که به شدت طرفدار آنم، ارائه کنم. همراه با شیبلی تلهامی، محقق فلسطینی، گفتم حرکت به جلو ممکن خواهد بود اگر تمرکز بر گذشته را متوقف کنیم؛ به جای پرسش درباره اینکه چه کسی باید برای شرایط اندوه‌بار حاضر سرزنش شود، بر جایی تمرکز کنیم که از اینجا می‌توانیم برویم. ما نوشتیم هر زمان که دو کشور بودیم، برای برقراری یک کمیسیون حقیقت و

«هدف قانونی کردن خشونت نیست، جلوگیری از آن است»

به غیرنظامیان آسیب بزنند و تلفات بسیاری را موجب شوند. هیچ کدام قابل پذیرش نیست. یادداشت من به خوانندگان سخت توصیه می‌کند تا در نظر بگیرند چگونه می‌توان به این معضل غم‌انگیز پرداخت؛ تمرینی که بیانیه مفصل حجار درباره آن کاملاً ساکت است. ■

نامه‌های خود را به این نشانی بفرستید:

Amitai Etzioni <amitai.etzioni@gmail.com>

1. Etzioni, A. and Telhami, S. "Mideast: Focus on the Possible." The Christian Science Monitor, June 17, 2002 [خاورمیانه: تمرکز بر ممکن‌ها]

2. Etzioni, A. "Israel and Palestine: There's Still Room at the Inn." اسرائیل [و فلسطین: هنوز در این مهمان‌خانه اتاق هست] The National Interest, April 9, 2014 <http://nationalinterest.org/commentary/israel-palestine-theres-still-room-the-inn-10212>

3. Etzioni, A. "Should Israel Consider Using Devastating Weapons Against Hezbollah Missiles?" آیا اسرائیل باید به استفاده از سلاح‌های ویرانگر [علیه موشک‌های حزب‌الله فکر کند؟] Haaretz, February 15, 2016 <http://www.haaretz.com/opinion/.premium-1.703486>.

در همه درگیری‌های نظامی، هر سلاح جنگی‌ای هم که به کار رود، یافت می‌شود. چنین خسارت‌های جانبی از مهمترین دلایلی است که همه طرف‌ها باید به دنبال پرهیز از جنگ باشند. با این پیشنهاد خاتمه دادم که باید از خارجی‌ها درخواست شود تا در بازی‌های جنگی شرکت کنند تا ببینیم آیا آنها می‌توانند راه‌های بهتری برای توقف استفاده حزب الله از موشک‌ها و همچنین پیشنهادی برای پاسخ‌هایی بهتر در صورت شلیک موشک‌ها ارائه کنند.

در جایگاهی نیستم که پیشنهاد‌های اسرائیلیان متفاوتی که توسط حجار نقل شده بود، و یا اثرات بیانات آنها را ارزیابی کنم. هرچند می‌توانم اشاره کنم که این صرفاً مسئله اسرائیل نیست چنین برخوردی با آن منجر به نتایج نادرستی می‌شود. موضوعی است که ایالات متحده و متحدانش در تمام خاورمیانه با آن روبرو هستند (که به شکل گسترده قابل درک است)، منطقه‌ای که تروریست‌ها به طور مداوم قانون تمایز را نقض می‌کنند؛ مهمترین قانون درگیری‌های نظامی. در مساجد مهمات ذخیره می‌کنند، در آمبولانس‌ها جلیقه‌های انتحاری را منفجر می‌کنند، از خانه‌های شخصی تیراندازی می‌کنند، توپخانه در مدارس قرار می‌دهند و از غیرنظامیان به عنوان سپر انسانی استفاده می‌کنند.

آنها که در جستجوی مقابله با تروریست‌ها هستند، به شکل بنیادین با دو گزینه روبرو می‌شوند: یا تلفات بسیاری را متحمل شوند و از منطقه رانده شوند، مشابهین داعش را رها کنند تا با مردم وحشیانه رفتار کنند یا

« در باب انسان بودن در جهانی غیرانسانی به یاد ولادیمیر یادوف

دیمیتری این. شالین، دانشگاه نوادا، لاس وگاس، ایالات متحده امریکا

ولادیمیر یادوف در سال ۲۰۰۹ در مراسم سالگرد
تولد ۸۰ سالگی اش



یادوف در میان همکارانش به منش طبیعی و بی تکلف و بی اعتنائی اش به مقام و رتبه، نامبردار بود. اشتیاقش به بی اعتنائی به رسم و رسوم اداری دلچسب بود؛ برایش فرقی نمی کرد که با دانشجوی سال سوم صحبت می کند یا با دانشوری کارکشته. به یاد دارم که داشت نکته ای جزئی در نظریه شخصیت را برایم توضیح می داد و هم زمان همکارانش با شکیبایی منتظر نوبت بودند که با این شخصیت برجسته صحبت کنند. آنچه اهمیت داشت همکاری در جهت تحقق هدف مشترک بود که در آن زمان مطالعه جهت گیری و نگرش های ارزشی کارگران و مهندسان شوروی نسبت به کار را شامل می شد. این نگرش ها همیشه با پیش بینی های نظری سازگار نبود: کارگران شوق چندان به کار توأم با از خودگذشتگی برای رقم زدن آینده ای درخشان که حزب نویدش را می داد، نداشتند و در عوض علاقه زیادی به مزد مادی کارشان داشتند. در پایان دهه ۱۹۶۰، روح جامعه شناسی تجربی، رفته رفته برای ایدئولوگ های حزب کمونیست، آزارنده شد و پس از آنکه اتحاد شوروی به چکسلواکی حمله کرد تا «بهار پراگ»^۱ را فرونشاند، جامعه شناسی شوروی و آمل لیبرال آن، روزگار سختی پیدا کردند. یادوف سخت کوشید تا اول گروه و بخش پژوهشی اش و سپس مدرسه عالی علوم روسیه را نجات دهد اما سرانجام اخراج شد و گروهش از هم پاشید. کرامتش را حفظ کرد و به رغم افزایش فشار، همکارانش را معرفی نکرد و در شرایط غیرانسانی، دست از انسانیتش نکشید.^۲

در سال ۱۹۷۵، از روسیه مهاجرت کردم و مقیم ایالات متحده امریکا شدم. روابطم با یادوف مانند آن ایام نشد، تا سال ۱۹۸۷ که میخائیل گورباچف دست به اصلاحاتی زد. برای آن دسته از دانشوران علوم اجتماعی روس که تمام هم و غم خود را صرف بازگرداندن ایام گذشته کرده بودند، روزگار مسرت بخشی بود.^۳ بلافاصله، گورباچف دستور

در دهه ۱۹۶۰، آزمایشگاه پژوهش اجتماعی انضمامی (Laboratory of Concrete Social Research) در لنینگراد، کانونی برای پرورش علم نوظهور جامعه شناسی بود که تلاش می کرد جایگاه واقعی اش را در رشته علمی معروف به «ماتریالیسم تاریخی» که از حیث ایدئولوژیک سرسخت و سازش ناپذیر بود، به دست آورد. مشتاقان جامعه شناسی، پژوهش تجربی را با این فرض به مقامات شوروی فروختند که به یاری ابزارهای جامعه شناسی می توان پیشرفت به سوی کمونیسم را مورد بررسی قرار داد و مشاهده گران از رهگذر آن می توانند جریان های سازگار با پیش بینی های فلسفه مارکسیستی لنینیستی را تشخیص دهند و آن ها را تبلیغ کنند. ولادیمیر یادوف یکی از درخشان ترین ستارگان آسمان این رشته و از پیشگامان احیای جامعه شناسی روسی بود که انقلاب بولشویک ها و تصفیه های سیاسی استالین ضربات سختی بدان وارد کرده بودند. کتاب پیشروی یادوف آدمی و کارش که با همکارانش منتشر کرد و تک نگاری او درباره روش شناسی و روش های جستار جامعه شناسی، او را به صف مقدم این رشته علمی نوظهور رساند.

دانشجوی سال سوم دانشگاه لنینگراد بودم که استادم، ایگور کان (Igor Kon)، در سال ۱۹۶۸، مرا به آزمایشگاه یادوف برد. هشت سال در میزگردهای آنجا شرکت کردم، نخست به عنوان دانشجوی کارشناسی و سپس به عنوان دانشجوی دکتری و همکار پژوهشی. افکاری که چنین میزگردهایی در شهرهای بزرگ سراسر کشور می پروراند، از امثال یوی لاوادا (Yuri Levada)، ایگور کان (Igor Kon)، گئورگی شدروویتسکی (Georgy Shchedrovitsky) و دیگر پیشگامان پژوهش جامعه شناسی مایه می گرفت؛ دیدگاه های لیبرال آنان، آشنایی شان با متون خارجی و سیاست آغوش باز، روشنفکران نوپا را جذب خود کرد و اثری ماندگار بر نسل جوان دانشوران علوم اجتماعی گذاشت.

«فضای باز سیاسی (glasnost)» و «بازسازی اقتصادی (perestroika)» را صادر کرد و جامعه‌شناسان پیش از این تصفیه‌شده را بازگرداندند تا سازمان‌های پژوهشی تازه‌تأسیسی همچون مؤسسه جامعه‌شناسی و مرکز ملی مطالعه افکار عمومی را سرپرستی کنند. یادوف که آن زمان به مسکو نقل مکان کرده بود، به سرعت در نقش رهبری مقبول همگان ظاهر شد^۴ و به انتخاب همکارانش، رئیس انجمن جامعه‌شناسی روسیه و مدیر مؤسسه جامعه‌شناسی در مدرسه عالی علوم شد. یادوف به پاس زحماتش برای جامعه‌شناسی کار، به نایب‌رئیتی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی برگزیده شد.

نظام‌نامه اخلاق حرفه‌ای که دانشوران اصلاح طلب در سال ۱۹۸۸ تصویب کردند، حق پرسشگری آزاد و بحث بی‌محدودیت را که برای علم اجتماعی اهمیتی حیاتی دارد، به رسمیت شناخت. این نظام‌نامه به جامعه‌شناسان توصیه اکید می‌کرد که با مخالفان «مدارا» کنند و به آنان «احترام» گذارند، «شجاعت اقناع» دیگران را داشته باشند، از به کار بردن «برچسب‌های ایدئولوژیک» پرهیز کنند و برای حل و فصل اختلاف‌نظرها و مشاجره‌های علمی دست به دامان «مقامات» نشوند؛ همچنین جامعه‌شناسان را تشویق کرد که در گذشته‌شان تأمل کنند و بدین‌سان دوره‌ای از خودکاو‌ی را در میان روشنفکران روس رقم زد.^۵

در دوران بازسازی روحی که در پی اصلاحات اقتصادی آمد، برخی مدعی شدند که همیشه در خفا ناراضی بوده‌اند، بسیاری سراسیمه به گذشته شوروی پشت کردند و اغلب آشکارا کارت عضویتشان در حزب کمونیست را به دور انداختند. اما ولادیمیر یادوف از آنان نبود! درحالی که در مبارزه شوروی با روشنفکران لیبرال به‌نحو غم‌انگیزی رنج کشید، به فرار دسته‌جمعی نپیوست. یادوف کارت عضویتش در حزب را نگاه داشت و تا پایان به آرمان‌های کمونیسم اروپایی که پالمیرو تولیاتی (Palmiro Togliatti) مدافع آن‌ها بود و نیز دموکراسی اجتماعی که انسانی‌ترین دستگاه سیاسی و اقتصادی‌اش می‌دانست، وفادار بود. به همکارانش توصیه می‌کرد که معضلات جامعه را معضلات خود تلقی کنند و مثالی شخصی بزنند از اینکه چطور برای اصلاح اجتماعی، دانش به دست آورند. در جایی نوشت: «اگر خود را به نوشتن کتاب محدود کنیم، در مقام یک جامعه‌شناس تکلیفمان را انجام نداده‌ایم. بایستی همه هم‌وغم خود را صرف اثرگذاری بر فرایند جابه‌جایی نیروهای اجتماعی کنیم. مبارزه با فساد، تأسیس دادگاه‌های مستقل، پایه‌ریزی نظام مالیاتی مترقی و از این قبیل کارهاست که مردم و موقعیت کنونی نیاز دارند.»

چرخ‌دنده‌های تاریخ بار دیگر چرخید و آن هنگامی بود که ولادیمیر پوتین به قدرت رسید. پوتین عجله‌ای در آشکارکردن برنامه کار دولتش نداشت، اما در یکی دو سال اول نخستین دوره ریاست جمهوری‌اش معلوم شد که توجه چندانی به جامعه مدنی و نهادهایش ندارد. جامعه‌شناسانی که با شرایط عادی و آرام عصر پسا شوروی خو کرده بودند، دریافتند که دیگر انتقاد از حکومت، بی‌خطر نیست. حکومت با آن‌هایی که به اعتراض عمومی پرداختند و بر اجرای حقوق اساسی‌شان پای فشرده، برخورد تلافی‌جویانه کرد.

در سال ۲۰۱۰، روشنفکران ملی‌گرای افراطی، انجمن جامعه‌شناسی دیگری را تأسیس کردند تا با سازمان تحت رهبری یادوف و همکارانش، رقابت کنند و آن را به مبارزه بطلبند.^۶ پس از آنکه یادوف در مقابل جنادی اُسیپوف (Gennady Osipov)، حامی پرشور و حرارت ملی‌گرایی روسی و مغز متفکر انجمن حرفه‌ای رقیب ایستاد، ناچار شد در برابر اتهام فاشیت نامیدن مخالفانش در دادگاه از خود دفاع کند. یادوف بر اثر فشار سیاست‌های واپس‌گرا و کهولت سن و بیماری، احساس کرد که روزبه‌روز بیشتر به حاشیه می‌رود.

در سال ۲۰۰۹، دانشجویان و دوستان وفادارش، به مناسب هشتادمین سالگرد تولدش، یادنامه‌ای نوشتند که بر سهم پربار یادوف در

جامعه‌شناسی روسی صحنه می‌گذاشت. ولادیمیر یا به اصطلاح دوستانش ولودیا، هرگز خوش‌بینی‌اش را درباره آینده کشورش در درازمدت، از دست نداد. همچنان به شرکت در بحث‌ها ادامه می‌داد و علاقه وافرش را به پژوهش از دست نداد؛ چه پژوهش به دست خودش انجام می‌شد، چه به دست همکاران جوان‌ترش. اما محدود شدن حقوق مدنی و ظهور یک جریان ملی‌گرای خطرناک در جامعه‌شناسی روسی کامش را تلخ و آتش درونش را خاموش کرد.

در سال ۲۰۰۶ که من و بوریس دکتروف (Boris Doktorov) پروژه «پایگاه بین‌المللی زندگی‌نامه‌نویسی» را آغاز کردیم، که کارش گردآوری اسناد مرتبط با دوره احیای جامعه‌شناسی پس از جنگ جهانی دوم است، تماس‌هایم با یادوف شدت گرفت. به یاری دانشوران همدل، مصاحبه‌هایی را با جامعه‌شناسان روس ترتیب دادیم، جلسات بحث و تبادل نظر آن‌لین برگزار کردیم و روش‌های زندگی‌نامه‌ای در پژوهش اجتماعی را ارتقا بخشیدیم.^۷ یادوف به این طرح شدیداً علاقه نشان داد. خاطرات نوشت، مصاحبه کرد، اسناد کمیابی در اختیارمان گذاشت که به سال‌های شکل‌گیری جامعه‌شناسی شوروی و رشدش پس از افول اصلاحات خروشچف و دگرگونی‌اش در دوره اصلاحات اقتصادی مربوط می‌شد.

ولادیمیر یادوف در ۲ ژوئیه ۲۰۱۵ در گذشت. چند سال پیش از مرگش، من و او گفت‌وگوی آن‌لین جدی و پرشوری را درباره سرنوشت جامعه‌شناسی روسی و وضعیت کشور، آغاز کردیم. پذیرفتیم هنگام گفت‌وگو درباره این موضوعات، بدون ملاحظه، یکدیگر را تا جایی که می‌شود به پرسش گیریم؛ سازش‌هایی که دانشمندان بدان تن دادند تا زیر سایه سنگین رژیم شوروی ادامه حیات دهند، دوره‌های اخلاقی‌ای که پیش پای روشنفکرانی قرار داشت که تصمیم به مهاجرت گرفتند، هزینه اخلاقی ماندن در کشوری که در اثر سرکوب رو به تباهی رفته است، دگرگونی جامعه‌شناسی شوروی در پی انقلاب گورباچف، از حیز انتفاع انداختن آزادی بیان در دوره پوتین، محو تدریجی چشم‌اندازهای اصلاحات سیاسی و آینده جامعه‌شناسی مردم‌مدار در کشوری که پژوهش مخالف با قدرت حاکمه و به‌زبان آوردن حقیقت می‌تواند به قیمت ازدست‌رفتن معیشت، آزادی و حتی جان روشنفکران تمام شود.

ولودیا در اثنای گفت‌وگویمان، سردرگمی‌اش از تصفیه‌شدن یکی از خویشانش در اقدامات وحشت‌برانگیز سال ۱۹۳۷، نگرانی‌اش درباره تبار یهودی‌اش و میلش به پنهان کردن هویت قومی خود را در کشوری که غرق در یهودستیزی بود، با صراحتی تأثربرانگیز، به خاطر آورد. اعتراف کرد که برخی از سازش‌های گذشته‌اش سبب شرمندگی امروزش شده است: «وقتی نتوانست به مسکو برود و از [بوری] لودا در جلسه‌ای که او را وادار به اطاعت [ایدئولوژیک] کردند، دفاع کند، بز دلانه» عمل کرد. در برخی از نشست‌های حزب که همکارانش را از مقامشان برکنار می‌کردند، «خاموش ماند».

ولودیا درباره صفاتی که به او یاری کرد که گروهی از دانشوران متعهد را گرد هم آورد، این‌گونه گفت: «آدم تندخودی‌ام» «شخصیتی برون‌گرا و آتشین مزاج»، کسی که «در دفاع از اطلاعات محرمانه، روزگار سختی را گذراند». اما در ادامه گفت که این ویژگی‌ها، «ارتباطات دوستانه‌ای را میسر کرد» و «به [او] کمک کرد که گروه پژوهشی‌ای را شکل دهد که در آن تشریفات اهمیت کمی داشت و همکاری برای رسیدن به هدف مشترک در بالاترین سطح بود».

وقتی از یادوف خواستم مرام سیاسی‌اش را تعریف کند، تصدیق کرد: «عیسی به‌راستی [...] نخستین سوسیالیست عالم بود!» با افتخار به من گفت: «هوادار سوسیالیسم بودم و هستم.» «متقاعد شدم که ترتیبات اجتماعی، تنها زمانی عادلانه‌اند که نمایندگان که به‌گونه دموکراتیک برگزیده شده‌اند، شکاف فاحش درآمدی میان قشرهای اجتماعی را پر

Dmitri Shalin <shalin@unlv.nevada.edu>

۱. دوره‌ای از گسترش آزادی‌های فردی و اجتماعی در چکسلواکی را گویند. این دوره از ۵ ژانویه ۱۹۶۸ شروع شده و تا ۲۰ اوت همان سال ادامه داشت. این دوره وقتی به پایان رسید که اتحاد جماهیر شوروی به‌همراه متحدینش به چکسلواکی حمله کردند. [م]

2. See Shalin, D. (1978) "The Development of Soviet Sociology, 1956-1976." Annual Review of Sociology 4: 171-91; (1979) "Between the Ethos of Science and the Ethos of Ideology." Sociological Focus 12(4): 175-93; (1980) "Marxist Paradigm and Academic Freedom." Social Research 47: 361-82; Firsov, B. (2012) History of Soviet Sociology, 1950s-1980s (in Russian). St. Petersburg: European University of St. Petersburg.

3. Shalin, D. (1990) "Sociology for the Glasnost Era: Institutional and Substantive Change in Recent Soviet Sociology." جامعه‌شناسی دوران [Social Forces 68(4): 1-21. Doktorov, B. (2014) Contemporary Russian Sociology. Historical and Biographical Investigations. جامعه‌شناسی معاصر روسیه. [کندوکاوهایی تاریخی و زندگی‌نامه‌محور (in Russian). Moscow.

4. (2009) Vivat Yadov! On His Eightieth Birthday [زنده‌باد یادوف! در (in Russian). Moscow: Institute of Sociology RAN.

5. Firsov, B. (2010) Dissent in USSR and Russia, 1945-2008 [مخالفت (in Russian). St. Petersburg: European University of St. Petersburg (2010); Alekseev, A. (2003) Dramatic Sociology and Sociology of Auto-reflexivity [جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی دراماتیک و جامعه‌شناسی خودآیند (in Russian), St. Petersburg: Norma. See also Shalin, D. (1989) "Settling Old Accounts." Christian Science Monitor/December 29; and (1990) "Ethics of Survival." Christian Science Monitor, December 4; (1987) "Reforms in the USSR: Muckraking, Soviet Style." [اصلاحات در اتحاد جماهیر شوروی: ... Chicago Tribune, February 16.

6. Yadov, V. (2011) "A Sordid Story" [داستانی فرومایه] (in Russian). Trotsky Bulletin, December 6; Shalin, D. (2011) "Becoming a Public Intellectual: Advocacy, National Sociology, and Paradigm Pluralism," [روشنفکری] pp. 331-371 in D. Shalin, Pragmatism and Democracy: Studies in History, Social Theory and Progressive Politics. [عمل‌گرایی و دموکراسی: مطالعاتی در تاریخ، نظریه، اجتماعی و سیاست پیشرو New Brunswick: Transaction Publishers.

7. International Biography Initiative. UNLV Center for Democratic Culture, <http://cdclv.unlv.edu/programs/bios.html>.

8. (2015) "From Dialogues of Vladimir Yadov and Dmitri Shalin" [از گفتگوهای ولادیمیر یادوف و دیمیتری شالین (in Russian). Public Opinion Herald, No. 3-4, pp. 194-219, http://cdclv.unlv.edu/archives/articles/vy-ds_dialogues.pdf.

9. Shalin, D. (1993) "Emotional Barriers to Democracy Are Daunting," [موانع عاطفی دموکراسی دلهره‌آورند] Los Angeles Times, October 27; (2007) "Vladimir Putin: Instead of Communism, He Embraces KGB Capitalism." Las Vegas Review Journal, October 24.

با تأمل دربارهٔ همکاری‌هایی که مهاجرت را انتخاب کردند، توضیح داد: «کاملاً درکشان کردم. درعین حال، احساس کردم انگیزه‌هایی آن‌ها را به پیش می‌برند که با انگیزه من کاملاً فرق دارد.» به طرزی گیرا، توضیح داد که چگونه در روزهای خوش اصلاحات، در مقام رئیس مؤسسه جامعه‌شناسی برای گزینش دانشوران جوان برای برنامهٔ مطالعاتی خارج از کشور دست به کار شد و با نگرانی منتظر بود ببیند «چه کسی برخواید گشت و چه کسی خیر؛ شورای فرهنگی بریتانیا شرط کرده بود که همه بایستی برگردند».

یادوف از همکاری‌هایی که به مرامی زیاده میهن‌پرستانه باور داشتند و آرزوی بازگرداندن امپراتوری شوروی را در سر داشتند، خشمگین بود. «در عصر شوروی، اسیپوف، دبرنکوف، زوکوف به «نومینکلاتورا (طبقهٔ خواص)» تعلق داشتند و این جایگاه را تا امروز حفظ کرده‌اند. بیش از هر چیز، آنان به مظاهر «مرحمت تزاری» بها می‌دهند. [...] تا آنجایی که اسیپوف را می‌شناختم، مردی بود که به هیچ اصولی پایبند نبود، در صورت نگاه می‌کرد و دروغ می‌گفت و بر ضد دشمنانش توطئه‌چینی و تبانی می‌کرد». یادوف دربارهٔ دانشوران و مجریان نوکرسفشی که در همهٔ تغییرات، به عادت‌های مکارانه‌شان چسبیده‌اند، با صراحت اظهار نظر می‌کند. ماجراهایی که یادوف در گفت‌وگوهایش با من، دربارهٔ قهرمانی‌ها و خیانت‌های آنان نقل می‌کند و قضاوت صریحش دربارهٔ رژیم سیاسی کنونی و گردانندگان، روزی جامعه‌شناسان سرزمینش را به حیرت خواهد آورد.

وسعت بیگانگی یادوف از اوضاع و احوال کنونی، در نامه‌ای که در ۲۵ ژوئن ۲۰۱۱ برایم نوشت، مشهود است: «به پوتین هیچ احساسی ندارم مگر نفرت. مردی ستمگر و بدخواه که تشنهٔ قدرت است و مردمش را خوار می‌شمارد و مشتاق ثروت و تجمل است. وقتی از او دربارهٔ سیاست‌مداران لیبرال پرسیدند، گفت: «تنها چیزی که می‌خواهند، قدرت و پول است!» با وجود این، ثروت شخصی‌اش را با کنترل بر خط لولهٔ نفت تضمین می‌کند. بی‌گمان این مرد می‌تواند از تک‌تک اطرافیانش، از جمله [رئیس‌جمهور دمتری] مدودوف حق‌السکوت بگیرد. می‌توان تصور کرد که سی سال دیگر، چقدر به حق از او بد خواهند گفت.»

دیر یا زود، گفت‌وگوهای من با یادوف راه خود را به روسیه خواهد یافت و دغدغهٔ جدی سال‌های آخر زندگی ولودیا را دربارهٔ هدفی که تمام عمرش برای تحقق آن جنگید، آشکار می‌کند.^۸

اینکه انتخاب کنی در حاشیهٔ تاریخ بمانی یا خود را در حالی بیابی که برای نبرد با تاریخ که با اراده‌ات سر جنگ دارد، برگزیده شده‌ای یا به خواست خود وارد این نبرد شوی، با دوره‌های اخلاقی‌ای روبه‌رو و متحمل هزینه‌های مادی می‌شوی.^۹ یادوف در واپسین روزهای عمرش، به همکارم بوریس دکتروف گفت که خود را «مردی بختیار» می‌داند که «زندگی بی‌اندازه شادی» را سپری کرده بود. بر این باورم که یکی از دلایل اصلی این امر، نبردهایی بود که به راه انداخت و جاروجنالی بود که از آن پرهیز کرد. ولادیمیر یادوف نمونه‌ای است از آدمی با هوش هیجانی بالا؛ او از عهدهٔ مدیریت هیجاناتش برمی‌آمد. تن به سازش‌هایی داد، اشتباهاتی مرتکب شد، شاهد بود که رؤیاهایش به حقیقت پیوسته و دوباره بر باد رفته، با این حال دست از امیدواری نکشید و وقتی به نظر می‌رسید ایستادگی بیهوده است، از خود پایداری نشان داد.

امروز، یاد ولادیمیر یادوف، این مرد متواضع و شجاع را گرمی می‌داریم. زندگی این روشنفکر مردمی را ستایش می‌کنیم که با طیب خاطر به پیشرفت مثبت تاریخ کمک کرد، مسیر برخی از نهادها را عوض کرد و خاطرات ماندگاری را از خود به جا گذاشت. جهانمان بهتر شده است، چون در میان ما کسانی مانند یادوف، یافت می‌شوند. ■

«پیدایی یک جامعه‌شناس مردم‌مدار در چین»

فرانسوا لاشاپل، دانشگاه بریتیش کلمبیا، کانادا^۱

«اینکه خاستگاه جامعه کجاست، پرسشی به غایت مهم است. چون شما [غربی‌ها] در کشوری زاده شده‌اید که جامعه دارد، [مفهوم جامعه] مسلم فرض شده است. اما این قضیه برای ما کاملاً متفاوت است. ما باید از نو آغاز کنیم.»

مصاحبه با شن یوان (Shen Yuan)،
سال ۲۰۱۲، دانشگاه چینهوا، پکن



شن یوان |

شن یوان در سال ۱۹۵۴، در پکن، پایتخت چین، دیده به جهان گشود و از نسل کسانی است که در چین به ژیکینگ (zhiqing)، جوانان تحصیل کرده، مشهور بودند. در دوران انقلاب فرهنگی (۱۹۶۶ تا ۱۹۷۶) ناگهان مائو تسه‌تونگ هفده میلیون جوان چینی را از تحصیل در مدرسه منع کرد و آن‌ها را به مناطق روستایی فرستاد تا به‌طور اصولی و ریشه‌ای «بازآموزی» شوند. قرار بود پس از آنکه از خرد انقلابی توده‌های روستایی، چیزهایی آموختند و متحول شدند، نسل بعدی انقلابی‌های چینی باشند. شن مانند بسیاری از جوانان آواره، به مدت چند سال به این مناطق فرستاده شد. پس از مرگ مائو در سال ۱۹۷۶ و پایه‌ریزی دوباره نظام آموزشی چین که دو سال طول کشید، تنها بخشی کوچکی (۳/۲٪) از نسل شن، امکان آن را یافتند که برای ادامه تحصیل وارد دانشگاه شوند. شن یکی از آنان بود.

شن در سال ۱۹۸۳، از دانشگاه مردم (رندا) در پایتخت، با مدرک کارشناسی فلسفه فارغ‌التحصیل شد. سپس در سال ۱۹۸۶، از پایان‌نامه کارشناسی ارشدش تحت عنوان *کاوش‌ها و افادات لنین درباره معرفت‌شناسی دیالکتیکی دفاع کرد* که راجع به رهبر انقلاب شوروی بود. گرچه شن خود را مارکسیستی سرسخت تلقی می‌کرد، پس از هفت سال غرقه‌شدن در فلسفه مارکسیستی-مائوئیستی-لنینیستی که تحصیل در آن بیش از همه رشته‌ها مایه فخر و مباهات بود، اشتیاقش را بدان از دست داد. در توضیح گفت: «در آن زمان [سال ۱۹۸۶]، احساس کردم فلسفه خیلی انتزاعی است. فلسفه از آن زمان نتوانسته بود معضلات [انضامی/اجتماعی] را چاره کند.»

بدین ترتیب، شن اندکی پس از ترک رندا به جامعه‌شناسی روی آورد؛ رشته‌ای کمابیش حساسیت‌برانگیز که تنها هشت سال از تجدید حیات آن در سال ۱۹۷۸ می‌گذشت. گرچه جامعه‌شناسی رشته خطرناکی بود، اما پدیده‌ای تازه و قلمروی معرفتی ناشناخته‌ای بود که به روشنفکران امکان می‌داد خارج از محدوده سه‌گانه مقدس مائوئیسم-مارکسیسم-

شن یوان پشت میز دفترش نشسته بود و لبخندی به لب داشت و از اینکه موضوع مطالعه یک جامعه‌شناس کانادایی است، تا حدودی خرسند به نظر می‌رسید. پیش از آنکه بتوانم حتی اولین پرسش‌ها را بپرسم، این دانشمند چینی پرسید: «چرا داری درباره روشنفکرهای چینی تحقیق می‌کنی؟ اگر می‌خواهی درباره یکی از ما مطالعه کنی، باید سراغ سون لیپینگ می‌آمدی، نه من.»^۲ به همکار مشهورش اشاره می‌کرد. در ادامه گفت: «او از همه ما باریک‌بین‌تر است. یا که می‌توانی ما را در قالب یک گروه مطالعه کنی؛ گروهی که بیش از یک دهه با هم کار کردند.» در ادامه مصاحبه، اعضای دیگر گروه، شن • لی چیان (Li Qiang) و گتو یاهوا (Guo Yuhua) را هم معرفی کرد. او و سون لیپینگ و آن دوی دیگر، در سال ۲۰۰۰، در کنار هم، دپارتمان جامعه‌شناسی چینهوا را پایه‌گذاری کردند.

لینیسیم به کاوش و پژوهش بپردازند. از این مهم‌تر، هم رهبران دولتی و هم روشنفکران نسل ژیکینگ از جمله شن یوان، جامعه‌شناسی را بهترین وسیله برای روبه‌رو شدن با وظیفهٔ دلهره‌انگیز مدرن‌سازی ملی و ادای آن، تلقی می‌کردند.

از این رو بین سال ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۸ به‌عنوان پژوهشگر مؤسسهٔ جامعه‌شناسی در مدرسهٔ عالی علوم اجتماعی چین (CASS)، به صورت تمام‌وقت، مشغول کار شد. مدرسهٔ عالی علوم اجتماعی که در سال ۱۹۷۷ تأسیس شد، پرنفوذترین اتاق فکر دولتی در چین بود و طولی نکشید که در اوایل عصر دنگ ژیاوپینگ (Deng Xiaoping)، به مغز متفکر کمیتهٔ مرکزی و شورای دولتی بدل شد و برای نیرومندترین نهادهای حزب کمونیست چین، داده‌های علمی در حیطهٔ علوم اجتماعی و نیز معرفتی فراهم می‌کرد که این نهادها برای صورت‌بندی خط‌مشی‌ها (برای نمونه در خصوص اتحادیه‌ها، شرکت‌های خصوصی، مهاجرت و بیکاری) به آن‌ها نیاز داشتند.

در دههٔ ۱۹۹۰، پس از کشتار میدان تیانانمن، شن همچنان در مدرسهٔ عالی علوم اجتماعی چین ماند، اما رابطه‌اش با جامعه‌شناسی و دولت، تغییر کرد و این قضیه دربارهٔ بسیاری از روشنفکران چینی دیگر مصداق دارد. شن که همچنان در مؤسسهٔ جامعه‌شناسی نقش مهمی را در برخی از طرح‌های پژوهشی جامعه‌شناختی عصر اصلاحات ایفا می‌کرد، رفته‌رفته به سوی حلقه‌های روشنفکری بیرون از مدرسهٔ عالی علوم اجتماعی کشیده شد. در اوایل دههٔ ۱۹۹۰، با گئو یاهوا و سون لیپینگ (که برجسته‌ترین جامعه‌شناس این نسل تلقی می‌شد) دست دوستی داد و با آن‌ها در تدوین تاریخ شفاهی کمونیسم چین که مبتکر آن سون لیپینگ بود، همکاری کرد. سپس در سال ۱۹۹۷، در ۴۳ سالگی، دکترایش را با موضوع جامعه‌شناسی اقتصادی جدید و اصلاحات بازار در دوران پس از ۱۹۷۸، به پایان رسانید. همان سال، به سمت سروراستاری نشریهٔ پژوهش جامعه‌شناختی رسید که از مهم‌ترین نشریه‌های جامعه‌شناختی در چین بزرگ (Mainland China) است. شن در دوران تصدی‌اش، فعالانه کوشید تا نه‌تنها کیفیت مقالات منتشرشده در این نشریه را بهبود بخشد، بلکه برای این رشته در مقابل حزب کمونیست چین دست‌کم استقلالی محدود دست و پا کند.

پس از ترک مدرسهٔ عالی علوم اجتماعی در می ۲۰۰۰، با شش نفر از جامعه‌شناسان دیگر، دپارتمان جامعه‌شناسی دانشگاه چینگه‌وای پکن را پایه‌ریزی کردند. پارادایم آغازین مکتب چینگه‌وا، بر ایدهٔ سون یعنی جامعه‌شناسی تمدن کمونیستی چین یا به اصطلاح کلاود دیبار (Claude Dubar) «انقلاب کپرنیکی جامعه‌شناسی چینی» استوار است. در کمتر از بیست سال، این رشته دوباره جان‌گرفته، از کارگزاری که در تدوین خط‌مشی مددکار دولت است (یک جامعه‌شناسی سوسیالیست مطیع) به رشته‌ای تبدیل شد که می‌تواند پارادایم پژوهشی «مستقلی» را صورت‌بندد که بازتاب واقعیت است و بر مطالعهٔ تجربهٔ مردم چین از حاکمیت حزب کمونیست چین و قدرت کشور چین در سطح جهان، پس از سال ۱۹۴۹، متمرکز است.

شن در دو سال اول کارش در چینگه‌وا، هنگام مطالعهٔ کنشگران اجتماعی و توانایی‌هایشان در هموارکردن مسیر پیشرفت نیروهای بازار با سدرکردن آن، علاقهٔ دولت‌گرایانه پیشینش به جامعه‌شناسی اقتصادی را با علاقهٔ مارکسیستی‌اش به جامعه‌شناسی کار ادغام کرد. بین سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۴، اجرای طرحی به نام ساخت مدرسهٔ شبانهٔ کارگران مهاجر بایگو را بر عهده گرفت که غرض از ایجاد آن، پژوهش گروهی، تدریس و کمک به سازمان‌یابی آن گروه از کارگران مهاجر بود. شن با تکیه بر ایدهٔ

مد/خله جامعه‌شناختی آلن تورن، این پراکسیس‌ها را در مقالهٔ «مداخلهٔ قوی و ضعیف؛ دو راه مداخلهٔ جامعه‌شناختی»^۳ که مهم‌ترین افادهٔ جامعه‌شناختی او در این زمینه بود، نظریه‌پردازی کرد. در این زمان، شن قاطعانه دغدغه‌های دولت‌گرایانه‌اش دربارهٔ تولد بازار را به نفع تمرکز انحصاری دانشگاهی و کنش‌باورانه بر «تکوین جامعه» به یک سو نهاده بود؛ جامعه‌ای که قادر به دفاع از خود در برابر دولت و بازار است.

مدت زیادی از اشتغال شن به حرفهٔ جدیدش نگذشته بود که مایکل بورووی ایدهٔ جامعه‌شناسی مردم‌مدار را مطرح کرد. وقتی از شن پرسیدیم، نخستین بار که دربارهٔ جامعه‌شناسی مردم‌مدار بورووی شنیدی، چه واکنشی نشان دادی، گفت: «نوشته‌هایی که در سال ۱۹۹۸، منتشر کردیم، همان جهت‌گیری جامعه‌شناسی مردم‌مدار را داشت. مدتی بعد که فرصت پیدا کردیم، به چینگه‌وا آمدم تا دپارتمان جامعه‌شناسی را بنا کنیم. از همان روز نخست، ما و دپارتمانمان همان سنتی را حفظ کردیم که ذیل جامعه‌شناسی مردم‌مدار قرار می‌گیرد. [گرچه] در آن زمان مایکل بورووی این ایده را مطرح نکرده بود، ما بر آن بودیم که جامعه‌شناسی بایستی مداخله کند.»

از نظر شن، پیش از آنکه چیزی به نام جامعه‌شناسی مردم‌مدار به وجود آید، او و همکارانش جامعه‌شناس مردم‌مدار بودند. اما از نظر این روشنفکر چینی، جامعه‌شناسی مردم‌مدار تنها رفتار جامعه‌شناختی او را تحت تأثیر قرار نداده است؛ شن از رهگذر نظریهٔ بورووی به درکی عقلانی از خود و هویتی دست یافت که هستی جامعه‌شناختی‌اش را رقم زد.

هویت تازهٔ شن بر حیات فکری‌اش، کاملاً مؤثر بوده است. از زمانی که به جامعه‌شناسی مردم‌مدار گرویده است، با تمام وجود بر اساس این دیدگاه عمل کرده است که جامعه‌شناسی رسالت دارد در تکوین جامعه مشارکت یا مداخله کند تا «از یک سو بتوان در مقابل فشارهای دولت و بازار ایستادگی کرد و از سوی دیگر بتوان به ظهور جامعه و رشد آن یاری رساند». در حیطهٔ دانشگاهی، طی ده سال گذشته، تقریباً همه تألیفات شن به طرز چشم‌گیری تحت تأثیر بورووی و تورن قرار داشته است. عنوان یکی از آخرین کارهای مشترکش با همکاران، «وحدت کارگر-روشنفکر؛ مداخلهٔ جامعه‌شناختی در شرکت فاکس‌کان»، نشان از نیرویی دارد که شن به مدد آن این کار را برعهده گرفته است. اما از این مهم‌تر در ساحت عمومی، کوشش اجتماعی شن و سازمان‌های مردم‌نهاد کار، رسانه‌های گوناگون و برنامه‌های اینترنتی، خط‌مشی‌گذاران و کارگران اتحادیه، فعالانه روح جامعه‌شناسی مردم‌مدار را تجسم می‌بخشد. ■

نامه‌های‌تان را به این نشانی بفرستید:

François Lachapelle <f.lachapelle@alumni.ubc.ca>

۱. این مقاله از پایان‌نامهٔ کارشناسی‌ارشدم برگرفته شده است:

From Nameless Marxist to Public Sociologist: The Intellectual Trajectory of Shen Yuan in Contemporary China [خط‌سیر روشنفکری شن یوان در چین] (University of British Columbia, 2014). [معاصر]

۲. برای مشاهدهٔ مصاحبهٔ سون لیپینگ رجوع کنید به سال دوم گفت‌وگوی جهانی، شمارهٔ چهارم.

3. Yuan, S. (2008) "Strong and Weak Intervention: Two Pathways for Sociological Intervention." *Current Sociology* 56 (3): 399-404.

« به سوی منطقه‌ای شدن، به سوی جهانی شدن »

بريجيت اولنباخر، دانشگاه یوهانس کپلر، لینتس اتریش، عضو کمیته پژوهشی اقتصاد و جامعه (RC02)، فقر، رفاه اجتماعی و سیاست اجتماعی (RC19)، جامعه‌شناسی کار (RC30)، و زنان در جامعه (RC32) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و نائب رئیس کمیته برگزاری منطقه‌ای سومین گردهمایی جامعه‌شناسی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، وین ۲۰۱۶؛ رودولف ریشتر، دانشگاه وین اتریش، عضو و مدیر سابق کمیته پژوهشی خانواده (RC06) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و رئیس کمیته برگزاری منطقه‌ای سومین گردهمایی جامعه‌شناسی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی؛ ایدا سلجسکوگ، دانشگاه وین اتریش، کمیته برگزاری منطقه‌ای سومین گردهمایی جامعه‌شناسی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی.



کمیته برگزاری منطقه‌ای سومین گردهمایی جامعه‌شناسی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در وین را به جامعه‌شناسانی از سراسر جهان خوشامد می‌گوید.

حیات داخلی دانشگاه وین، عکس از دانشگاه وین

« به سوی منطقه‌ای شدن: بینش‌هایی درباره زندگی روزمره و تاریخ جامعه‌شناسی در اتریش »

ما مفتخر و شادمانیم که در دانشگاه وین، دانشگاهی با سنتی قوی در فلسفه و علوم اجتماعی، میزبان سومین گردهمایی جامعه‌شناسی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی هستیم. بیشتر از دو سال است که کمیته برگزاری با همکاری دانشگاه‌ها و مؤسسات جامعه‌شناسی در اینتربروگ، گراتس، لینتس،

در ماه پیش‌رو، ما در کمیته برگزاری منطقه‌ای در سومین گردهمایی جامعه‌شناسی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در وین پذیرای حضور شما، یعنی اجتماع جهانی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، خواهیم بود. ضمن دعوت از شما برای بازدید از [وبسایتمان](#)، مایل هستیم که روی برخی از مسیرهایی تاکید کنیم که در خلال آنها امر منطقه‌ای و امر جهانی در این گردهمایی به یکدیگر پیوند می‌خورند.

<<



نمای بیرونی دانشگاه وین، عکس از دانشگاه وین

سالزبورگ، وین و همکارانمان در مجارستان در حال انجام تمهیداتی در جهت موفقیت این گردهمایی است.

ما مایلیم از شما دعوت کنیم که با ما به سوی «منطقه» بیایید. ملاقات داشته باشید، به گفتگو بنشینید، و از جو بین‌المللی وین الهام بگیرید. ما علاوه بر برنامه رسمی گردهمایی، مهمانان خود را تشویق می‌کنیم که از طریق مجموعه‌ای از تورهای گردشگری و جامعه‌شناختی و جلسات دوستانه، یکدیگر و شهر و کشور میزبان را بهتر بشناسند.

در بازدید از میخانه سنتی وینی یا در یک تور پیاده‌روی در شهر به عنوان بخشی از فعالیت‌های گردشگریمان با ما همراه شوید. از جمله تورهای جامعه‌شناسانه ما دو بازدید همراه با راهنما از موزه مارینتال در روستای مجاور گراماتونزیدل خواهد بود - محل پژوهش‌های پیشرویی در باب بیکاری در مارینتال (*Die Arbeitslosen von Marienthal*) یا «مارینتال: جامعه نگاری یک اجتماع بیکار» که ماری یاهودا، پاول لازارسفلد و هانس زیسل در اوایل دهه ۱۹۳۰ در آن نشان دادند که بیکاری چگونه افراد و زندگی اجتماعی را نابود می‌کند. یافته‌ها و روش تلفیقی ایشان برای پژوهش‌های

بسیاری الهام‌بخش بود. و امروزه هم هنوز قابل توجه هستند.^۱

میراث جامعه‌شناسانه وین و اتریش فقط از درون بستر بزرگتر تاریخی و اجتماعی آن قابل فهم است. ما از طرفی «وین سرخ» دهه‌های اول قرن گذشته را داریم. اما از سوی دیگر، سال‌ها بعد صدها جامعه‌شناس اتریشی از جمله کسانی که ذکرشان رفت، در طول رژیم نازی مجبور به فرار از اتریش شدند. چندین مطلب که به تأمل درباره تاریخ فاشیسم و تأثیرات آن بر جامعه‌شناسی و جامعه اتریش پرداخته است را می‌توانید در [ویلاگ](#) گردهمایی ما در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بخوانید.

< به سوی جهانی‌شدن: کشمکش‌ها برای جهانی بهتر

از آنجایی که جامعه‌شناسان در وین اتریش و در اروپا میزبان گردهمایی هستند، مضمون انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی «جامعه‌شناسی جهانی و مبارزه برای دنیایی بهتر» و دستور کارش برای ایجاد نوعی جامعه‌شناسی جهانی، ما را از چشم‌انداز منطقه‌ای خود به تأمل درباره امر جهانی و امر منطقه‌ای وا می‌دارد.

وین شهری به غایت بین‌المللی است که در

مرکز اروپا واقع شده است؛ فرهنگ، آشپزی و زبان شهر نشان‌دهنده تأثیرپذیری‌هایی از کشورهای همسایه است. این شهر میزبان چندین مؤسسه بین‌المللی است، از جمله خانه اتحادیه اروپا و دفتر شهری سازمان ملل در وین که این گردهمایی را به عنوان محلی برای گفت‌وگو بین‌المللی پشتیبانی می‌کند. با وجود این، مضمون کنگره جهانی ۲۰۱۴ انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در یوکوهاما، «مواجهه با جهانی نابرابر» هنوز هم اهمیت خود را از دست نداده است: هم‌چنان که ما از جامعه‌شناسانی از سراسر جهان برای گردهم آمدن در وین دعوت می‌کنیم، باید به چالش‌های کنونی که اتریش و اروپا در تقابل مسئولیت برای برابری، آزادی، عدالت، دموکراسی و حقوق بشر نیز با آن مواجه است اذعان کنیم. جنگ در سوریه، فجایع و فقر در بخش‌های بزرگی از جهان - و تاریخ استعماری و پسا استعماری پنهان در پشت این توسعه‌ها - دومرتبه دارد مردم را مجبور به فرار و مهاجرت می‌کند.

بسیاری از اروپایی‌ها از خلال اعتراضات شدید و حمایت از ابتکاراتی علیه خشونت و نابرابری، برای دنیایی بهتر مبارزه کرده‌اند. اما از سوی دیگر، اتریش و اروپا همچون جامعه‌ای بسته

که با سیاست طرد شناخته شده است و به دنبال اعمال مرزبندی‌ها و نابرابری است نیز قابل تصور است. این گردهمایی در لحظه‌ای تاریخی به وین خواهد آمد، هنگامی که مسائلی چون پناهندگی، مهاجرت اجباری و سیاست‌های ادغام، جوامع اروپایی را به چالش کشیده است، و جنبش‌های دست راستی بار دیگر در حال رشد هستند، و در تلاششان برای خلق اروپایی که درهانش به روی «غیراروپاییان» بسته است به یکدیگر پیوند می‌خورند - تشابهی دلسردکننده با تاریخی نه چندان دور.

جامعه‌شناسی اتریش با همه این مسائل مواجه است و جامعه‌شناسان اتریشی قویاً در سطح جهانی در ارتباط هستند. این چالش‌ها و پیوندها در جلسات عمومی ما منعکس خواهد شد که در آن سخنرانانی از سراسر جهان به بررسی مضمونی چون «مواجهه با بحران‌های متعدد در اروپا و فراتر از آن»، «غلبه بر مرزبندی‌ها و قطب‌بندی‌های بین مرکز و پیرامون» و «اندیشه جامعه‌شناختی و مبارزه برای جهانی بهتر» می‌پردازند.

آخرین اما نه بی‌اهمیت‌ترین مورد آن‌که انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و کمیته

برگزاری منطقه‌ای از ناشران بین‌المللی و منطقه ای دعوت کرده است که کتاب‌های خود را در سالن نمایشگاه به نمایش بگذارند و سالن ناشرانی را تدارک دیده است که مؤلفان کتاب‌های سلاقی خاص جامعه‌شناختی و عمومی در مورد کارشان با یکدیگر به بحث و گفتگو خواهند نشست. سالن نمایشگاه در عین حال اطلاعاتی را دربارهٔ مؤسسات اتریشی جامعه‌شناسی، بنیادهای پژوهشی و برنامه‌های تحصیلی در معرض عموم خواهد گذاشت.

< در گردهمایی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی به گرد هم آییم

انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در طول یک دههٔ گذشته بر نیاز به حساسیت نسبت به روابط متقابل جهانی و منطقه‌ای تاکید داشته است. به‌راستی بسیاری از مبارزات منطقه‌ای معاصر معلول گرایشات جهانی‌ای چون بازاری‌سازی نیروی کار و طبیعت، فرامی‌ت‌سازی کار و سیاست‌ها، و تغییرات گسترده در حاکمیت درون دیکتاتوری‌ها و دموکراسی‌ها است. هنگامی که ما یکدیگر را در ماه ژوئیه در وین ملاقات می‌کنیم، همهٔ این مسائل در دستور کار خواهد بود، و - طبق عناوینی که توسط

جامعه‌شناسان سراسر جهان تعیین شده است - تجلیات جهانی و منطقه‌ای آنها مورد بحث قرار خواهد گرفت. این گردهمایی فرصت دیگری را برای گرد هم آمدن و ادامهٔ این گفتگوی جهانی فراهم می‌کند. بنابراین: ما تشریف‌فرمایی شما از سراسر جهان را به وین، اتریش، اروپا و به سومین گردهمایی جامعه‌شناسی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی خوشامد می‌گوییم! ■

نامه‌های‌تان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Brigitte Aulenbacher <Brigitte.Aulenbacher@jku.at>

Rudolf Richter <rudolf.richter@univie.ac.at>

۱. اینجا را ببینید:

Richter, R. "The Austrian Legacy of Public Sociology." [میراث اتریشی جامعه‌شناسی مردم‌مدار]

Global Dialogue 5(4), December 2015, <http://isa-global-dialogue.net/the-austrian-legacy-of-publicsociology/>

« نابرابری، فقر و رفاه در اتریش »

کورنلیا دلابایا، دانشگاه وین اتریش، جولیا هافمن، دانشگاه یوهانس کپلر لینتس اتریش و آلبان نشت، دانشگاه یوهانس کپلر لینتس اتریش

انتقال‌های نقدی نوعی تقسیم سنتی جنسیتی کار را تقویت کرده است و می‌توان آن را «محافظة کار» توصیف کرد. فقدان مراکز نگهداری کودکان و هنجارهای سنتی خانوادگی عمده بار ناشی از آشتی دادن کار و زندگی خانوادگی را بردوش زنان گذاشته است.

”همه چیزهای بد به اتریش خواهد رسید، اما چندسالی دیرتر از بقیه دنیا“

سیاست بازار کار در اتریش به‌طور فزاینده‌ای انعطاف‌پذیری و کار اجباری را که به تقویت نابرابری‌های اجتماعی موجود می‌انجامد، ترویج می‌دهد: احتمال بیشتری می‌رود که مهاجران و زنان در مشاغل کم‌درآمد و بی‌ثبات حضور داشته باشند. نرخ پایین اما در حال رشد بیکاری به‌خصوص افراد کم‌مهارت و مهاجران را تحت فشار قرار داده است.

بنابراین نگاهی دقیق‌تر آشکار خواهد کرد که علی‌رغم ثبات ظاهری اتریش، ساختار اجتماعی‌اش، روز به روز در امتداد مرزهای جنسیتی و قومی قطبی‌تر و چندپاره‌تر می‌گردد و به سمت نابرابری اجتماعی آرام ولی در حال رشدی در حال حرکت است. طبق ضرب‌المثل معروف، همه چیزهای بد به اتریش خواهد رسید، اما فقط چندسال دیرتر از بقیه دنیا. ■

نامه‌های تان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Cornelia Dlabaja <cornelia.dlabaja@univie.ac.at>،

Julia Hofmann, <julia.hofmann@jku.at>

Alban Knecht <alban.knecht@jku.at>

اتریش مدتی طولانی است که با استانداردهای بالای زندگی‌اش شناخته شده است. سرانه تولید ناخالص ملی این کشور ۵۱۳۰۰ دلار آمریکا است که اتریش را در یک رتبه‌بندی جهانی در سال ۲۰۱۴ در رده سیزدهم قرار داد (بانک جهانی ۲۰۱۵)، در عین حال وین پایتخت اتریش بالاترین رتبه جهانی کیفیت زندگی در سال‌های ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶ را از آن خود کرد. وین با داشتن سنتی طولانی مسکن‌های وابسته به شهرداری تاکنون به ثبات اجتماعی مشخصی دست یافته است. با این حال، این بدان معنا نیست که همه در وین یا اتریش ثروتمند هستند و از موقعیت خوبی برخوردارند.

نگاهی دقیق‌تر به گروه‌های اجتماعی خاص از ساختار اجتماعی به واقع چندپاره و به مراتب قطبی‌تری پرده بر می‌دارد: در عین حال که ۱۲ درصد از اتباع اتریشی در معرض خطر فقر هستند، ۳۳ درصد از مهاجران غیرتبعه نیز با همین خطر مواجهند. اگرچه نابرابری درآمدی کمتر از برخی از کشورهای سازمان همکاری اقتصادی و توسعه اعلام شده است، از دهه ۱۹۹۰ بخش‌های فقیر جامعه اتریش از اوضاع نامساعد رنج برده‌اند: در بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۱ سهم درآمدی فقیرترین افراد از ۴۷ درصد به ۲۰ درصد تنزل یافته است، این در حالی است که سهم درآمدی ثروتمندترین افراد از ۱ درصد به ۱۶ درصد ارتقاء پیدا کرده است. به‌طور کلی اتریش با ضریب جینی ۰٫۷۵ برای دارایی‌های ناخالص ملی، به عنوان کشوری با نابرابری بالا در توزیع ثروت و دارایی شناخته می‌شود.

در چنین کشور ثروتمندی، چه چیزی چنین دوبارگی‌ای را توضیح می‌دهد؟ سیستم آموزشی اتریش در انتقال استثنایی بین نسلی پایگاه اجتماعی سهیم است: فرزندان فارغ‌التحصیلان دانشگاه ۲/۵ برابر پیشتر از فرزندان والدینی که در دانشگاه حضور نداشته‌اند احتمال ورود به دانشگاه را دارند. به‌علاوه همچون بسیاری از جوامع، سطح تحصیلات درآمد را تعیین می‌کند: با بالا رفتن هر سال تحصیل حدود ۵/۴ درصد به درآمد افزوده می‌شود. مهاجران به‌خصوص در این سیستم آموزشی دچار محرومیت هستند (بخشی از این مسئله به دلیل این است که احتمالاً شایستگی‌های غیربومی به رسمیت شناخته نمی‌شود).

تفاوت‌های جنسیتی نیز مشخص است. در حال حاضر زنان جوان اتریشی آموزش‌دیده‌تر از مردان هستند، اما زنان همچنان به ازای هر ساعت ۲۳/۴ درصد کمتر از همکاران مردشان دستمزد می‌گیرند. ضمن این که زنان اتریشی کمتر از مردان مالکیت دارند: زنان مجرد خانه‌دار ۴۰ درصد کمتر از مردان مجرد خانه‌دار دارایی شخصی در اختیار دارند. این نابرابری جنسیتی در پیوند با مدل رفاهی اتریشی است که با تکیه بر

«نابرابری اجتماعی، پناهندگان و «رویای اروپایی»

روث آبراموفسکی، بنیامین گروشل، آلن شینگ و دزیره ولکه دانشگاه پاریس لوردون سالزبورگ، اتریش



امواج پناهندگان پدیده‌ای واقعی در اروپا است که گاهی در رسانه‌های آلمانی زبان به آن لقب «مهاجرت دسته‌جمعی» (Völkerwanderung) جدید را داده‌اند. آلمان روی کاغذ بیشترین تعداد درخواست‌های پناهندگی سیاسی را دریافت می‌کند، اما به نسبت جمعیتش، در رتبه پنجم اروپا قرار دارد (مرکز آمار اتحادیه اروپا). مجارستان بیشترین سرانه درخواست را دارد، سوئد دوم، اتریش سوم و فنلاند چهارم هستند.

اتریش به معنای واقعی کلمه خود را در میانه این جریان گرفتار می‌بیند. منطقه مرزی آلمان-اتریش خصوصاً گذرگاه بین سالزبورگ و فرایلاسینگ

پشت شعارهای انسان‌دوستانه، واقعیت نکبت‌بار محدودسازی‌ها، حصارها و اردوگاه‌های پناهندگان نهفته است. تصویرسازی از آربو.

دستمزد کار کنند (ماده ۱۵a - قانون اساسی فدرال، اتریش).

ما با حدود ۳۰ نفر از پناهجویان در مراکز پذیرش و انتقال متقاضیان پناهندگی صحبت کردیم. اکثر آنها رویاهای دیگری برای آینده‌شان داشتند: آنها رویای این را داشتند که بخشی از جامعه باشند، شغل داشته باشند، برای خانواده‌هایشان به سختی کار کنند، شاید روزی آپارتمان یا خانه‌ای بخرند - زندگی‌ای ساده بدون ترس وجودی.

با توجه به افزایش سن جمعیت و نرخ پایین باروری در اکثر کشورهای مرفه‌تر اروپا، پناهندگان را می‌توان به‌عنوان کسانی مشاهده کرد که امیدی تازه برای جوامع سالمند هستند: آنها جوان هستند و نسبت به مردم اروپایی نرخ باروری بالاتری دارند، بسیاری از آنها کارگران و صنعت‌گران بسیار ماهری هستند (چشم‌انداز جهانی جمعیت سازمان ملل متحد، ویرایش ۲۰۱۵). آنها در بلندمدت می‌توانند سیستم‌های مستمری و اجتماعی ما را حفظ کنند، ضمن این‌که در کوتاه‌مدت هم می‌توانند اقتصاد داخلی اروپا را تقویت کنند - به‌خصوص اگر برای کار کردن، کسب درآمد و پرداخت مالیات بختی پیدا کنند.

بنابراین ما می‌توانیم از منظری عمل‌گرایانه‌تر بپرسیم: چرا به جای مذاکره برای ادغام پناهندگان، بر سر این بحث می‌کنیم که آیا باید آنها را اخراج کرد؟ ■

نامه‌های‌تان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Ruth Abramowski <ruth.abramowski@sbg.ac.at>،

Benjamin Gröschl <benjamin.groeschl@sbg.ac.at>،

Alan Schink <alan.schink@sbg.ac.at>،

Dé sire e Wilke <desiree.wilke@sbg.ac.at>

برای پناهندگانی که وارد اروپای مرکزی می‌شود تبدیل به گلوگاه تنگی شده که در جامعه اتریش تنش‌هایی واقعی ایجاد کرده است. از یک سو، علی‌رغم شکایاتی دربارهٔ بحران مهاجران اروپا و تقاضاهایی برای کنترل شدیدتر مرزها، بسیاری هنوز به جابجایی فراملی همچون رویایی اروپایی می‌نگرند که امید در حفظ آن دارند. از سوی دیگر، ترس‌ها و شکایات دربارهٔ پناهندگان از تعصبات و فرضیاتی نشئت می‌گیرد که طبق آنها، این جذابیت‌های اروپا است که پناهندگان و مهاجران را جذب می‌کند نه این‌که جنگ و ناامیدی آنها را دفع کرده باشد.

طبق گزارش کمیساریای عالی سازمان ملل برای پناهندگان در سال ۲۰۱۵، ۶۰ میلیون نفر در سراسر دنیا وطن خود را ترک کرده‌اند. اکثر پناهندگان به دلیل جنگ‌های نیابتی، فقر و گرسنگی ناشی از نابرابری اقتصادی و اجتماعی، از سیاست‌های پسا استعماری به تنگ آمده‌اند و خانه‌های خود را ترک گفته‌اند. اما کمتر از سه درصد آنها به اروپا فرار می‌کنند: اکثر آنها در کشورهای همسایه می‌مانند.

«فقط» در سال ۲۰۱۵، ۵۰۰۰۰ نفر برای پناهندگی در اتریش تقاضا داده‌اند (کمیساریای عالی سازمان ملل برای پناهندگان - اتریش، برون‌یابی در سپتامبر ۲۰۱۵) - نرخ برابر با ۳۳۲ نفر به ازای هر ۱۰۰۰۰ ساکن [در اتریش]. از این تعداد ۱۱۰۰۰ نفر به عنوان پناهنده تشخیص داده شده‌اند و خدمات اولیه دریافت می‌کنند (۸۲۷ یورو در ماه). در زمانی که آنها منتظر حکم درخواستشان هستند - که به طور میانگین سه تا شش ماه به طول می‌انجامد - در اقامتگاه‌های یا اردوگاه‌ها زندگی می‌کنند، در هر روز سه وعده غذا (هرچند این اغلب حتی یک وعده غذایی گرم در روز را هم شامل نمی‌شود) و تختی در یک خوابگاه دریافت می‌کنند. علاوه‌براین، روزانه ۱/۳۰ یورو کمک هزینه دریافت می‌کنند. در زمانی که آنها خودشان مراقبت از خود را بر عهده می‌گیرند، ۱۲۰ یورو در ماه برای اجاره (تا سقف ۲۴۰ یورو برای خانواده‌ها) و ۲۰۰ یورو به عنوان هزینهٔ امرار معاش (۹۰ یورو برای هر فرزند) دریافت می‌کنند. از همه مهم‌تر این‌که آنها در زمانی که منتظر حکم هستند، اجازه ندارند برای

تساوی جنسیتی و دانشگاه‌های اتریش

کریستینا بینر، دانشگاه یوهانس کپلر لینتز، اتریش و عضو کمیته پژوهشی فقر، رفاه اجتماعی و سیاست‌گذاری اجتماعی (RC19) و زنان در جامعه (RC32) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، و سوزان کینک، دانشگاه کارل فرانتسین گراتس، اتریش

مبثنی بر اقتصادی شدن، سیاست‌های برابری جنسیتی و سازگار با خانواده است که می‌تواند احتمالاتی برای برابری اجتماعی بیشتر ارائه دهد. نکته مهم آن که به هر تقدیر در حالی که این اقدامات ممکن است در سطح سازمانی تأثیری داشته باشد، فرهنگ‌ها و هنجارهای علمی هنوز درگیر فرضیات جنسیتی است. به عنوان مثال این فرض که دانشمندان کار را به هر چیزی اولویت می‌دهند؛ این ایده که دانشمندان همواره باید در دسترس، منعطف و متمرکز بر کار آکادمیک باشند نشان‌دهنده هنجارهای مردانه‌ای درباره‌ی زمان کاری است؛ تحقق بخشیدن به این هنجار برای زنان به عنوان مراقبت‌کنندگان بالقوه، اغلب دشوارتر از همکاران مردشان است. ■

نامه‌های تان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Kristina Binner <Kristina.Binner@jku.at>

Susanne Kink <susanne.kink@uni-graz.at>

< تساوی جنسیتی؟ >

دانشگاه‌های اتریش بر اساس قانون دانشگاهی ۲۰۰۲ به عنوان «سازمان‌های مستقل» متعهد به ارائه اقدامات جریان‌ساز جنسیتی، از جمله ایجاد مراکز هماهنگی برای اطمینان از فرصت‌های برابر و راه‌اندازی گروه‌های کاری برای فرصت‌های برابر و هیئت‌های داوری و تعیین سهمیه ۴۰ درصدی برای زنان در تمامی ارگان‌های دانشگاهی شدند.

روشن نیست که بر اساس مدل بودجه‌ای جدید دانشگاه‌ها چگونه قرار است اقدامات برابری جنسیتی تاب آورده شود: گرچه هر دانشگاه خودش مسئول شناسایی الزامات تازه برابری جنسیتی است، منابع مالی برای کار در جهت برابری جنسیتی و حمایت متصدی ممکن است متفاوت باشد. روی هم رفته به هر تقدیر به نظر می‌رسد سازماندهی مجدد دانشگاه‌ها و ابزارهای جدید جریان‌سازی جنسیتی، توانایی بهبود فرصت‌ها برای تساوی جنسیتی، به‌ویژه در حوزه علم را داشته باشد.

< سازگار با خانواده؟ >

نیازهای خانواده مانع مهمی برای دانشمندان زن شناخته شده است، بنابراین دانشگاه‌های اتریشی ابزارهایی مدیریتی مانند بازرسی «دانشگاه و خانواده» را به اجرا گذاشته‌اند که از سوی دولت حمایت می‌شود. ارائه تسهیلات خوب مراقبت از کودکان در حال تبدیل شدن به راهی برای دانشگاه‌ها است تا خود را به عنوان مکانی جذاب‌تر برای مطالعه و کار از سایر دانشگاه‌ها متمایز سازند. در عین حال، همچنان تصاویر محافظه‌کارانه‌ای از وظایف والدین وجود دارد، چنان‌که مدیران دانشگاه عمدتاً تمایل دارند در امر مراقبت از کودکان غالباً زنان را متولی بدانند و تصویر خانواده‌های دگرجنس‌خواه را بازتولید کنند.

تغییرات اخیر در دانشگاه‌های اتریش منعکس‌کننده بازی پیچیده‌ای بین گرایش‌ات

مدت‌ها است که در دانشگاه‌های اتریش زنان و مردان به‌طور نابرابرانه نمایانده می‌شوند: این که سهم مردان و زنان در بدنه دانشجویی به عنوان یک کل حدوداً متعادل است (۵۷٪ زنان و ۴۳٪ مردان)، برای دانشمندان اهمیتی ندارد. در سال ۲۰۱۳ در میان اساتید صرفاً ۲۲٪ از آنها زن بوده‌اند. آیا اصلاحات اخیر در سیستم دانشگاهی اتریش فرصت‌هایی برای تغییر این نابرابری جنسیتی در اختیار می‌گذارد؟

< دانشگاه کارآفرین و مدیریتی در اتریش >

از زمانی که قانون دانشگاه در سال ۲۰۰۲ به اجرا درآمد، ابزارهای مدیریت عمومی تازه‌ای معرفی شده‌اند تا روابط بین دانشگاه و دولت را مجدداً سازماندهی کنند. در حال حاضر از دانشگاه‌ها خواسته می‌شود که همچون بنگاه‌ها در مسیر کارآفرینی و مدیریتی عمل کنند. درحالی که دولت از نقش سابق خود که متضمن فرماندهی جزء به جزء بود، عقب‌نشینی کرده، دانشگاه‌ها باید برای منابع مالی و نمادین با یکدیگر رقابت کنند. به معاونان رؤسای دانشگاه‌ها صلاحیت تصمیم‌گیری‌های قوی‌تری داده است، ضمن این که سهامداران خارجی مانند کمیته‌های تخصصی و شوراهای دانشگاه نفوذ به‌دست آورده‌اند. هدف این تغییرات خلق دانشگاه‌هایی با رهبری قوی و شرح‌حال‌هایی تخصصی است - اما آیا این اصلاحات در عین حال به دنبال تقویت سیاست‌های مبتنی بر تساوی جنسیتی و سیاست‌های همساز با خانواده هم هستند؟

**“تغییرات اخیر
می‌تواند بخت‌هایی
برای
برابری اجتماعی
بیشتر ایجاد
کند”**

« زمان کاری و مبارزه برای زندگی بهتر

کارینا آلتريتير، فرانکس استليتير و ترزا فيبیش، دانشگاه وین، اتریش

مبارزه بر سر زمان کاری به‌طور تاریخی در پیوند با مبارزه کارگران برای محدود کردن استثمار نیروی کارشان است. هشت ساعت کار در روز تقاضای اعلام‌شده جنبش کارگری بود و تا دهه ۱۹۸۰ اکثر ملت‌های صنعتی غربی به تدریج طول مدت کار در روز و در هفته را کاهش دادند.

از آن زمان جز در فرانسه پیشرفت قابل توجهی مشاهده نمی‌شود، ولو این که بهره‌وری به میزان زیادی افزایش یافته است. اما بحران اقتصادی جهانی اخیر مباحثاتی درباره توزیع نابرابر کار را دوباره به دستور کار بازگردانید. ما با استفاده از داده‌های مرکز آمار اتحادیه اروپا، پیشرفت‌های کنونی در مورد زمان کاری در اتحادیه اروپا و ارتباط آن با به چالش کشیدن نابرابری‌های اجتماعی را مورد بحث قرار می‌دهیم.

« زمان کاری و نابرابری

از یک طرف برخی از مردم در اتحادیه اروپا ساعت‌های طولانی کار می‌کنند. ۳۲٪ از افراد در سال ۲۰۱۰، بیشتر یک بار در ماه طولانی‌تر از ۱۰ ساعت در روز کار می‌کردند. برخی دیگر پاره‌وقت کار می‌کنند (۲۰٪ در سال ۲۰۱۴) یا اصلاً شغلی ندارند (۹٪ در بیکار در ماه اوت ۲۰۱۵). تشدید کار، آسیب و بیماری فیزیکی و روانی به دلیل ساعات طولانی کار از یک سو، و سرخوردگی و کاهش ارزش فرد از سوی دیگر، فقط بعضی از پیامدهای قطعی‌سازی زمان کاری هستند که بنیادهای جامعه ما را تهدید می‌کند.

از طرف دیگر زنان و مردان همچنان دائماً نوعی توزیع نابرابر زمان کار را تجربه می‌کنند. اول این که کار تمام وقت و ساعت‌های طولانی کار کردن هنوز هم «امر مردانه» است، و در عین حال زنان بیشتر و بیشتری به طور پاره‌وقت کار می‌کنند. اگرچه نرخ کار پاره‌وقت مردان در سال ۲۰۱۴ در بیشتر ۲۸ کشور اتحادیه اروپا

با این حال کاهش زمان کاری دارای مزد به‌طور خودکار به تأثیرات مثبت بازتوزیعی منجر نمی‌شود. اگر کاهش زمان کاری قرار باشد در پروژه‌های سهمی ایفا کند، لازم است که سیاست‌گذاری‌ها، هم‌راستا با چالش‌هایی چون تشدید کار و مقررات‌زدایی از روابط صنعتی، برنامه‌هایی برای حصول اطمینان از بازتوزیع کار بدون مزد را مد نظر قرار دهند. ■

نامه‌های‌تان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Carina Altreiter <carina.altreiter@univie.ac.at>

Franz Astleithner <franz.astleithner@univie.ac.at>

Theresa Fibich <theresa.fibich@univie.ac.at>

تا ۸/۸٪ افزایش یافت، میانگین نرخ استخدام پاره‌وقت زنان بیش از سه برابر بیشتر از مردان (۳۲/۵٪) باقی مانده است. دوم این که زنان در هر روز تقریباً دو ساعت بیشتر از مردان کار بدون مزد انجام می‌دهند (به‌عنوان مثال کارهای منزل و مراقبت از کودک). اینها به اوضاع نامساعد متعدد دیگر برای زنان، یعنی آینده شغلی و حقوق بازنشستگی نازل اضافه می‌گردد و منجر به احتمال بیشتر خطر فقر در سنین بالاتر می‌شود.

« آیا کاهش زمان کار ، نابرابری‌های اجتماعی را کمتر خواهد کرد؟

تغییر استانداردهای طول روز کاری نیازهای بسیاری از کارمندان را برطرف می‌سازد: پژوهش‌ها حاکی از آن است که بیش از ۳۰٪ از کارکنان در اروپا ترجیح می‌دهند کمتر کار کنند، درحالی که بسیاری از کارگران پاره‌وقت (۱۰ میلیون کارگر در سال ۲۰۱۴) ترجیح می‌دهند ساعت‌های بیشتری کار کنند. کاهش استاندارد ساعت‌های کاری برای همه کارکنان می‌تواند شکاف بین کارگران تمام‌وقت و پاره‌وقت را کاهش دهد، و موجب ترغیب توزیع عادلانه‌تر کار دارای مزد و بدون مزد در بین زنان و مردان شود. علاوه‌براین کاهش طول هفته کاری ممکن است قدرت چانه‌زنی کارگران را افزایش دهد و به مقابله با افزایش نابرابری درآمد یاری رساند.

**“مردان و زنان
همچنان ساعت کاری
نابرابری را
تجربه می‌کنند”**

جامعه‌شناسی و تغییرات اقلیمی

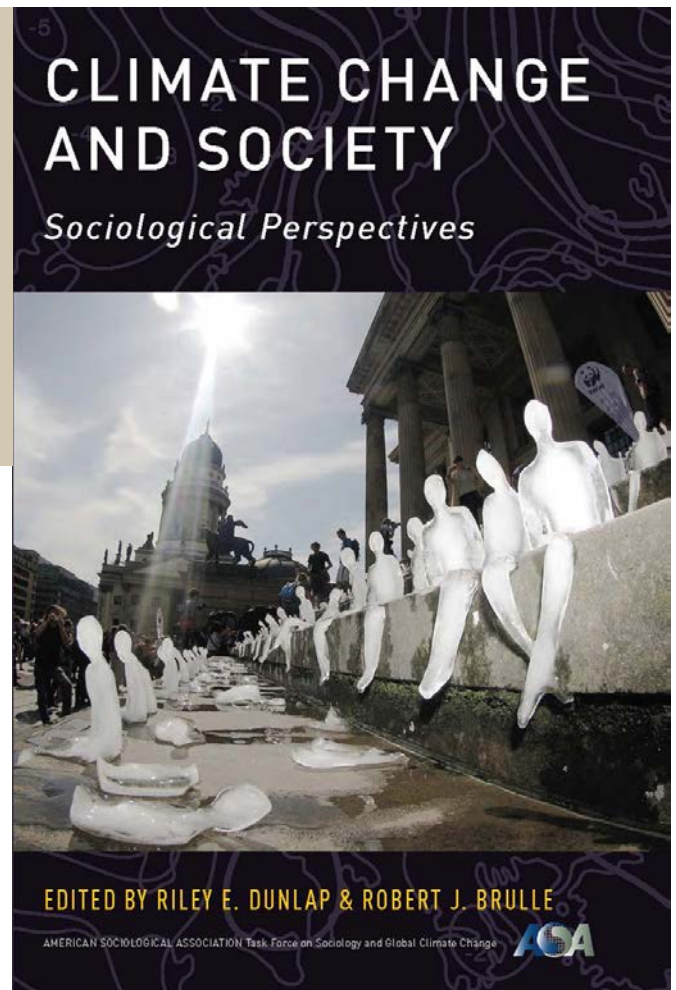
رایلی ای. دانلپ، دانشگاه ایالتی اُکلاهاما، ایالات متحده آمریکا، رئیس سابق کمیته پژوهش انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی درباره محیط زیست و جامعه (RC24) و رابرت جی. برال، دانشگاه درکسل، ایالات متحده آمریکا

رایلی دانلپ (Riley Dunlap) و رابرت برال (Brulle)، هر دو جامعه‌شناسان زیست‌محیطی برجسته‌ای هستند. آنان رئیس و نائب‌رئیس کارگروه انجمن جامعه‌شناسی آمریکا درخصوص جامعه‌شناسی و تغییرات اقلیمی جهانی بودند که اخیراً گزارششان در قالب کتابی منتشر شد: رایلی دانلپ و رابرت برال (گردآورندگان)، *تغییرات آب‌وهوایی و جامعه: چشم‌اندازی جامعه‌شناختی*، (نیویورک و آکسفورد، انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۲۰۱۵). کار پیشگامانه‌شان نشان می‌دهد که چگونه انجمن‌های ملی جامعه‌شناسی می‌توانند پژوهش دسته‌جمعی را به سوی مسائل اجتماعی و سیاسی‌ای هدایت کنند که چاره‌عاجل می‌طلبند.

تغییرات اقلیمی ایجادشده توسط انسان، یکی از معضلات مهم زمان ماست و در درازمدت برای گونه انسانی، تهدیدی وجودی به حساب می‌آید. دانشمندان علوم طبیعی بودند که نخستین بار گرمایش جهانی را مستند کردند، همان‌گونه که از یک قرن پیش «اثر گلخانه‌ای» فهم شده بود. در دهه ۱۹۹۰، اقلیم‌شناسی که به رشته‌ای جاف‌ناده بدل شده بود، شواهد بیش‌ازپیش معتبری ارائه می‌کرد که جهان عمدتاً به دلیل فعالیت‌های انسان (خصوصاً انتشار کربن)، رو به گرم‌تر شدن می‌رود و بنا به مستنداتی که مجمع بین‌الدولی تغییرات اقلیمی (IPCC) مرتباً ارائه می‌کند، این امر تأثیرات منفی روزافزونی را بر نظام‌های طبیعی و اجتماعی می‌گذارد.

در مواجهه با واکنش‌های اجتماعی نابسند و تأسف‌آور به شواهد روبه‌افزایش گرمایش زمین، به‌خصوص در زمینه کاهش انتشار کربن، دانشمندان علوم طبیعی به این تشخیص رسیده‌اند که تغییر اقلیمی «معضلی انسانی» است: این معضل معلول رفتارهای انسان است، آدمیان را در معرض تهدیدهای واقعی قرار می‌دهد و بهبود آن، مستلزم کنش جمعی است. درنتیجه، مجمع بین‌الدولی تغییرات اقلیمی، شورای ملی پژوهش ایالات متحده آمریکا و دیگر نهادهای علمی مهم از جمله شورای بین‌المللی علوم اجتماعی و برنامه بین‌المللی بررسی ابعاد تأثیر انسان (که با برنامه آینده کره زمین جایگزین شد) بر تغییرات زیست‌محیطی جهانی، علم اجتماعی را به حضور پررنگ‌تر در پژوهش درباره تغییرات اقلیمی فرا می‌خوانند.

چنین فراخوانی‌هایی «دانشمندان علوم اجتماعی» را به همکاری در پژوهش‌های میان‌رشته‌ای دعوت می‌کنند که دستورکارش را دانشمندان علوم طبیعی و سازمان‌های عمده تأمین مالی (مانند گردهمایی بلمونت) تدوین کرده‌اند که توجه اندکی به رشته‌های خاص علوم اجتماعی دارند و هم‌فکری کمی از آن‌ها می‌گیرند. دانشمندان علوم اجتماعی ناچار



شده‌اند در برنامه‌های پژوهشی در دست اجرا (که اغلب در قالب پژوهش در باب پیوند نظام انسانی و نظام طبیعت، تدوین می‌شوند) همکاری کنند و به پرسش‌هایی بپردازند که عمدتاً دانشمندان علوم طبیعی طرحشان کرده‌اند. گرچه چنین کارهایی ارزشمندند، تضادهای اجتماعی و سیاسی‌ای را نمی‌بینند که از نابرابری در منتفع شدن از نظام‌های طبیعی و نابرابری در متضرر شدن از عواقب تخریب این نظام‌ها، مایه می‌گیرد و نیز به‌ندرت رویکردهای سیاسی اقتصادی انتقادی را به کار می‌گیرند.

به همین قیاس، این فراخوان‌ها برآنند که عالمان علوم اجتماعی می‌توانند در «آموزش مردم» در رابطه با گرمایش جهانی یاری رسانند و در این خیال خام‌اند که افزایش فهم عمومی به تغییر خط‌مشی می‌انجامد. چون در این کوشش‌ها رویکردی جامعه‌شناختی وجود ندارد، افراد را عامل اصلی انتشار کربن تلقی می‌کنند و بینش‌های جامعه‌شناختی درباره میزان تأثیر ساختارهای اجتماعی بر کنش‌های فردی را نادیده می‌گیرند و بدین‌وسیله از این نکته غافل‌اند که پوشش‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی راه را بر کوشش‌هایی که در جهت کاهش انتشار کربن صورت می‌گیرد، دشوار می‌کنند.

در سطح کلی‌تر، کوشش‌های کنونی برای واداشتن علم اجتماعی به مشارکت بیشتر در پژوهش تغییرات اقلیمی، نوعاً موضعی «پساسیاسی» اتخاذ کرده است، چراکه همه گزارش‌ها و دستورکارها به سیاست‌زدایی از تغییرات اقلیمی گرایش دارند. برای نمونه، مجمع بین‌الدولی تغییرات اقلیمی، تغییرات اقلیمی را اساساً پدیده‌ای فیزیکی در نظر می‌گیرد که با آمیزه‌ای از شواهد علمی، پیشرفت‌های فناوریانه و مهارت‌های مدیریتی، حل‌شدنی است و نیازی به تغییرات بنیادی در نظم اجتماعی اقتصادی نیست و از این رو موضوع بحث سیاسی جدی‌ای نیست.

در این بافت، انجمن جامعه‌شناسی آمریکا کارگروهی را در خصوص جامعه‌شناسی و تغییرات اقلیمی جهانی تأسیس کرده است و کارش این است که ارزش تحلیل‌های جامعه‌شناختی در باب تغییرات اقلیمی را نشان دهد. رهبران این کارگروه احساس کردند که نایستی به نوشتن گزارش برای انجمن جامعه‌شناسی آمریکا بسنده کنند، چرا که این امکان را دارند که ارزش رویکردهای جامعه‌شناختی در باب تغییرات اقلیمی را نه‌تنها برای همکاران جامعه‌شناسان بلکه برای مخاطبان گسترده‌تری شرح دهند. کتاب ما با عنوان تغییرات اقلیمی و جامعه: رویکردهای جامعه‌شناختی در آگوست ۲۰۱۵، در انتشارات دانشگاه آکسفورد و در مجموعه کتاب‌های انجمن جامعه‌شناسی آمریکا به چاپ رسید.

تغییرات اقلیمی و جامعه پژوهش‌های جامعه‌شناختی و دیگر پژوهش‌های علوم اجتماعی در باب وجوه اصلی تغییرات اقلیمی را تلخیص و تلفیق می‌کند. فصول سیزده‌گانه این کتاب که به قلم ۳۷ نویسنده در آمده‌اند، این موارد را توصیف می‌کنند: نیروهای پیش‌برنده تغییرات اقلیمی (خصوصاً نهادهای بازار و مصرف)، اثرات عمده تغییرات اقلیمی و تلاش‌هایی که برای مقابله با آن‌ها (خصوصاً با اثرات نامنصفانه آن) می‌شود و نیز فرایندهای اجتماعی‌ای (جامعه مدنی، افکار عمومی و اعتراض‌های سازمان‌یافته) که بر واکنش‌های اجتماعی به این چالش‌ها

اثر می‌گذارند. کتاب با فصولی به پایان می‌رسد که در چشم‌اندازهای نظری و نوآوری‌های روش‌شناختی برای پژوهش جامعه‌شناختی درباره تغییرات اقلیمی، کاوش می‌کنند.

این کتاب به تقاضایی که از علم اجتماعی برای مشارکت بیشتر در پژوهش درباره تغییرات اقلیمی می‌شود، پاسخ مثبت می‌دهد و ارزش بی‌همتای تحلیل‌های جامعه‌شناختی را نشان می‌دهد. از آنجاکه نیروهای پیش‌برنده تغییرات اقلیمی جهان در ساختارها و نهادهای اجتماعی، ارزش‌ها و ایدئولوژی‌های فرهنگی و ورزدهای اجتماعی ریشه دارند، کوشش برای بهبود و سازگاری با گرمایش جهانی مستلزم ارائه تحلیل‌هایی درباره این فرایندهای اجتماعی در سطوح گوناگون، از جهانی گرفته تا محلی است، که جملگی در حیطه رشته ما قرار می‌گیرند. هدف دوم این کتاب، به کارگیری پژوهش جامعه‌شناسی در این موضوعات است: جامعه‌شناسی نه‌تنها از رهگذر همکاری با دستورکارها و برنامه موجود بلکه از طریق ارائه پرسش‌های پژوهشی تازه‌ای که از نظریه‌ها و چشم‌اندازهای جامعه‌شناختی مایه می‌گیرند، به فهم تغییرات اقلیمی یاری می‌رساند.

نقش جامعه‌شناسی همچنین می‌تواند شامل ارائه انتقاد اجتماعی باشد. باورهای هژمونیک، تحلیل‌های موجود درباره تغییرات اقلیمی را محدود می‌کند: برای نمونه، در این عصر سیطره نئولیبرالیسم، بسیاری پذیرفته‌اند که تنها خط‌مشی‌های بازاربنیاد است که گزینه‌های عملی‌ای برای کاهش انتشار کربن در اختیارمان می‌گذارند. این نقاط کور، راه را بر تصور طیف متنوعی از کنش‌ها می‌بندد و جامعه‌شناسی می‌تواند در فرارفتن از تفکر تک‌بعدی و پاساسیاسی و به پرسش گرفتن مفروضات رایج که بحث‌های کنونی برای خط‌مشی‌گذاری را شکل می‌دهند، نقشی حیاتی ایفا کند.

این نوع جامعه‌شناسی مردم‌مدار تغییرات اقلیمی، شامل مستندکردن این امر است که کاهش چشم‌گیر انتشار کربن و درعین‌حال حفظ الگوهای سنتی رشد اقتصادی اگر ناممکن نباشد، دست کم دشوار است. این یافته‌های جامعه‌شناختی می‌تواند بحث‌های عمومی درباره خط‌مشی اقلیمی را وسعت بخشد. رشته ما بایستی سهم چشم‌گیری در ایجاد فضایی فکری برای رویکردهای انتقادی‌تر در باب تغییرات اقلیمی داشته باشد و امیدواریم که جامعه‌شناسان سراسر جهان این کارگروه انجمن جامعه‌شناسی آمریکا را در این تلاش یاری دهند. ■

نامه‌های تان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Riley E. Dunlap <rdunlap@okstate.edu>

Robert J. Brulle <brullerj@drexel.edu>

« آزادی و خشونت در هند »

رهبر حزب کنگره، راهول گاندی و دانشجویان دانشگاه حیدرآباد، هنگام اعتراض به مرگ رهیت ومیولا در حیدرآباد در ژانویه ۲۰۱۶.

اعضای انجمنی حرفه‌ای هستیم، به‌طور خاص سنگین است. ما جامعه‌شناسان بر این باوریم که سکوت در برابر استفادهٔ دلبخواهی از اتهام آشوب‌گری برای سرکوب مخالفت و آزادی بیان، به تعبیر آمارتیا سن، مدارای بیش‌ازحد بی‌مدارایی است.

ما از نامه‌ای که از طرف دویست جامعه‌شناس از سراسر هند، در اعتراض به حمله‌های شاخهٔ دانشجویی حزب حاکم بهارتیا جاناتا (Bharatiya Janata) بر دو استاد جامعه‌شناس، ویویک کومار و راجیش میشر نوشته و تقدیم رئیس‌جمهور هند کردند، حمایت می‌کنیم.

غرض از تأسیس دانشگاه‌ها، فراهم کردن فضایی برای بحث آزاد و آگاهانه و یادگیری متقابل است. افزایش تدریجی آشوب و ناآرامی در فضاهای دانشگاهی و تنگ‌تر شدن فضای بحث آزاد، خصوصاً سرکوب اعتراضات به برنامهٔ کار حزب ملی‌گرای حاکم، هیندیوتوا (Hindutva)، سبب نگرانی جدی اجتماع بین‌المللی جامعه‌شناسان متعهد به آزادی‌های بنیادین و آزادی بیان، شده است.

رهیت ومیولا، دانشجوی دکترای مدرسهٔ علوم اجتماعی در دانشگاه حیدرآباد، (نهمین مورد خودکشی در دانشجویان دکترای این دانشگاه که به گروه اجتماعی دالیت باهوچان تعلق داشتند)، پس از اینکه به اتفاق چهار دانشجوی دیگر از خوابگاه اخراج شد و در فضای دانشگاهی طرد شد، در ژانویهٔ ۲۰۱۶ دست به خودکشی زد. این رخداد نشانه‌ای است از ریشه‌داربودن تبعیض نظام‌مند و تلفات اسفباری که به بار می‌آورد. درحالی‌که، در نتیجهٔ حضور روزافزون دانشجویان متعلق



در زیر، اعلامیهٔ کمیتهٔ اجرایی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و نامه‌ای را که از طرف بیش از دویست جامعه‌شناس هندی، در ۶ مارس ۲۰۱۶، خطاب به رئیس‌جمهور هند نوشته شده است، آورده‌ایم. این دو متن در اعتراض به خشونت و فقدان آزادی در فضاهای دانشگاهی هند در ابتدای امسال، نوشته شدند. زمان هم که بگذرد و رخداد‌های دیگری جای رخداد‌های اشاره‌شده در این نامه‌ها را بگیرند، این نامه‌ها باز هم اهمیت تاریخی‌شان را حفظ کرده و نمودی از دغدغهٔ عمیق جامعه‌شناسان برای آزادی بیان در فضای دانشگاهی و فراسوی آن، است.

« اعلامیهٔ انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی »

شرح‌حال‌های غیراخلاقی خود کرده‌اند، به‌طور بی‌سابقه و خاصی نگران‌کننده است. موقعیت دانشجویانی که از گروه‌های اجتماعی آسیب‌پذیر و بی‌دفاع آمده‌اند، خصوصاً دانشجویان دالیت-باهوچان و اقلیت، دغدغه‌ای عاجل است.

مدافع این دیدگاهیم که قانون اساسی هند چارچوبی متکثر وضع کرده است و از تعریف این کشور با اصطلاحات دینی خودداری کرده است.

در محیطی ضدروشنفکری که کوشش‌های فردی و جمعی برای آماده کردن فضای گفت‌وگوی آگاهانه و انتقاد اجتماعی در درون و بیرون از نهادهای آموزش عالی، با حمله‌های اکثریت روبه‌رو می‌شود، مسئولیت ما که

ما، اعضای کمیتهٔ اجرایی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، با دانشجویان، استادان، نویسندگان، هنرمندان خلاق و فعالان هندی که در محیطی برای حق آزادی بیان، حیات و آزادی می‌جنگند که هر اعتراضی به خشونت و تبعیض بنیادگرایی جناح راستی، با حمله‌های خصمانه و خشونت اوباش روبه‌رو می‌شود. به‌طور خاص، نگران حمله‌های اوباش به اقلیت‌ها و محدود شدن آزادی‌های غذایی در هندیم (که به خطا «ممنوعیت خوردن گوشت گاو» بیان شده است). تبدیل بخش بزرگی از رسانه‌های الکترونیک به دستگاه‌های تبلیغاتی حامی ملی‌گرایی جناح راستی و اکثریت‌سالار که به‌طور نظام‌مند و با لحنی خشن، روشن‌فکران، دانشجویان و وکیلان را آماج گزارش‌ها و

به گروه‌های به لحاظ اجتماعی آسیب‌پذیر در آموزش عالی، نگرانی در خصوص فضاهای دانشگاهی افزایش یافته است، مرگ روهیت ومیولا، اعتراضی بی‌سابقه را در داخل و خارج کشور، خصوصاً در میان دانشجویان و به‌ویژه دانشجویان دالیت-باهوجان برانگیخت که بار جانکاه مکارانه‌ترین اشکال تبعیض در دستگاه آموزشی کشور را به دوش می‌کشند.

ما از کوشش‌های استادان و دانشجویان دانشسراهای کوچک و دانشگاه‌های سراسر هند، سپاس‌گزاری و حمایت می‌کنیم که به‌رغم حمله‌های مهلک جناح‌راستی‌ها، درکی از فلسفه‌ها و زیست‌جهان‌های ضدکاستی را هم در درون نهادهای دانشگاهی و هم بیرون از آن گسترش می‌دهند و از این رهگذر تبعیض کاستی و اکثریت‌سالاری را به پرسش می‌گیرند. تجربه پایرومول موروگان (Perumal Murugan)، نویسنده و مدرسی در دانشسرا که ناچار شد شهرش را ترک کند و به مرکز ایالت نقل مکان کند، تنها یک نمونه از موارد بسیار است. همچنین دانشوران پژوهشگر جوانی چون روهیت و امثال او را می‌ستاییم که به مدد نفوذ کلام و فهم عمیقشان، انتقادات مستمری را از

سیاست ملی‌گرا و عواقب گسترده آن مطرح کرده‌اند و سنت جدیدی از اعتراض را شکل داده‌اند که از تجارب غنی‌شان از مقاومت مایه می‌گرفت.

همچنین از دانشجویان و مدرسان دانشگاه جواهر لعل نهرو که می‌کوشند از رهگذر سخنرانی‌های مستمع‌آزاد، موضوع پیچیده ملی‌گرایی را به بحث عمومی گذارند، حمایت و ستایش می‌کنیم. از آنان قدردانی می‌کنیم که خود را متعهد ساخته‌اند که کوشش‌های روهیت ومیولا و دانشجویان و دانشوران دانشگاه‌های سراسر کشور را نقطه آغاز کار خود قرار دهند که جهت‌نماهای تازه‌ای را در مسیر جامعه‌شناسی‌ای دگرگون‌ساز قرار می‌دهد تا مرزبندی‌های میان رشته‌ها و طرد و محرومیت در درون آموزش عالی را به پرسش گیرد و میان دانشگاه و جهان بیرون پیوند برقرار کند. ■

< نامهٔ جامعه‌شناسان هندی به رئیس‌جمهور هند

۴ مارس ۲۰۱۶

آقای پراناب موکرژی (Pranab Mukherjee)

رئیس‌جمهور هندوستان

رشتایی‌نیواز (Rastapati Niwas)

دهلی‌نو

آقای پراناب موکرژی عزیز

ما جامعه‌شناسانی که پای این نامه را امضا کرده‌ایم، گروهی از مدرسان و پژوهشگران شاغل یا بازنشستهٔ دانشگاه‌ها و مؤسسه‌های سراسر هند هستیم که عمیقاً از رخدادهایی که در کشور در جریان است، آزرده‌ایم و احساس می‌کنیم که نوشتن اعلامیهٔ زیر نیازی فوری است:

قانون اساسی هند، به همهٔ شهروندان اطمینان داده است که حق داشتن هر باوری را دارند و محق‌اند که آسوده و بدون بیم این باورها را بیان کنند. ما بر استقلال دانشگاه قاطعانه صحنه می‌گذاریم و دانشگاه را مکانی مهم برای اعمال این آزادی تلقی می‌کنیم. از این رو، حمله‌های روزافزون به دانشجویان، هیئت‌های علمی و کارمندان دانشگاه‌ها که به دست سازمان‌هایی صورت می‌گیرد که به نظر می‌رسد پشتشان به مقامات و پلیس گرم است، ما را عمیقاً نگران کرده است. دانشجویان و هیئت‌های علمی به دلیل ایده‌ها و مواضعشان، مورد بدرفتاری، حمله و تهدید قرار می‌گیرند، این در حالی است که به نظر می‌رسد حمله‌کنندگان از مصونیت قانونی بهره‌مندند.

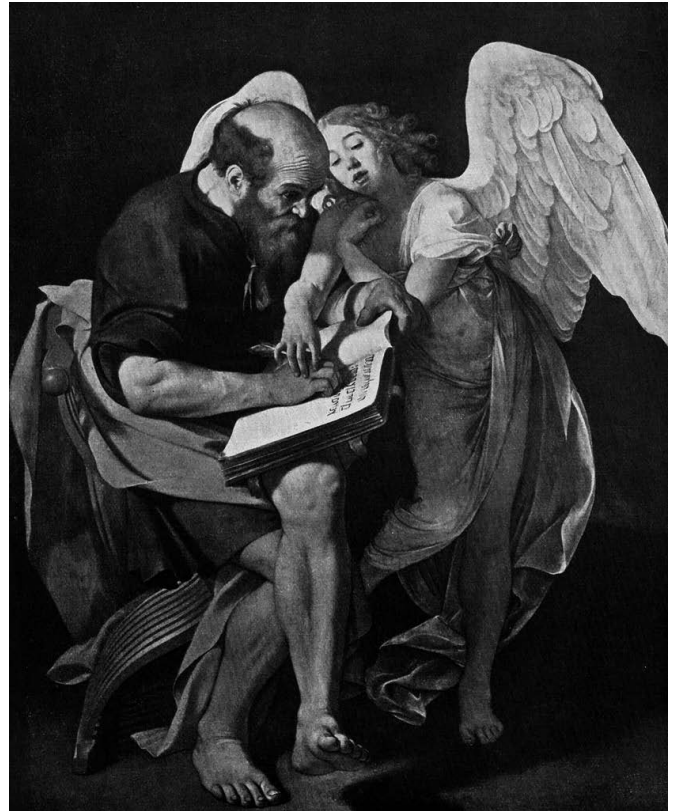
این نامه را خصوصاً در حمایت از همکارانمان، پروفیسور ویویک کومار (در دانشگاه جواهر لعل نهرو) و پروفیسور راجیش میشر (در دانشگاه لاکناو) نوشته‌ایم. سخنرانی پروفیسور کومار به‌عنوان سخنران مدعو در ۲۱ فوریه در دانشگاه گیوالپور با رفتار خشونت‌آمیز انجمن دانشجویی جناح‌راستی بر هم خورد. همچنین این انجمن پروفیسور میشر را صرفاً به دلیل گذاشتن مقالهٔ یک روزنامه روی صفحهٔ فیسبوکش در ۲۳ فوریه، تهدید کردند و مقامات دانشگاه به جای اینکه از تهدیدکنندگان توضیح بخواهند، او را بازخواست کردند.

ما باور راسخ داریم که دانشوران بایستی آزادی بیان، نوشتن و تأمل کردن بر مسائل اجتماعی را داشته باشند و صدایشان ناپستی خاموش شود. لگام‌زدن بر آزادی علمی با منفعت ملی مغایرت دارد چراکه توانایی جمعی ما را برای تحلیل و فهم وجوه گوناگون جامعه‌مان تحلیل می‌برد. همچنین بار دیگر بر ایمانمان به سنت‌های دانشگاهی نیرومندی که چشم‌اندازهای علمی انتقادی گوناگونی را پرورش داده است، پامی فشاریم. این چشم‌اندازها هم جنبش ملی‌گرا و هم گفتمان عمومی در هند مستقل را غنا می‌بخشند. ■

< نویسندگی پژوهش مدار منطق و عمل

ریوین کانل، دانشگاه سیدنی، استرالیا و عضو کمیته پژوهش درباره زنان و جامعه (RC32) و کمیته تحلیل مفهومی و اصطلاح‌شناسی (RC35) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

متای قدیس تحت الهامات فرشته‌ای مشغول
نوشتن انجیل است.



اما هر دو اسطوره، واقعیت نویسندگی را به طرزی خطرناک تحریف می‌کنند. هر دو، چیزی را که فرایندی اجتماعی است، به نبوغ فردی یا موفقیت فرومی‌کاهند و این حقیقت اساسی را نادیده می‌گیرند که نویسندگی درباره ارتباط است. هر دو بر این واقعیت چشم می‌پوشند که نویسندگی پژوهش‌مدار، در هر رشته علمی، جزئی از فرایند جمعی ایجاد و اشاعه معرفت است.

نویسندگی در جامعه‌شناسی یا رشته‌های دیگر اهمیت دارد، دقیقاً بدین علت که در رأس آن فعالیت جمعی است. بسیاری از ویژگی‌های نویسندگی پژوهش‌مدار که ظاهراً به دلخواه پژوهشگران جوان است، تنها وقتی معنا پیدا می‌کند که ابعاد اجتماعی تولید معرفت را در نظر بگیریم.

سیاست نویسندگی تنها با اندیشیدن به نهادها و ساختارهای اجتماعی درگیر، فهم می‌شود. این کار شامل اندیشیدن به این امور می‌شود: اثر «رتبه‌بندی» و تجاری‌شدن نشریه‌ها؛ معضل کار ناامن و بی‌ثبات در میان شاغلین عرصه اندیشه؛ سلسله‌مراتب جهانی به رسمیت شناخته‌شدن، وجهه و منابع؛ مصارف و خطرات اینترنت؛ نقش فرایندهای دمکراتیک کردن شکل‌گیری و اشاعه معرفت.

< رویکردی دیگر به نویسندگی

مجرای اصلی ورود به این رویکرد، این تلقی است که نویسندگی شکلی از کار اجتماعی است. نویسندگی کار است و می‌توانیم نشان دهیم که حتی درخصوص درخشان‌ترین متون ادبی هم این قضیه مصداق دارد. برای اندیشیدن به نویسندگی، کاربست ایده‌هایی از جامعه‌شناسی صنعتی سودمند است. این تلقی گذشته از فواید دیگری که دارد، ما را تشویق می‌کند که درباره نیروی کار درگیر در آن بیندیشیم: ترکیب‌بندی آن، دستمزدها و وضعیت‌های شغلی، فناوری‌ها و منابع دیگر، نظارت و استقلال.

البته نویسندگی شکلی تخصصی از کار است. خصوصاً کاری ارتباطی است و از این رو کاربست ایده‌هایی از جامعه‌شناسی ارتباطات نیز سودمند خواهد بود. این استفاده علاوه بر فواید دیگری که دارد، ما را تشویق می‌کند که به مخاطب نوشته‌ها، اینکه چگونه نوشته به دست مخاطب می‌رسد و نویسندگی چه اثری بر خوانندگان دارد، بیندیشیم. برای پژوهشگران اهمیت دارد که درباره اینکه مخاطبان چه کسانی هستند، بیندیشد و این آگاهی، خود نویسندگی را هم شکل می‌دهد.

نویسندگی پژوهش‌مدار نوع خاصی از ارتباط است و بدین دلیل نیاز به توجه ویژه دارد. نویسندگی پژوهش‌مدار بخشی از فرایند جمعی تولید

< اسطوره‌ها و واقعیت‌ها

دو اسطوره، یکی قدیمی و یکی نو، تصور ما را از نویسندگی تحریف می‌کنند. اسطوره قدیمی، نویسندگی را مطلقاً موضوع نبوغ و الهام تلقی می‌کند. شخصی که از استعداد ذاتی برخوردار است، صبحی دل‌انگیز مداد به دست نشسته است و نجوای الهگان هنر در گوش، به ناگاه متنی بی‌نظیر و درخشان را از چشمه ذوق خود جاری می‌کند. هیچ کس نمی‌داند چگونه. تنها کاری که می‌توانیم بکنیم شگفت‌زدگی و تحسین است و امید به اینکه الهگان هنر، دفعه دیگر در گوش ما نجوا کنند.

اسطوره نو، کمتر شاعرانه است و به ذهن مدیران نتولیرال خطور کرده است و دل‌مشغولی آنان درباره رقابت را بازتاب می‌کند. در این اسطوره، نویسندگی، چیزی نیست جز فراورده‌ای که افراد در نزاعشان برای موفقیت تولید می‌کنند و در بازار عرضه می‌کنند و می‌فروشند. بیشترین نفع از نظر وجهه و شهرت نصیب نویسندگانی می‌شود که کار خود را به نشریه‌های پرخواننده می‌فروشند.

هر دو اسطوره، آن قدر نشان از واقعیت دارند که، گاهی، پذیرفتنی به نظر می‌آیند. بسیاری از نوشته‌ها را کسانی می‌نویسند که با قلم یا کامپیوترشان تنها نشسته‌اند و با ایده‌هایشان کلنجر می‌روند. نوشته‌های پژوهش‌مداری که از رهگذر صنعتی رقابتی و تجاری منتشر می‌شوند، رو به افزایش گذاشته است.

پژوهش‌مدار است، ۴۲ صفحه دارد (و مثال‌های جالب توجهی دارد) و می‌توانید آن را به صورت رایگان از تارنمای من دانلود کنید:

<http://www.raewynconnell.net/p/writing-for-research.html>

مختارید این متن را دانلود کنید و به هر کسی که بتواند از آن استفاده کند، بدهید؛ همچنین می‌توانید برای اهداف غیرتجاری آن را رایگان تکثیر کنید.

این کتابچه الکترونیکی دربارهٔ مسائلی که تاکنون دربارهٔ نویسندگی و گونه‌های آن صورت گرفته است بحث می‌کند: عملی بودن نوشتن مقاله‌ای مطبوعاتی با تکیه بر تجربهٔ من به عنوان نویسنده؛ مسائل محوری در سیاست نویسندگی. فهرست مطالب این کتابچه به اجمال از این قرار است:

بخش نخست: دربارهٔ نویسندگی

۱. سرشت نویسندگی
۲. ارتباط پژوهشی، واقعیت اجتماعی
۳. گونه‌های نویسندگی پژوهش‌مدار

بخش دوم: چگونه مقاله‌ای مطبوعاتی بنویسیم؛ گام‌های عملی

چکیده: خلاصه‌ای از استدلال: پیش‌نویس نخست: بازبینی: معرفی: انتشار

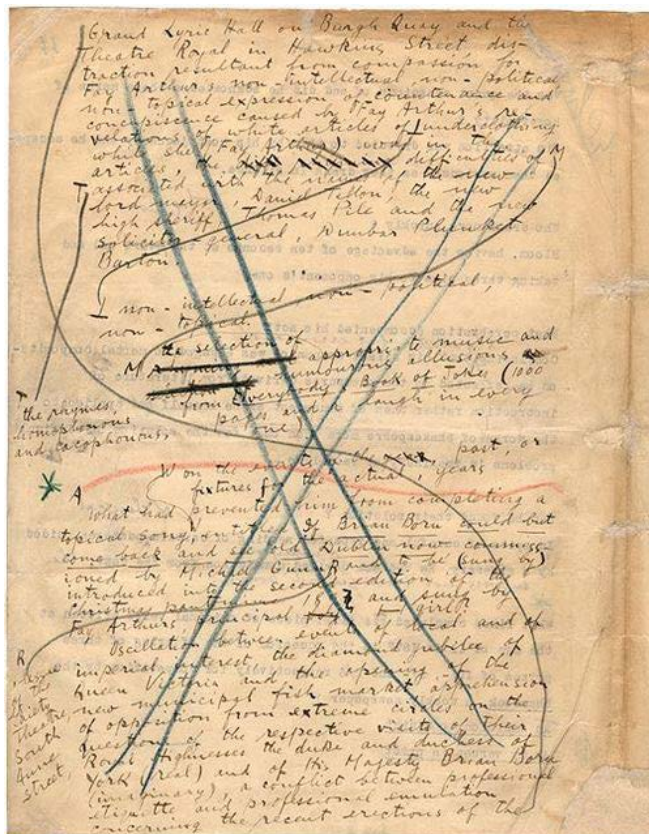
بخش سوم: تصویر تمام‌نما

۱. برنامه‌های نویسندگی
۲. چرا بنویسم؟ چه چیزی نویسندگی را ارزشمند می‌کند؟
۳. برخی از منابع

پژوهشگران باتجربهٔ دیگر را تشویق می‌کنم تجربیات و تأملات خود را اشاعه دهند و به ما کمک کنند به فهمی از این حرفه برسیم. اگر خوانندگان بازخوردی از این متن به من بدهند، استقبال خواهم کرد. ■

نامه‌های‌تان را به این نشانی بفرستید

Raewyn Connell <raewyn.connell@sydney.edu.au>



دست‌نوشته‌ای از کتاب اولیس جیمز جویس

معرفت است؛ از این رو کاربست ایده‌هایی از جامعه‌شناسی روشنفکران و جامعه‌شناسی معرفت (چراکه این رشته در دوران پساستعمار در حال شکل‌گیری مجدد است) نیز مفید است. روابط نویسنده با نویسندگان پیشین و آیندهٔ همان حوزه و نیز چارچوب‌های معرفتی مرتبط با کار نویسندگی، مهم است.

با این زمینه، می‌توان نویسندگی پژوهش‌مدار را نه به چشم یک راز بزرگ بلکه به چشم یک فرایند فهم‌پذیر کار نگریست. این فرایند کار، متضمن گونه‌های مختلف نویسندگی است که هر یک مخاطبان و سبک خاص خود را دارند. مانند سایر اشکال کار، نویسندگی مهارت‌هایی را شامل است که آموزش‌پذیر و بهبودپذیرند. به سان دیگر اشکال کار، متضمن عنصری خلاقانه و هدفمند است که در اثر تأمل و بحث، بهتر می‌شوند.

از دوازده سال پیش تا کنون، در بسیاری از دانشگاه‌ها و همایش‌ها، به صورت رایگان کارگاه‌هایی در رابطه با نویسندگی راه انداخته‌ام. این کارگاه‌ها از آن دست کارگاه‌هایی نیستند که به مشارکت‌کنندگان آموزش می‌دهند که چگونه فرآورده‌ای رقابت‌پذیر را در نشریه‌های پرفروش به چاپ برسانند. تقریباً برعکس! این کارگاه‌ها بر مبنای ایده‌هایی که هم‌اکنون چکیده‌ای از آن‌ها آوردم شکل گرفته‌اند: اینکه ایجاد معرفتی سازمان‌یافته فرایندی ذاتاً اجتماعی و جمعی است و اینکه نویسندگی در رأس این کار گسترده‌تر قرار دارد.

< راهنمایی مختصر برای نویسندگی پژوهش‌مدار

در ماه‌های اخیر، ایده‌های طرح‌شده از این کارگاه‌ها را در مجموعه‌ای از بلاگ‌پست‌ها به شکلی مشخص و منقح آورده‌ام؛ ایده‌هایی که اکنون آن‌ها را در قالب کتابچه الکترونیکی و تحت مجوز سازمان کرییتو کامنز بازآرایی و منتشر کرده‌ام.

این کتابچه که نامش اندرزی دربارهٔ اصول و عمل در نویسندگی

معرفی تیم قزاقستان

تیم قزاقستان گفتگوی جهانی، در سال ۲۰۱۵ با تشویق و هدایت آیگول زیبروا آغاز به کار کرد. با عزمی شگفت‌آور بر همه چالش‌های ترجمه به زبان قزاقی چیره شده‌اند و گفتگوی جهانی را در سراسر قزاقستان انتشار می‌دهند.

آیگول زیبروا استاد دانشگاه و رییس و بنیان‌گذار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه ملی اوراسیا گولیمف در شهر آستانه قزاقستان است. او در موسکو درس خوانده و دکترای جامعه‌شناسی‌اش را از مؤسسه جامعه‌شناسی در آکادمی علوم روسیه (مسکو، ۲۰۰۴) گرفته است. پژوهش فعلی‌اش بر موقعیت اقتصادی-اجتماعی خانوارهای شخصی در قزاقستان و قرقیزستان متمرکز است و نویسنده همکار کتاب وقتی دستمزد کافی نباشد: خانوارهای شخصی در آسیای میانه (ورلاگ، می ۲۰۱۵) است.



آیگول واحدهای متنوعی در جامعه‌شناسی شهری و نظریه جامعه‌شناسی درس می‌دهد و پژوهش و نوشته‌هایش در درجه اول بر سیاست‌های هویتی در فضای پساشوروی، شهری‌سازی و مهاجرت در آسیای میانه متمرکز است. او چندین جایزه و بورسیه بین‌المللی از بنیاد مک‌آرتور (۲۰۰۱-۲۰۰۲)، ۲۰۰۲-۲۰۰۳، INTAS (۲۰۰۵-۲۰۰۷)، TACIS (۲۰۰۷) بنیاد فولکس‌واگن (۲۰۱۱-۲۰۱۳)، بنیاد جامعه باز (۲۰۰۱-۲۰۰۳)، دانشگاه اروپای مرکزی (۲۰۰۱-۲۰۰۸) و همچنین جوایز و بورسیه‌هایی داخلی از وزارت علوم قزاقستان دریافت کرده است. او در شهر لندن بریتانیا، در دانشکده مطالعات شرقی و آفریقایی (۲۰۱۱)، در دانشگاه لوند سوئد (۲۰۰۸)، در دانشگاه وارویک بریتانیا (۲۰۰۷)، و دانشگاه ایندیانا ایالات متحده آمریکا (۲۰۰۲) پژوهشگر بوده است. از سال ۲۰۱۰ عضو انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بوده است.

بیان سمگیت دانشیار گروه جامعه‌شناسی در دانشگاه ملی اوراسیا است. او در آلمانی درس خوانده و مدرک معادل دکترای (Candidate of Sciences) جامعه‌شناسی‌اش را از دانشگاه ملی الفارابی قزاقستان در سال ۱۹۹۸ گرفته است. تاریخ جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی اقتصادی تدریس می‌کند. علائق پژوهشی‌اش، نابرابری اجتماعی و بازار کار است. چندین کتاب درسی به قزاقی از جمله تاریخ جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی اقتصادی و تاریخ اجتماعی، و همچنین نزدیک به ۲۰ مقاله پژوهشی منتشر کرده است.





عادل رودیونوف مدرس ارشد گروه جامعه‌شناسی دانشگاه ملی اوراسیا است. همچنین در یکی از اندیشکده‌های قزاقستان، «مؤسسه همبستگی اوراسیا» کار می‌کند. او دکترای جامعه‌شناسی‌اش را از دانشگاه ملی اوراسیا (۲۰۰۹) گرفته است و در دانشگاه اروپای مرکزی (بوداپست، مجارستان ۲۰۱۳-۲۰۱۴) پژوهشگر بوده است. علائق پژوهشی‌اش در حوزه شبکه‌های اجتماعی، جامعه مدنی، و تاریخ علوم اجتماعی است. پژوهش فعلی‌اش بر شبکه‌های سازمان‌های غیردولتی قزاقستانی متمرکز است. خلاصه‌ای از این طرح، در اینجا قرار دارد:

http://e-valuation.kz/social_capital_en.html.



مدیاربکوف گانی در گروه جامعه‌شناسی دانشگاه ملی اوراسیا مربی است، و کارشناسی ارشد در جامعه‌شناسی را از همین دانشگاه در سال ۲۰۱۰ دریافت کرده است. موضوعاتی همچون نظریه‌های جامعه‌شناسی، ساختارها و قشرهای جامعه، جامعه‌شناسی اقتصادی، مطالعه نخبگان، جامعه‌شناسی مهاجرت و مبانی جامعه‌شناسی درس می‌دهد. در حال حاضر به قدرت‌های پویا در محیط کاری و انواع گوناگون کنترل مدیریتی نیروهای کار و همچنین نظریه مارکسیست علاقمند است.